# کار

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۷۷ - ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۸ - دورهٔ سوم - شماره ۱۹۱

KAR. No. 190 Wednesday 2. Sept 1998


**با عقب‌نشینی یلتسین در برابر دوما پریماکف نخست‌وزیر روسیه شد**

صفحه ۱۲

**آیا جهان با بحران اقتصادی روبروست؟**

صفحه ۱۲

## افشاگری‌های تازه در مورد شکنجه در زندان‌ها

**● گروهی از شهرداران: در سلول‌های انفرادی فریاد ناله و ضجه کسانی که شکنجه می‌شدند را می‌شنیدیم**

**● یک نماینده مجلس: اگر روزی فضای سیاسی کشور مطلوب شود مشخص خواهد شد که عمق فاجعه بسیار فراتر از موضوع شهرداری است**

اظهارات تازه گروهی از شهردارانی که در ماجرای شهرداری تهران بازداشت شده بودند، پیرامون وجود شکنجه‌های وحشیانه در زندان‌های جمهوری اسلامی، دو هفته پیش در روزنامه توس انتشار یافت وگوشه‌هایی از رفتار ددمنشانه با زندانیان سیاسی در زندان‌های ایران را آشکار کرد.

۶ تن از شهرداران سابق تهران در گزارشی که در روزنامه توس انتشار یافت فاش ساختند که در زندان‌های جمهوری اسلامی شاهد شکنجه وحشیانه زندانیان بوده‌اند. این شهرداران گفتند که برای گرفتن اقرار آنان را مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند، شلاق زده‌اند، بی‌خوابی داده‌اند و

ادامه در صفحه ۴

## عباس امیرانتظام دوباره دستگیر شد

عباس امیرانتظام مبارز سرشناس بار دیگر توسط حکومت جمهوری اسلامی بازداشت و به زندان اوین منتقل شد.

بنا به گفته خانم الهه امیرانتظام همسر وی، بازپرس شعبه ۵۱۱ دادگاه عمومی، درخواست وکیل مدافع او برای سپردن یک وجه‌الضمان یک میلیون تومانی را نپذیرفته و هفته گذشته او را بازداشت کرده است.

امیرانتظام به دنبال اظهاراتی در رابطه با لاجوردی به دادگاه اظهار شد. وی در مصاحبه با بخش فارسی رادیو آمریکا سخنانی در باره اعمال جنایتکارانه لاجوردی در زندان اوین بیان داشته و از خاتمی به خاطر آن که این جنایتکار را «خدمتگزار مردم» خوانده بود،

ادامه در صفحه ۳

### به‌دنبال قتل دیپلمات‌ها و لشکرکشی ایران به مرز افغانستان

# خطر درگیری نظامی بین جمهوری اسلامی و طالبان شدت گرفت

**● جمهوری اسلامی سفیر خود را از پاکستان به تهران فرا خواند**

سرانجام، هفته گذشته رهبران طالبان پس از یک ماه کتمان و تعلل اعلام کردند ۹ تن از یازده ایرانی که به هنگام سقوط مزار شریف به دست نیروهای طالبان در کنسولگری ایران بودند، به قتل رسیده‌اند. وکیل احمد متوکل سخنگوی طالبان روز پنجشنبه گفت ماموران جمهوری اسلامی توسط نیروهای طالبان کشته شده‌اند. وی تاکید کرد که قتل این ۹ تن خلاف دستور ملا عمر رهبر طالبان بوده است. سخنگوی طالبان این جنایت را «واکنش طبیعی» در برابر حمایت جمهوری اسلامی از مخالفان این گروه در افغانستان توصیف کرد. وی افزود قاتلان شناسایی نشده‌اند اما آنان به این علت که از فرمان رهبر سرپیچی کرده‌اند، شناسایی و مجازات خواهند شد.

تا قبل این که خبر قتل ماموران جمهوری اسلامی در مزار شریف اعلام شود، رهبران حکومت در تهران با تعویض پی‌درپی مشی سیاسی ـ دیپلماتیک از یک سو و لشکرکشی و اجرای مانور «عاشورای ۳» و «ذوالفقار ۲»، از سوی دیگر این تصور و انتظار را در میان مردم ایجاد کرده بودند که اگر طالبان بر سر عقل نیاید و دیپلمات و خبرنگار ایرانی را آزاد نکنند، «خشم خروشان سپاهیان اسلام» بر آنها سرریز خواهد شد. اما آنان روز پنجشنبه با شنیدن خبر کشته شدن ماموران خود به دست طالبان در برابر پرسش دشواری قرار گرفتند. با طالبان چه باید کرد؟

در نخستین واکنش وزارت

ادامه در صفحه ۶

نیروهای سپاه در مرز افغانستان مانوور می‌دهند. بحران افغانستان را قدرت نظامی حل نخواهد کرد.

## کشتی ایران به مقام قهرمانی جهان رسید

تیم ملی کشتی ایران در مسابقات جهانی در تهران به مقام قهرمانی دست یافت. کشتی گیران ایران با بدست آوردن مقام اول در این رشته به انتظار ۳۳ ساله ورزش‌دوستان ایرانی پاسخ درخور دادند. ۳۳ سال پس از منچستر و پیش از آن در یوکوهاما کشتی گیران ایران مقام اول این رشته را از آن خود کرده بودند.

عباس جدیدی، علی‌رضا دبیر و علی‌رضا حیدری در مسابقات جهانی که از چند سال پیش در ۸ وزن برگزار می‌شود با پیروزی بر رقیبان، مدال طلا به گردن آویختند و رسول خادم و عباس حاج کناری به مدال نقره دست یافتند. غلام‌رضا محمدی نیز مدال برنز بدست آورد.

در روزهای گذشته تهران پس از ۲۵ سال بار دیگر میزبان رقابت‌های جهانی در کشتی آزاد شد. استقبال

ادامه در صفحه ۲

## منشور پیشنهادی کانون نویسندگان ایران منتشر شد

از سوی کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران، منشور پیشنهادی کانون منتشر شد. این منشور قبل از انتشار، عمدتا در میان نویسندگانی که «بیانیه ۱۳۴» را امضا کرده بودند، دست به گشته و به تایید اکثریت آن‌ها رسیده بود. قرار است منشور پیشنهادی و پیشنهادات اصلاحی در مجمع عمومی کانون نویسندگان مورد بررسی قرار گیرد. کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی، متشکل است از محمد پوینده، علی‌اشرف درویشیان، محمود دولت‌آبادی، کاظم کردوانی، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری و محمد مختاری.

بخشی از بحث‌ها در مورد منشور کانون، به شرایط عضویت اعضا مربوط می‌شود به این که آیا کسانی در دستگاه سانسور شرکت داشته‌اند، می‌توانند به عضویت کانون درآیند؟ در این زمینه هوشنگ گلشیری به ماهنامه فرهنگ توسعه گفته است: ما هر جا سند پیدا کنیم که یک روشنفکر، یک نویسنده، هر چقدر هم مشهور باشد، با سانسور همکاری کرده، نمی‌توانیم او را در کانون راه دهیم... ما در مورد کسانی که مشخص هستند و می‌شود اسمشان را هم برد، مشکل داریم که این‌ها در آینده قابل حل هستند. باید بنشینند در یک محیطی و دقیق با سند و مدرک حرف بزنند. ما در را نبسته‌ایم،

ادامه در صفحه ۵

### حزب‌الله عبدالله نوری و عطاءالله مهاجرانی را مضروب کرد

## مردم می‌خواهند سران گروه‌های فشار دستگیر شوند

چهار روز پس از آنکه عبدالله نوری معاون رئیس جمهور و عطاالله مهاجرانی وزیر فرهنگ و سخنگوی دولت در مراسم نماز جمعه هدف حمله و ضرب و شتم قرار گرفتند، وزیر کشور خبر داد که گروهی از عوامل این تهاجم دستگیر شده‌اند. در پی آن برخی از روزنامه‌ها نوشتند، تعدادی از دستگیرشدگان به دستور قوه قضائیه آزاد شده‌اند. هنوز هویت و وابستگی کسانی که در ارتباط با حمله به عبدالله نوری و عطاالله مهاجرانی دستگیر و سپس آزاد شدند، فاش نشده است. گفته می‌شود چند مرکز و پایگاه گروه‌های فشار از جمله در خیابان آهنگ شناسایی شده است. روزنامه توس اواخر هفته پیش از قول «منابع آگاه» خبر داد به زودی یکی از «اعضای سرشناس» گروه‌های فشار دستگیر خواهد شد. همین روزنامه در اواخر هفته، خبر دیگری را منتشر کرد که قرار است به زودی «اطلاعات بسیار مهمی» در باره گروه‌های فشار اعلام شود. اما نه از دستگیری عناصر سرشناس و نه از اطلاعات بسیار مهم هنوز خبری نیست، و آن چه هست، تنها موج بیانیه‌ها و محکوم کردن‌ها است. این در حالی است که مردم به صورتی گسترده با روزنامه‌ها تماس می‌گیرند و خواهان معرفی و دستگیری سران گروه‌های فشار و باندهای حمایت کننده آن‌ها می‌شوند.

ادامه در صفحه ۴


پایان «سوسیالیسم واقعا موجود» به معنای پایان هومانیسم مارکس هم هست؟
آلبرشت ولمر ۱۰

چپ و سیاست مبتنی بر هویت
اردیک هابسباوم ۹

«کسی آمده است تا سرزمین ما را نجات دهد»
پروانه کیا ۸

برای تامین حقوق بازگشت و فعالیت سیاسی قانونی
رضا جوشنی ۷


سرمقاله

## تاکی؟

تشنج بین جمهوری اسلامی و جریان طالبان در افغانستان طی دو هفته گذشته با شتابی بالا قوس صعودی را پیمود. این بحران، با تسخیر شهر مزار شریف توسط طالبان که در جریان آن سفارت جمهوری اسلامی و کارکنان آن بدست آنها افتاد، حدت یافت. تشنج، باز هم حادتر شد آنگاه که در کنار تهدیدهای متقابل نظامی بسیاری از مقامات ریز و درشت حکومت علیه طالبان، تصمیم استقرار نیروی ۷۰ هزار نفری پاسداران در مرزهای شرقی کشور به اجرا درآمد. در آخرین روزها بود که «احمد وکیل متوکل» سخنگوی طالبان پس از مدتها طفره روی و تناقض‌گویی، قتل ۹ نفر از کارکنان سفارت بهمراه یک خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی را اعلام داشت. و با این اقدام، رهبری رژیم تهران را نیز دستکم در حرف از دوگانگی در سیاست جنگ یا دیپلماسی درآورد. رفسنجانی روز جمعه گذشته، چکیده تدابیر حکومت در سطح بالا را اینگونه بیان داشت که: انتقام از طالبان به قوت خود باقی است، اما جمهوری اسلامی با اجتناب از ماجراجویی، حق انتخاب زمان و شیوه اقدام را برای خود محفوظ می‌دارد.

وقایع یکماه اخیر در افغانستان، از یکسو سردرگمی مقامات حکومت را به نمایش گذاشت و از سوی دیگر موج وسیعی از انتقادها نسبت به سیاستهای حکومت در گذشته دور و نزدیک نسبت به افغانستان را به راه انداخت. همین واقعیت است که ضرورت اتخاذ یک مشی درست در قبال افغانستان را بیش از پیش در دستور روز قرار می‌دهد.

پیشروی برق‌آسای جریان بغایت ارتجاعی طالبان در شمال افغانستان و تصرف مرکز «اتحاد شمال» توسط آنها، البته در خلا صورت نگرفت. حمایت‌های بسیاری از حکومتهای «جهان اسلام» و از جمله جمهوری اسلامی از آزمایش بمب هسته‌ای پاکستان، به رژیم این کشور فرصت داد تا برای به اصطلاح یکسره کردن کار افغانستان، محیلانه و غافلگیرانه نیروی لجستیکی و حتی نفراتی وسیعی را جهت تقویت بیش از پیش طالبان وارد میدان کند.

بحران حاد اقتصادی و سیاسی در روسیه، امکان تاثیرگذاری این کشور ـ و به تبع از آن دولت تاجیکستان ـ بر تحولات داخل افغانستان راکاهش داد. عربستان سعودی نیز با پناه گرفتن در پشت دیپلماسی باصطلاح تامین توافق مثلث ایران ـ عربستان ـ پاکستان در قبال افغانستان، کمک‌های عظیم مالی به طالبان را بالا برد. حتی گفته می‌شود که دولت ترکمنستان که در انتظار سرکار آمدن یک حکومت واحد در افغانستان برای تامین امنیت در انتقال نفت و گاز خود از راه افغانستان می‌باشد، مرزهای خود را در خدمت تجهیز نیروهای طالبان به مهمات انبوه قرار داد. بدین ترتیب بود که طالبان وابسته به ارتش پاکستان و دینارهای عربستان طی حملات نظامی سریع، آخرین سنگر مهم را از دست مخالفان خود بیرون کشیدند و ردای خلافت بر ۹۰ درصد خاک افغانستان را بر تن کردند.

ادامه در صفحه ۴

## مشکلات کهنه در آغاز سال تحصیلی تازه

آغاز هر سال تحصیلی، سال‌هاست که در ایران با یک ماجرای تکراری همراه است. از یک سو شوق آموختن و دیدارهای دوباره با دوستان که خانواده‌ها را در فضای تازه‌ای قرار می‌دهد و از سوی دیگر انبوه مشکلات بیشماری که برای روانه کردن یک یا چند فرزند به مدرسه و دانشگاه وجود دارد. میلیون‌ها دانش‌آموز، دانشجو و خانواده‌های آنان امسال نیز در شرایطی به استقبال آغاز سال تازه تحصیلی می‌روند که با انبوهی از مشکلات همیشگی و کهنه مواجه‌اند، مشکلاتی که آغاز سال تحصیلی را که باید یک جشن بزرگ باشد، به یک مشکل برای میلیون‌ها خانواده‌ها تبدیل کرده است. گرانی کیف و کفش و روپوش و لوازم تحریر، بار گرانی را بر دوش مردم گذاشته است. در تهران مقامات مسئول اعلام کرده‌اند که با مانورهای گسترده و ضربتی به مقابله با گرانی‌ها خواهند رفت. نام این مانورها «مانور دانش» گذاشته شده و هدف آن ظاهرا مقابله با گران‌فروشی کیف، کفش، پوشاک و لوازم‌التحریر اعلام شده است. «مانورهای ضربتی»، مشکل مردم را حل نکرده است، وسیله مناسبی برای تبلیغات رژیم شده است.

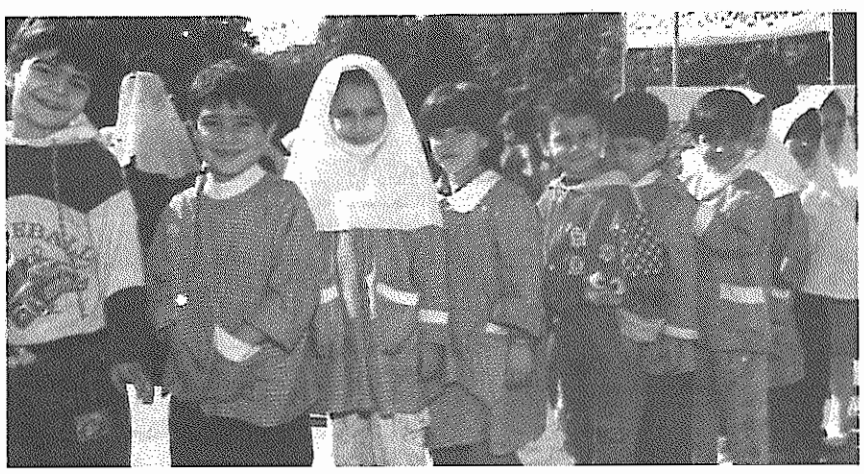

www.iran-archive.com

یادداشت

# علیه سانسور

## برای آزادی اندیشه، بیان و نشر

با انتشار منشور پیشنهادی کانون نویسندگان ایران، در ادامه تلاش‌های پیشین، برای از سرگیری فعالیت‌های متشکل و هماهنگ نویسندگان ایرانی، گامی دیگر برداشته شد.

انتشار پیش‌نویس منشور کانون، از سوی کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان، نوید بخش پیشرفت در راستای تجدید فعالیت کانون و گام‌گذاری در جهت تحقق یکی از خواسته‌ها و آرزوهای جدی آزادی‌خواهان و آزاداندیشان ایرانی در داشتن یک کانون قدرتمند، مستقل و همبسته از نویسندگان کشور است. کانونی که همانگونه که در منشور پیشنهادی آن آمده است، آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی را بدون استثنا حق همگان می‌داند، با هر نوع سانسور اندیشه و بیان مخالف است، «تک صدایی بودن رسانه‌های دیداری، شنیداری و رایانه‌ای» را برنمی تابد و رسانده شدن آثار مکتوب به دست مردم را حق طبیعی، انسانی و مدنی نویسنده می‌شناسد. تشدید تلاش برای احیا فعالیت‌های کانون و انتشار منشور پیشنهادی، با استقبال اکثر آزادی‌خواهان و آزاداندیشان مواجه شد.

کانون نویسندگان ایران، از آغاز اعلام موجودیت آن در سال ۱۳۴۷ تاکنون، با مشکلات و موانع جدی و نیز وقفه طولانی فعالیت‌هایش مواجه بوده است. مهم‌ترین این موانع، وجود سرکوب و پیگرد همه دگراندیشان و دگرباشان و حضور فعال دستگاه سانسور هم در نظام شاهنشاهی و هم در جمهوری اسلامی بوده است. سرکوب سازمان یافته و شدیدی که به جز با وقفه‌ای یکی دو ساله، همواره نه فقط مبارزان راه تغییر نظم و هنجارهای حاکم که نویسندگان و کوشندگان عرصه‌های فرهنگی را نیز شامل می‌شده است.

پس از انقلاب، با تثبیت حاکمیت یک نظام تمامیت‌گرای مذهبی و خودکامه بر کشور، آن چه بی‌دریغ نصیب همگان شد، سرکوب ددمنشانه بود و سلب همه جانبه آزادی. در کنار هزاران مبارز سیاسی، بسیاری از نویسندگان و اهل قلم کشور نیز به قتل رسیدند، به بند کشیده شدند، زیر فشار و در معرض توطئه و تهدید دایمی قرار گرفتند و یا به مهاجرت وادار شدند.

نویسندگان و روشنفکران کشور، خود علیه جو خفقان و فضای ترور و ارعاب موجود، مبارزه موثری را پیش بردند. گروهی از آنان، با اندک مساعد شدن شرایط، با انتشار بیانیه «ما نویسنده‌ایم!»، که امضای ۱۳۴ نویسنده را در زیر خود داشت، برخواست دیرینه خود، تجدید فعالیت کانون نویسندگان ایران، پای فشردند. پس از دوم خرداد و آن «نه» میلیونی و با شکوه مردم به روش‌ها، سیاست‌ها و منش‌های حکومت‌گران جمهوری اسلامی، خواست آزادی به مثابه خواست توده‌های میلیونی تبارز یافت و این، شرایط را برای تشدید تلاش‌ها، جهت تجدید فعالیت کانون و تحمیل نهادی که از جمله وظایف آن مقابله با سانسور و دفاع از آزادی اندیشه و بیان و نشر است، مساعدتر ساخت.

به جز عامل اصلی سرکوب و خفقان، در دوره‌های مختلف، عوامل دیگری با اثراتی کمتر، فعالیت کانون نویسندگان را محدود و یا به تضعیف آن کمک کرده‌اند، که از آن جمله‌اند:

صحنه رقابت‌های حزبی و سیاسی شدن کانون نویسندگان در دو سه ساله پس از انقلاب که لاجرم به کشمکش درونی و انشقاق آن منجر شد. این عامل از جمله ناشی از درک غلط آن زمانی احزاب و سازمان‌های سیاسی نسبت به تشکل‌های مستقل و دموکراتیک بود که این تشکل‌ها را وابسته و همسوی سیاست حزب و سازمان خود می‌خواستند.

در سال‌های پس از آن، در راستای مقابله با «سیاست‌زدگی»، سیاست‌گریزی و حتی سیاست‌ستیزی، برخی ها را دچار خود کرد. این امر خود را در بحث‌های حادی حول بحث صنفی و یا سیاسی بودن کانون به نمایش گذاشت، به گونه‌ای که گاه کانون نویسندگان ایران مثلا با «اتحادیه نجاران» مقایسه می‌شد. کانون نویسندگان، تشکل انسان‌هایی است که فراورده ذهن خود را به جامعه عرضه می‌کنند و لاجرم اولین مساله‌شان آزادی اندیشه، بیان و نشر است و مخالفت با سانسور. به ویژه تحت یک حکومت توتالیتر مذهبی، غیرممکن است بتوان نویسندگی را از سیاست جدا کرد.

این بحث در شکلی دیگر، در برخی از نشریات کشور عمدتا پیرامون حدود شرایط پذیرفتن اعضاء بازتاب دارد. از جمله در انتقاد به کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی که شرط عضویت در کانون را علاوه بر نویسنده بودن، عدم شرکت در سانسور و حذف فرهنگی قرار داده است.

شک نیست نویسندگان کشور در راه احیای فعالیت‌های کانون، با مشکلات جدی مواجه خواهند بود. پاسداران ولایت و اصحاب سانسور خواهند کوشید همچنان به طرق گوناگون و با حیله‌های رنگارنگ در مقابل از سرگیری فعالیت متشکل نویسندگان کشور، مانع ایجاد کنند و یا آن را از مضمون و محتوا خالی کرده و به تشکلی بی‌خطر تبدیل کنند. اما تجربیات تاکنون اندوخته شده و پتانسیل عظیم نیروی آزادی در کشور اجازه نخواهند داد که همچنان و تا دیرباز چنین اقدامات و نیرنگ‌هایی موثر افتد. ▣

## «سردار سپاه»، هم‌چنان خط و نشان می‌کشد

رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران، بار دیگر مطبوعات را تهدید کرد و گفت: برخی قلم‌بدستان در روزنامه‌های کج‌اندیش که در خط مشی آمریکایی‌ها حرکت می‌کنند و قلم می‌زنند و پول دریافت می‌کنند، اگر روزی مجاز باشیم، خواهیم گفت که این‌ها از کجا پول می‌گیرند و به مرزهای فرهنگی نظام اسلامی حمله می‌کنند.

روزنامه رسالت که این سخنان رحیم‌صفوی را درج کرده، از قول او افزوده است:

سپاه پاسداران علاوه بر دفاع از مرزهای زمینی، از مرزهای فرهنگی هم دفاع خواهد کرد. صفوی افزود: شما قلم‌بدستان کجا بودید؟ ▣

آیت‌الله امامی کاشانی دبیر شورای نگهبان:

# اگر مردم در انتخابات خبرگان شرکت نکنند، اشکالی ندارد

- **خاتمی در میان داوطلبان مجلس خبرگان نیست**
- **معاون سیاسی وزارت کشور: فضای انتخابات بسیار سرد است**
- **روزنامه سلام: فضا غیر انتخاباتی است**

تاکنون در هر دوره از انتخابات مجلس خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی جناح‌های حکومتی علیرغم اختلافاتی که با هم داشتند، در تشویق مردم به شرکت در انتخابات و کشاندن آنان به پای صندوق‌های رای با هم، هم‌نظر بودند. آنان اکنون سیاست متفاوتی در قبال انتخابات خبرگان رهبری گرفته‌اند. هر دو می‌خواهند برنده انتخابات باشند، اما یکی موفقیت خود را در حضور مردم می‌بیند و دیگری در غیبت آن. یک جناح هم‌چنان به فکر داغ کردن تنور انتخابات است و دیگری با تغییر سن رای‌دهندگان، برگزاری امتحان کتبی و شفاهی برای داوطلبان، تلاش در سرد کردن تنور و از رونق انداختن بازار انتخابات دارد. جناح راست طرفدار خامنه‌ای در انتخابات دوم خرداد به این ارزیابی رسید که بدون حضور مردم در صحنه درگیری‌های سیاسی بهتر می‌تواند اهرم‌های قدرت را در دست خود نگهدارد. این جناح آشکارا تبلیغ می‌کند که اگر مردم شرکت نکنند اشکالی ندارد.

معاون سیاسی - اجتماعی وزارت کشور که به جناح خاتمی تعلق دارد در بیان اوضاع حاکم بر انتخابات می‌گوید: «فضای کشور برای انتخابات مجلس خبرگان در حال حاضر یک فضای بسیار سردی است. تاکنون هیچ دوره‌ای نداشتیم که پیش از انتخابات به مردم بگویند، شرکت کم مردم، اشکالی ندارد». اشاره وی به سخنان امامی کاشانی دبیر شورای نگهبان در خطبه‌های نماز جمعه است. معاون سیاسی - اجتماعی وزارت کشور با نگرانی از نحوه برخورد مردم با انتخابات خبرگان رهبری، خطاب به امامی کاشانی می‌گوید: «وقتی در گذشته توانمان را برای شرکت گسترده مردم در انتخابات بسیج می‌کردیم، ۳۰ تا ۴۰ درصد مردم شرکت نمی‌کردند، حالا نمی‌دانم با این وضع، چه اتفاقی خواهد افتاد».

روزنامه سلام هم مطلب مشابهی با عنوان «چرا انتخابات در سکوت» نوشته است: «به اذعان برخی دست‌اندرکاران امور انتخابات و نیز آنچه که از رفتار و حرکات جناح راست و به ویژه صدا و سیما مشاهده و احساس می‌شود، انتخابات دوره فعلی مجلس خبرگان در فضای غیر انتخاباتی محاصره شده که قطعاً آثار و عواقب آن را باید به حساب کارنامه سیاسی این جناح نوشت».

سلام در ادامه همین مقاله نوشته: «ظاهراً همان‌ها که در جریان انتخابات ریاست جمهوری ابتدا توصیه می‌کردند گروه‌ها با مشارکت خود تنور انتخابات را گرم کنند اما سپس به صرافت افتاده، گفتند تنور آنقدر گرم نشود تا نان‌ها بسود! این بار ترجیح داده‌اند تنوری روشن و گرم نشود».

انتخابات مجلس خبرگان برای جناح خاتمی از اهمیت زیادی برخوردار است. روحانیون مبارز و خاتمی که قصد دارند اهرم‌های قدرت را از طریق قانونی تسخیر کنند، اگر در انتخابات خبرگان رهبری، کرسی کافی نداشته باشند، حداقل برای چند سال آینده، از یک اهرم مهم قدرت که مربوط به رهبری می‌شود، محروم خواهند بود. حضور گسترده مردم در انتخابات آبان ماه، شانس خاتمی و هم‌فکرانش را در رسیدن به این هدف بیشتر می‌کند، اما دشواری بزرگ خاتمی آن است که چگونه می‌تواند وعده‌های دوم خرداد و شعار برپایی جامعه مدنی را با انتخابات خبرگان رهبری که در تضاد با مردم سالاری و مشارکت مردم در حاکمیت سیاسی کشور است، گره بزند. وظیفه مجلس خبرگان، انتخاب ولی فقیه و رهبر حکومت است که ضامن اسلامی و فقاهتی بودن نظام باشد. مردم در دوم خرداد به نظام فقاهتی رای منفی داده‌اند، گم شده طرفداران جامعه مدنی در این مجلس چیست؟

### ۳۹۶ نفر داوطلب شدند

رسیدگی به صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس خبرگان توسط شورای نگهبان از هفته گذشته آغاز شده و تا هفته آینده دوم مهرماه ادامه خواهد یافت. بر اساس گزارش ستاد انتخابات وزارت کشور از تعداد ۳۹۶ داوطلب نمایندگی مجلس خبرگان، ۳۸۷ نفر مرد و ۹ نفر زن می‌باشند. از همین تعداد ۳۵۰ نفر روحانی هستند. بر اساس همین گزارش هر شش نفر عضو فقهای شورای نگهبان که از طرف خامنه‌ای منصوب شده‌اند، به عنوان داوطلب نمایندگی ثبت نام کرده‌اند. ۴۰ نفر از داوطلبان نمایندگان ولی فقیه و ۵ نفر عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام هستند. شمار ائمه جمعه داوطلب نمایندگی مجلس خبرگان ۴۳ نفر است. اکثر این افراد نمایندگان خامنه‌ای در محل سکونت خود هستند. در میان کاندیداها، خاتمی حضور ندارد. به چه دلیل او کاندید نشده، خبری به بیرون درز نکرده است.

نتایج رسیدگی به صلاحیت داوطلبان روز چهارشنبه دهم مهرماه از طریق وزارت کشور ابلاغ خواهد شد و دو روز پس از آن کسانی که صلاحیت‌شان تائید شده می‌توانند فعالیت تبلیغاتی خود را آغاز کنند. از جمع ۳۹۶ نفر، ۸۷ نفر به عنوان نماینده انتخاب خواهند شد. انتخابات در آبان ماه برگزار می‌شود.

دفتر تحکیم وحدت و حزب کارگزاران اسلامی شرکت و عدم شرکت در انتخابات را موکول به رای شورای نگهبان درباره صلاحیت داوطلبان کرده است. هر دو جریان اعلام کرده‌اند چنانچه کاندیداهای آنان حذف شوند، تصمیم دیگری در باره انتخابات خواهند گرفت.

### نحوه امتحان کتبی

آیت‌الله مومن عضو شورای نگهبان در گفتگویی ضمن اظهار این مطلب که «قانون احراز صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان را به عهده فقهای شورای نگهبان گذاشته و هیچ کس دیگری هم حق دخالت در مسئله احراز را ندارد.» در باره نحوه امتحان کتبی داوطلبان گفت: «نحوه امتحان کتبی هم به این گونه بود که عبارت‌هایی از متن «مکاسب» شیخ انصاری و نیز «کفایت‌الاصول» مرحوم آخوند را انتخاب کردیم و از داوطلبان خواستیم که آن عبارات را از عربی به فارسی ترجمه کنند به طوری که معنا و مفاد آن را به خوبی برسانند. بعد، از همان متن‌ها، سوال‌هایی را طرح کردیم تا پاسخ بگویند. امتحان بعدی این بود که یک مسئله برای آنها طرح می‌کردیم تا بدانیم که آیا روش استنباط را می‌دانند یا نه؟ آیا می‌توانند از ادله، حکم شرعی آن مسئله را استخراج کنند؟ به آن‌ها می‌گفتیم که یک جلد کتاب «جواهر الکلام» را همراه خود بیاورند تا آن مسئله مورد نظر را در آنجا مطالعه کنند و اقوال فقها را ببینند و هم‌چنین کتاب «وسائل الشیخ» را بیاورند. لذا برای این کار، منابع در اختیار داشتند. اگر کسی در امتحان کتبی قبول می‌شد به مرحله امتحان شفاهی می‌رسید، برای امتحان شفاهی ما دو گروه سه نفری از علما را قرار داده بودیم. اگر برای دو نفر از سه عالم، اجتهاد تجزی کسی ثابت می‌شد، اجتهاد آن فرد از نظر فقهای شورای نگهبان تائید می‌شد». ▣

# تیم ملی کشتی ایران به مقام قهرمانی جهان...

ادامه از صفحه اول

بی‌نظیر تماشاگران و حمایت بی‌دریغ آنان از کشتی گیران ایرانی آن چنان برجسته بود که تمام ناظران خارجی بر آن تاکید داشتند. در سالن ۱۲ هزار نفری این مسابقات تا پیش از ۱۵ هزار نفر مشتاق حاضر می‌شدند و یکپارچه کشتی گیران ایرانی را تشویق می‌کردند. علاوه بر کشتی گیران ایرانی اعضای تیم‌های آمریکا و کوبانیز به شکل درخوری از سوی تماشاگران مورد تشویق قرار می‌گرفتند.

مصوبه فدراسیون جهانی کشتی مبنی بر برگزاری هم‌زمان مسابقات مردان و زنان، به موضوعی جنجال‌برانگیز تبدیل شد. محمد توکل عضو هیات رئیسه فیلا، در پاسخ به خبرنگاران که از وی پرسیده بودند که فدراسیون کشتی ایران چرا برای خنثی کردن این مصوبه تلاش‌های لازم را به عمل نیاورده است، اظهار داشت من با این مصوبه به شدت مخالفت کردم و این موضوع هنوز به تصویب نهایی نرسیده است.

**نتایج ۸ وزن:**

۵۴ کیلوگرم: ۱- سام هنسن از آمریکا ۲- عبدالله‌یف از جمهوری آذربایجان ۳- غلامرضا محمدی از ایران

۵۸ کیلوگرم: علیرضا دبیر (ایران) ۲ـ هارون دوغان (ترکیه) ۳ـ گیاسسورایی (کانادا)

۶۳ کیلوگرم: سرافیم بارزارکف (بلغارستان) ۲ـ عباس حاج‌کناری (ایران) ۳ـ کری کولات (آمریکا)

۶۹ کیلوگرم: سرافیم بارزاکف (بلغارستان) ۲ـ زیرف (اوکرائین) ۳ـ مک آیل‌راوی (آمریکا)

۷۶ کیلوگرم: سایتف (روسیه) ۲ـ مون وی جا (کره جنوبی) ۳ـ آلکساندر لیپولد (آلمان)

۸۵ کیلوگرم: علیرضا حیدری (ایران) ۲ـ یراگیموف (مقدونیه) ۳ـ رومرو (کوبا)

۹۷ کیلوگرم: عباس جدیدی (ایران) ۲ـ گارمالویچ (لسهتان) ۳ـ ماکمادوف (روسیه)

وزن ۱۳۰ کیلوگرم: آلکسیس رودریگز (کوبا) ۲ـ رسول خادم (ایران) ۳ـ شومیلین (روسیه)

**امتیازات تیمی:**

۱ـ ایران ..... ۶۳ امتیاز
۲ـ روسیه ..... ۵۴ امتیاز
۳ـ آمریکا ..... ۴۳ امتیاز

## اطلاعیه‌های شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

# پیرامون رویدادهای افغانستان باید از اقدامات ماجراجویانه اجتناب کرد!

مردم ایران و نیروهای آزادیخواه و صلح طلب!

فضای تشنج بین طالبان و جمهوری اسلامی مدام انفجار آمیزتر می‌شود. طالبان با صف‌آرایی نظامی در مرزهای ایران و با کشتار دیپلماتها وخبرنگار ایرانی و جمهوری اسلامی با تهدید به دخالت نظامی و راه‌اندازی مانور نظامی در مرزهای بین دو کشور و استقرار نیروها در محل، بر احتمال بروز درگیری میافزایند. گرچه برخی از مقامات جمهوری اسلامی از عدم توسل به عملیات نظامی سخن می‌گویند ولی محافلی از درون حکومت و برخی از روزنامه‌ها سخنان تحریک آمیزی بر زبان می‌رانند و از عملیات نظامی انتقام‌جویانه و یا سازماندهی و تجهیز افغانیهای مقیم ایران و گسیل آنها به داخل افغانستان جهت انجام عملیات ایذایی حمایت می‌کنند. محافل ارتجاعی در حکومت می‌خواهند ایران را به یک ماجراجویی بزرگ بکشانند تا در سایه آن بتوانند به مطبوعات یورش آورده و جنبش آزادیخواهانه کشور را خفه کنند، جو ترور و اختناق بر کشور حاکم گردانند، رقبای خود را از حکومت برانند و موقعیت خود را تحکیم بخشند.

چندگانگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قبال رویدادهای سیاسی در افغانستان و مقاصد تنگ‌نظرانه و ارتجاعی مانع از اتخاذ یک سیاست عاقلانه و مبتنی بر منافع ملی کشور شده است. با این همه آنچه بعنوان سیاست‌های جمهوری اسلامی از ابتدای انقلاب بهمن نسبت به افغانستان صورت گرفته، اساساً ارتجاعی، فزون‌طلبانه و علیه مردم ایران و افغانستان بوده است. اکنون که مشخص شده است سیاست‌های حکومت اسلامی در رابطه با افغانستان و پاکستان به منافع ملی کشور ما آسیب‌های جدی وارد آورده است، تلاش می‌شود که با تشنج‌آفرینی و تهدیدهای نظامی، شکست و فروپاشی دیپلماسی حکومت در سایه قرار گیرد.

مردم ایران!

ما از کشتار دیپلماتها و خبرنگار ایرانی توسط نیروهای ارتجاعی طالبان متاسفیم و این کشتار و سیاست‌های مداخله گرانه جمهوری اسلامی در افغانستان را محکوم می‌کنیم و بروز تصادم‌های نظامی بین دو کشور را امری خطرناک و بشدت به‌زیان دو کشور و منطقه می‌دانیم. ما از جمهوری اسلامی می‌خواهیم سیاست‌های ماجراجویانه و تشنج‌آفرینی را کنار بگذارد و به راه‌های سیاسی و دیپلماتیک جهت اعمال فشار بر طالبان توسل جوید.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۹ شهریورماه

# امیرانتظام را آزاد کنید!

عباس امیرانتظام دستگیر شد. او به خاطر افشاگریش در مورد شکنجه‌هایی که توسط لاجوردی و دیگر جلادان در زندان‌های حکومت اسلامی صورت می‌گرفت، به دادگاه عمومی تهران احضار و سپس بازداشت و روانه زندان اوین گردید. وی قدیمی‌ترین زندانی سیاسی در حکومت اسلامی است که بیش از ۱۷ سال از عمرش را در سیاهچال‌ها گذرانده است. گردانندگان حکومت اسلامی که از افشاگری‌های وی ناراحت بودند، ظاهرا شکایت پسر لاجوردی را دستاویز قرار داده و او را مجددا بنا به حکم ابدی که به وی داده بودند؛ دوباره به زندان برگردانده‌اند.

دستگیری مجدد امیراتظام زمانی صورت می‌گیرد که رئیس جمهور کشور از جامعه مدنی، آزادی بیان، مطبوعات و احزاب سیاسی سخن می‌گویند.

ما بازداشت امیرانتظام رامحکوم می‌کنیم و از مجامع بین‌المللی و از تمام نیروهای آزادیخواه کشور می‌خواهیم علیه بازداشت غیرقانونی او به اعتراض برخیزند.

شورای مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)
۱۸ شهریور ماه ۱۳۷۷

**پیام شادباش**

## شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

# به کشتی‌گیران ملی پوش ایران

کشتی‌گیران ملی پوش!

درود بر شما که یک بار دیگر نام ایران را زبانزد ورزش و جهان کردید. هنگامی که امروز پس از ۳۳ سال برای سومین بار جام جهانی کشتی آزاد را در دست گرفتید، همه ما مردم با شما پهلوانان خود بر سکوی نخست ایستادیم. پاینده باشید که آرزوهای این مردم را بال پرواز بخشیدید.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به نام خود و از سوی همه فدائیان خلق پیروزی شما را شادباش می‌گوید و برای شما آرزومند پیروزی‌های پیوسته است.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۰ شهریور ماه ۱۳۷۷

## کمک‌های مالی رسیده

صادق کارگر از نروژ، کمک به «کار» ..... ۱۰۰۰ کرون نروژ

www.iran-archive.com

# رهبران گروه‌های فشار باید دستگیر و محاکمه شوند!

به دنبال گسترش خواسته عمومی مبنی بر معرفی و محاکمه سران و عوامل گروه‌های فشار، وزارت کشور اعلام کرد گروهی از عاملین حمله به عبدالله نوری و عطاالله مهاجرانی را دستگیر کرده‌اند. این نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی است که تنی چند از عوامل گروه‌های فشار دستگیر می‌شوند و اعمال آنان توسط عده‌ای از مقامات حکومت محکوم می‌شود و خاتمی شخصا دستور پیگیری و رسیدگی به این موضوع را صادر می‌کند.

سال‌هاست که انصار حزب‌الله به دفاتر روزنامه‌ها، نشریات، سخنرانی‌ها، تظاهرات، سینماها و کتاب‌فروشی‌ها یورش می‌آورند می‌زنند، به آتش می‌کشند و ویران می‌کنند. اعمال وحشیانه آن‌ها همواره در برابر چشم نیروهای انتظامی صورت می‌گیرد و نیروهای انتظامی نیز اگر دخالتی می‌کنند، در جهت بازداشت و دستگیری کتک‌خوردگان و کسانی بوده است که مورد حمله و یورش قرار گرفته‌اند. این سناریوها بارها تکرار شده است. مهاجمان که از سوی محافل قدرت‌مند در حکومت حمایت می‌شوند، بدون واهمه از مجازات، به بهانه «حمایت از ارزش‌های انقلاب و اسلام»، به تهاجمات خود ادامه می‌دهند.

دولت خاتمی هر چند از شعار جامعه مدنی و قانونیت دفاع می‌کند، اما هیچ وقت به طور قاطعانه‌ای در مقابل دستجات فاشیستی که به هیچ قانون و مقرراتی پای‌بند نیستند، نایستاد. به همین خاطر این دسته‌جات روز به روز جری‌تر شده و به خود حق دادند که هر اجتماع و سخنرانی را بر هم زنند و به وزیر و معاون رییس جمهور هم حمله کنند.

اما «قاطعیت» خاتمی، این بار پرسش‌های بسیاری را نیز حتی در میان اطرافیان او برانگیخته است. سوال مردم این است که چرا آن گاه که مردم عادی مورد هجوم گروه‌های فشار قرار گرفتند، او چشم بر همه این اعمال ضدانسانی بست و نوبت به نزدیکان که رسید، به اعتراض برخاست؟ این نکته را بسیاری به رییس جمهور گوشزد کردند، اما هنوز پاسخی نگرفته‌اند.

در طول روزهای اخیر ضرورت مقابله با گروه‌های فشار یکی از موضوعات اصلی سیاسی در ایران بوده است، اما این نگرانی جدی است که در پس این تبلیغات گسترده، باز حقیقت قربانی شود. علیرغم این که بیش از بیست روز از این حادثه می‌گذرد، هنوز هیچ اطلاع مشخصی از عوامل این حمله در اختیار جامعه قرار نگرفته است و همه جزئیات اقدامات وزارت کشور، اسامی دستگیرشدگان و وابستگی آن‌ها به منابع قدرت پنهان نگاه داشته شده است.

شواهد حاکی از آن است، که در پشت پرده، تلاش‌ها و تهدیدهای بسیاری صورت می‌گیرد تا سرنخ اقدامات گروه‌های فشار کور بماند و پای عوامل و محافل قدرت‌مند در حکومت به میان کشیده نشود.

در عین حال عوامل جناح راست نیز با این خواست که عوامل اصلی و هدایت‌گر گروه‌های فشار معلوم شوند، همراه شده‌اند، اما آنان چنین می‌گویند که مسببین ایجاد گروه‌های فشار عناصر و شخصیت‌هایی نظیر نوری و مهاجرانی هستند که از «خط قرمزها» عبور کرده و «احساسات عمومی» را جریحه‌دار کرده‌اند.

خواست و نیاز جامعه ما این است که هدایت‌گران و حامیان و رهبران اصلی گروه‌های فشار بی‌هیچ ملاحظه‌ای معرفی و محاکمه شوند، اکنون بهترین فرصت و زمان برای این ضرورت فراهم آمده است و هیچ عذر و بهانه و تعللی در این مورد پذیرفته نیست. ▣

## اشرف منتظری در یک نامه سرگشاده:

# همسرم را برای اعمال فشار بر آیت‌الله منتظری زندانی کرده‌اند

### ● کسی در زندان اجازه ندارد اسم آیت‌الله منتظری را بر زبان بیاورد

اشرف منتظری دختر آیت‌الله حسینعلی منتظری با انتشار نامه سرگشاده‌ای از مقامات جمهوری اسلامی خواسته است هرچه زودتر همسرش هادی هاشمی را که از ۴ ماه پیش در یک سلول انفرادی در تهران زندانی است، آزاد کنند. اشرف منتظری در این نامه از علما، فضلا، مراجع تقلید، روشنفکران و آزادیخواهان کشور خواسته که برای آزادی هادی هاشمی با وی هم‌صدا شوند. او با اشاره به فضای حاکم بر زندان‌ها و رفتار ماموران رژیم با زندانیان سیاسی، تاکید کرده که جان هادی هاشمی در خطر است و هدف از دستگیری، شکنجه و جلوگیری از ملاقات وی با اعضای خانواده و بستگانش، اعمال فشار بر آیت‌الله منتظری است.

اشرف منتظری نوشته است هادی هاشمی به هیچ اتهامی متهم نشده، اما ماموران امنیتی قصد دارند با زور و شکنجه او را وادار به اقرار سازند و از اعترافات وی علیه آیت‌الله منتظری استفاده کنند.

وی در این نامه با اشاره به رفتار زندانبان‌های رژیم گذشته با زندانیان سیاسی و مقایسه آن با برخورد ماموران امنیتی جمهوری اسلامی در زندان‌ها، یادآور شده که رفتار رژیم اسلامی با مخالفان عقیدتی و سیاسی بی‌رحمانه‌تر و ظالمانه‌تر است، حکومت ابتدایی‌ترین حقوق انسانی زندانیان را نادیده می‌گیرد و ماموران امنیتی حتی ملاقات زندانی با اعضای خانواده‌اش را به وسیله‌ای برای شکنجه و اعمال فشار تبدیل کرده‌اند.

اشرف منتظری از ملاقات خود با هادی هاشمی که طی چهارماه گذشته فقط یک بار آن‌هم با پادرمیانی رئیس جمهور صورت گرفته، نوشته است: «در همین ملاقات یکی از مسئولین دادگاه ویژه روحانیت حضور داشت و به‌طور مکرر از صحبت‌کردن فرزندانم با پدرشان به بهانه این که خارج از موضوع است جلوگیری می‌کرد و آنان را به اخراج از اتاق ملاقات و بازداشت تهدید می‌کرد که من نمی‌دانم این باکدام رویه حقوقی و قانونی تناسب دارد. حتی وقتی که همسرم حال و وضع پدرم را جویا شد و من در مقام جواب برآمدم آن مقام مسئول گفت: این صحبت‌ها را نکنید. من گفتم یعنی سلام پدرم را هم ابلاغ نکنم، نگویم کجاست و حال او چطور است؟

شکل برخورد این مقام مسئول طی این ملاقات به گونه‌ای بود که موجب نگرانی و تشویش خاطر فرزندان گردید که پدر خود را بعد از گذشت ۶۵ روز که در سلول انفرادی به سر می‌برده با آن وضع دیدند».

هادی هاشمی چهار ماه پیش در جریان اوج‌گیری اعتراضات پیروان آیت‌الله منتظری که برای رفع محدودیت از وی به تناوب به تحصن و تظاهرات خیابانی می‌پرداختند، دستگیر شد. در آن زمان خامنه‌ای شخصاً برای سرکوب و پایان دادن به تظاهرات گسترده مردم اصفهان ونجف‌آباد دستور داد بسیجی‌ها و افراد حزب‌الله نماز جمعه اصفهان را به هم بریزند و پیروان منتظری را دستگیر کنند. در این یورش جمعیت کثیری از مخالفان ولایت فقیه و طرفداران آیت‌الله منتظری دستگیر شدند. هم زمان با آن در قم نیز عده‌ای از روحانیون و طلاب را بازداشت کردند. هم اکنون ده‌ها روحانی از جمله حجت‌الاسلام غلامحسین نادی نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی، حجت‌الاسلام ابوالفضل موسویان، محمد حسن ساوجی از شاگردان منتظری در زندان هستند.

با تهاجم به نماز جمعه اصفهان و نجف‌آباد و دستگیری‌های گسترده، اعتراضات پیروان منتظری اندکی فروکش کرد اما هراس خامنه‌ای از برآمد مجدد این اعتراضات و پدیده لاینحل منتظری رو به افزایش است.

در برخورد با آیت‌الله منتظری، طرفداران خاتمی با خامنه‌ای و جناح راست اختلاف نظر دارند اما در عمل میدان به سرکوب‌گران واگذار شده و در میان طرفداران خاتمی کمتر کسی تاکنون شهامت آن را داشته که آشکار علیه محدودیت‌هایی که بر منتظری ایجاد می‌شود سخن بگوید و از حق آزادی بیان او دفاع کند و هر آن کس نیز که این شهامت را یافته است، با دادگاه و زندان روبه رو شده است. منتظری معتقد است که اختیارات ولایت فقیه باید محدود به نظارت باشد. ▣

## اکبر گنجی به دادگاه احضار شد

به دنبال چاپ مقاله‌ای از آیت‌الله منتظری به نام «نظارت فقیه» در هفته‌نامه «راه نو»، اکبر گنجی، مدیر مسئول این روزنامه به دادگاه احضار شد. پس از حضور گنجی در شعبه ۱۴۱۰ مجتمع ویژه قضایی، شکایت دیگری نسبت به چاپ مقالات «حکومت ولایی» به قلم محسن کدیور، که کاندیدای مجلس خبرگان است، علیه وی عنوان شد. شاکی این دو شکایت، مدعی‌العموم و شاکی خصوصی اعلام شده است. گنجی شکایت‌های مطرح شده را وارد ندانسته و خواسته است تا موارد اتهام به طور کامل روشن شود تا او بتواند از خود دفاع کند.

پس از مغضوب شدن منتظری از سوی خمینی، این نخستین بار است که یک نشریه قانونی اقدام به چاپ مقاله‌ای از او کرده است. منتظری در مقاله «نظارت فقیه» که در چند شماره «راه نو» به چاپ رسیده است، ولایت‌مطلقه فقیه را رد کرده و نقش فقیه را تنها به امور نظارتی محدود دانسته است. ▣

## پس از صدور حکم جدایی

# یک زن توسط شوهر سابقش در برابر دادگاه کشته شد

روز دوشنبه ۲۶ مرداد ماه گذشته، زنی به نام لقاء کریمی، در برابر دادگاه پاوه، توسط همسر سابقش به گلوله بسته شد و جان سپرد. لقاء پس از سه سال تلاش توانسته بود حکم جدایی از شوهرش آزاد رستمی را بگیرد. بلافاصله پس از صدور حکم جدایی، آزاد رستمی همسر سابقش را تهدید کرد که او را خواهد کشت. ساعتی بعد از این تهدید، وی همسر سابقش را در برابر دادگاه پاوه به گلوله بست. لقاء کریمی به شدت زخمی شد و بعد از انتقال به بیمارستان درگذشت. شخصی به نام دانا اسعدی که سعی کرده بود مانع این جنایت شود توسط آزاد رستمی مجروح شد.

به نوشته کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری که این خبر را منتشر نموده است، آزاد رستمی، از ماموران اطلاعاتی رژیم است و بعد از ارتکاب این جنایت از محل فرار کرده است و مقامات رژیم هم تاکنون نسبت به این جنایت و دستگیری قاتل عکس‌العملی نشان نداده‌اند. ▣

# عباس امیرانتظام دوباره...

ادامه از صفحه اول

انتقاد کرد.

به نوشته روزنامه‌های تهران، دلیل احضار امیرانتظام، شکایت فرزند لاجوردی بوده است. امیرانتظام قبل از حضور در دادگاه، گفته بود که حاضر است در هر دادگاه صالحی، از آن چه گفته است، با ارایه دلایل کافی دفاع کند.

امیرانتظام یک روز قبل از حضور در دادگاه که به بازداشت دوباره او منجر شد، در نامه‌ای که به روزنامه‌های فارسی خارج از کشور نیز فرستاده شد، ریاست دادگاه را خطاب قرار داد و با ذکر اصولی از قانون اساسی که تفتیش عقاید را ممنوع می‌شناسد و همه انسان‌ها را در برابر قانون یک‌سان می‌شمارد، خواهان حمایت قانون از خود شد و نوشت:

بدینوسیله صریحا اعلام می‌دارم که موارد عنوان شده در مصاحبه‌های اینجانب مستند بوده و حاضرم در اولین دادگاه سیاسی علنی و عادلانه و در حضور هیات منصفه، تک تک آن‌ها را به اثبات رسانم. رسما اعلام می‌دارم که اینجانب هیچ‌گونه خصومت شخصی با هیچکس، اعم از مقامات و مسئولین جمهوری اسلامی و غیر آن نداشته و گفتگوها و اعلامیه‌ها و مصاحبه‌های من در راستای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌باشد که بر اثر آن مدت بیش از ۱۷ سال به اتهام واهی در زندان‌های جمهوری اسلامی بوده و باوجود درخواست اعاده دادرسی از مجاری قانونی با حق محاکمه علنی و عادلانه، هنوز به درخواست قانونی اینجانب پاسخ داده نشده است و صحبت‌های من در راستای درخواست قانونی خود، همواره با دفاع از سایر شهروندانی است که حقوق آن‌ها تضییع شده است.

این جانب با توجه به احضاریه رویت شده راس ساعت ۹ صبح روز سه‌شنبه ۷۷/۶/۱۷ در آن دادگاه محترم به اتفاق وکیل خود جهت توضیحات حاضر خواهم شد.

امیرانتظام جهت ادای توضیحات در دادگاه حاضر شد، اما رئیس دادگاه او را دستگیر کرده و روانه زندان اوین ساخت!

بازداشت امیرانتظام با اعتراض سازمان‌ها و جمعیت‌های دموکراتیک مواجه شده است. شورای مرکزی سازمان فداییان خلق بازداشت امیرانتظام را محکوم کرد و خواهان آزادی او شد.

جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی در کلن نیز قصد دارد روز ۱۹ سپتامبر تظاهراتی در برابر سفارت جمهوری اسلامی در بن برگزار کند ▣

# تشکل و تجربه، آن چه جوانان به آن نیاز دارند!

بازگشایی دانشگاه و مدارس کشور، امسال تنها یک روی‌داد فرهنگی و آموزشی نیست، یک رخ‌داد بزرگ سیاسی نیز به شمار می‌آید. با بازگشایی دوباره دانشگاه‌ها و مدارس، نیروی عظیم دانشجویان و دانش‌آموزان، بار دیگر به طور فعال وارد معادلات سیاسی کشور می‌شود و بیش از بیست میلیون دختر و پسر دانشجو و دانش‌آموز، همراه با میلیون‌ها کارگر و زحمتکش جوان، پتانسیل عظیمی را پدید می‌آورند که طی یک سال و نیم گذشته، چون یکی از پیش‌روترین نیروهای خواستار تغییرات دموکراتیک در ایران، عرض‌اندام کرده است.

اهمیت این نیرو در تحولات سیاسی ایران دیگر بر هیچ‌کس پوشیده نیست. از همین روست که «مسأله جوانان»، امروز به مسأله همه نیروهای سیاسی کشور و همه جناح‌های حکومت تبدیل شده است و این نیروی عظیم که تا دیروز کمتر سخنی از آن در میان بود، امروز به سان نگین انگشتری، بر تارک خلق ۶۰ میلیونی ما نشسته است. آنان که تا دیروز «مظاهر پلید» عصیان و سرکشی و فرهنگ فاسد و کشتزار مستعد همه انواع انحرافات و بیماری‌ها معرفی می‌شدند و حکومت تنها با زبان زور، با زبان هزاران گشت کمیته و منکرات و سپاه با آنان سخن می‌گفت و به جرم لبخندی، بر دستانشان دستبند می‌زد، امروز به گل سرسبد جامعه تبدیل شده‌اند و همه کس، با هر گرایش و سابقه‌ای در توصیف محاسن و نیکی‌های آنان می‌کوشد گوی سبقت از دیگران برباید و مهر خود را در دل این توده عظیم نشاند. جوانی دیگر در ایران عیب نیست، یک افتخار است. و افتخار بیشتر آن که، جوانان ایرانی توانسته‌اند، سرانجام، خود را بر این حکومت تحمیل کنند و به همه جامعه بباورانند.

محتوای نبردی که جوانان ایران با ارتجاع آغاز کرده‌اند، دفاع از حقوق جوانی است، حقوقی که بیست سال به طور بیرحمانه‌ای نفی و سرکوب شده و حکومت با همه وسایل کوشیده تا معیارهای واپس‌مانده خود را به جای این حقوق بر زندگی جوانان غالب کند. اما تارهای آن زحمات بیست ساله، تنها در چند ماه توفانی از هم گسست. خواست‌ها و مطالبات جوانان، به دلیل خصلت حکومتی که در ایران حاکم است، گستره عظیمی یافته و به دلیل همین گستردگی، نیروی عظیمی را نیز بسیج کرده است. امتیاز و نقطه قوت بزرگ جنبشی که جوانان ایران برپا کرده‌اند این است که طیفی بسیار بزرگی از آنان دریافته‌اند برقراری آزادی‌های سیاسی در مرکز خواست‌های آنان قرار دارد و تا این آزادی‌ها متحقق نشود، از آزادی‌های بسیار ابتدایی‌تر و بدیهی‌تر از آن نیز خبری نخواهد بود.

اگر در سخن امروز دیگر کمتر حقوق جوانان نفی می‌شود، اما در عمل و زندگی واقعی، هنوز تغییرات قابل اتکایی به چشم نمی‌خورد. تنها تغییر بزرگ آن است که امروز در ایران شرایطی پدید آمده است که جوانان می‌توانند آزادانه‌تر بیاندیشند و در جهت تحقق خواست‌های خود گام‌های بیشتری به جلو بردارند.

مجموعه نیروهای حاکم در ایران، حتی آنان که با رای و تلاش همین جوانان به قدرت رسیده‌اند و خود را به آنان وفادار و متعهد نشان می‌دهند، اصرار دارند دامنه تفکرات و اقدامات و مبارزه جوانان، دانشجویان و دانش‌آموزان، در همان چارچوبه‌ای محدود بماند که آنان می‌خواهند و تعیین کرده‌اند و جوانان همان مرزها و حدود و خط قرمزهایی را بپذیرند و رعایت کنند که آنان ترسیم می‌کنند. انرژی، خواست‌ها و مطالبات نسل جوانی که امروز پای در میدان مبارزه گذاشته است، بسیار فراتر از آن مرزهایی است که حکومت در صدد دفاع از آن‌ها و یا حداکثر ترسیم دوباره آن‌هاست. جوانان همان‌گونه که در دوم خرداد و از دوم خرداد به بعد نشان داده‌اند، نیروی مدافع و پیشروی اصلاح‌طلبی در ایران هستند و از هر تلاشی که برای اصلاح ساختار سیاسی، برای تغییر در روش‌ها و شیوه‌های زندگی و مناسبات اجتماعی صورت می‌گیرد، فعالانه و قاطعانه پشتیبانی می‌کنند. اما آنان و به ویژه دانشجویان نشان داده‌اند که در عین پشتیبانی از روندهای اصلاح‌طلبانه، مدافع و طرف‌دار آنند که اصلاحات در ایران با رادیکالیسم و پیگیری پیش برده شود و شتاب بیشتری بگیرد.

تلاش برای محدود ساختن جنبش دانشجویی و مبارزات توده میلیونی جوانان کشور در چارچوب حرکات و ملاحظات دولت و جناح‌های وابسته به آن، تلاشی نادرست و زیان‌بار است. جوانان خواست‌ها و ملاحظات خود را دارند که اگر در پاره‌ای موارد با جریان اصلاح‌طلبی که دولت نماینده آن است، همراه و همسو است، اما عیناً با آن همانند نیست و نمی‌تواند باشد. نخستین شرط وفاداری به جامعه مدنی، آن است که جنبش‌های توده‌ای و تشکیلات مردمی از زیر نفوذ دولت، هر دولتی که باشد، بیرون آیند و برای خود استقلال داشته باشند. و این راهی است که به اعتقاد ما جنبش دانشجویی و جوانان مبارز در ایران باید برگزینند. تلاش‌های فراوانی که این روزها صورت می‌گیرد تا نیروی دانشجویان و جوانان در تشکیلاتی دولتی متمرکز شود، و این نیرو و مبارزات آن را هر چه بیشتر به دولت و جناح‌های وابسته به آن وابسته سازد، اگر با حسن نیت هم باشد، در جهت ضربه زدن به مبارزات جوانان برای دموکراسی و تأمین و تثبیت حقوق خویش خواهد بود.

از همین روست که به اعتقاد ما حفظ استقلال جنبش دانشجویی و مبارزات جوانان، میدان دادن به رادیکالیسم طبیعی این جنبش‌ها و رهایی از محافظه‌کاری‌های که توصیه می‌شود، یک شرط اساسی برای آن است که جوانان در ایران بتوانند بیش از آن چه در این یک سال و نیمه انجام داده‌اند، در روندهای سیاسی کشور مؤثر باشند.

با بازگشایی دوباره مدارس و به ویژه دانشگاه‌ها، مسأله حضور متشکل دانشجویان و جوانان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به یک واقعیت تبدیل می‌شود. در این زمینه نقش جنبش دانشجویی به عنوان بخش پیشتاز جنبش‌های جوانان در کشور، نقش تعیین‌کننده‌ای است. جنبش دانشجویی ایران اکنون از چنان موقعیت، قدرت و پشتیبانی برخوردار است که بتواند در جهت ایجاد سازمان‌های دانشجویی مستقل از حکومت گام‌های اساسی به جلو بردارد.

تا به امروز تلاش‌های بسیاری صورت گرفته و باز هم صورت می‌گیرد که ارتباط و آشنایی جوانان ایران را با تاریخ واقعی مبارزات مردم ایران و از جمله تجارب گران‌قدر جنبش دانشجویی ایران در مبارزه با استبداد قطع کند. اما جوانان ایران باید با این واقعیت هر چه بیشتر آشنا شوند که مبارزه برای دموکراسی در ایران از یک سال و نیم پیش شروع نشده است. این مبارزه تاریخی بسیار طولانی‌تر و پیشروانی بسیار ثابت‌قدم‌تر داشته و دارد. نسل جوان امروز ایران به دلیل حاکمیت طولانی و خشن استبداد، از مبارزات فداکارانه‌ای که در این راه صورت گرفته کمتر می‌داند و آن چه که می‌داند نیز با کوهی از تحریف و دروغ توام است. برای این نسل مصمم اما کم تجربه، که ارتباطش را با گذشته و حتی حال خویش قطع کرده‌اند، حیاتی است که با تجربیات نسل‌های مبارز پیش از خود آشنا شود، حیاتی است که بداند و لمس کند که در ایران امروز به جز نیروها و اندیشه‌های رسمی موجود، نیروها و احزاب دیگری هم وجود دارند که برای دموکراسی بسیار رزمیده‌اند و اگر امروز صدایشان در ایران طنین درخوری ندارد، حاصل استبدادی است که اینک همین جوانان برای درهم شکستن آن، گام‌ها را استوار کرده‌اند.

تجهیز به همه این تجربیات تلخ و شیرین، برای مبارزین جوان اهمیت اساسی دارد. این وظیفه‌ای است دوجانبه، هم بر دوش آنان که با تاریخ مبارزات سیاسی کشور خود به درستی آشنا شوند و هم بر دوش نسل‌های قدیمی‌تر و سازمان‌ها و احزاب سیاسی موجود که دیوار سانسور و اختناقی که هنوز اجازه نمی‌دهد در ایران جز طرف‌داران حکومت به آزادی سخن بگویند را بشکنند و نسل جوان و مصمم امروز را به سلاح تجربه مجهز سازند. ▣

www.iranarchive.com

# جاده یک طرفه!

اگر برای هر نیرو و گروه دیوار اختناق و سانسور در ایران شکسته و یا ترک‌های بزرگ برداشته باشد، برای گروه‌های چپ و مارکسیست‌ها، این دیوار با همان بلندا و ضخامت همیشگی پابرجاست و حتی یک شکاف مویین نیز در آن دیده نمی‌شود. بدین‌گونه است، در حالی که احزاب و سازمان‌های چپ همچنان از سخن گفتن آزادانه و نیمه‌آزادانه در ایران محرومند، دیگران هر چه می‌خواهند در باره آنان می‌نویسند و هیچ محکمه و دادگاه و هیات منصفه‌ای هم نیست که به این همه تحریف و ظلم و بی‌انصافی گوشه چشمی داشته باشد.

سخن در باره جراید و تریبون‌های وابسته به جناح راست حکومت و دشمنان شناخته شده آزادی نیست، که اگر آنان چنان نکنند، دیگر نه جزو طیف راست خواهند بود و نه دشمن آزادی. سخن بر سر روزنامه‌ها و تریبون‌هایی است که به جناح اصلاح‌طلب تعلق دارند و اصلاح‌طلبی را پیشه کرده‌اند. در همین روزنامه‌ها و تریبون‌هاست که بدون هیچ گونه هراس از پاسخگویی به محاکم مطبوعاتی و بدون هیچ‌گونه شرم از محکمه وجدان، آن چه می‌خواهند در مورد مارکسیسم، چپ، تاریخ مبارزات سازمان‌های چپ و در واقع مردم ایران می‌نویسند و واقعیات را تحریف می‌کنند، نویسندگان و روزنامه‌نگارانی که به دشمنی با چپ و مارکسیست شهره‌اند، میدان یافته‌اند تا هر چه می‌خواهند بنویسند و هرگونه می‌خواهند تحریف کنند و همه این را نیز به نام آزادی به خورد مردم بدهند. در هر روزنامه اصلاح‌طلب از این تحریف‌ها بسیار است. بخش عمده این گونه تحریف‌ها به تاریخ سازمان‌های چپ و مسایل دوران نخست انقلاب باز می‌گردد و چنان وانمود می‌شود که گویا این خشونت و هرج و مرج‌طلبی و زیاده‌خواهی گروه‌های چپ بود که انقلاب و حکومت را به سوی خشونت و استبداد و سرکوب کشاند. از قلم همین‌گونه نویسندگان هزاران بار نوشته شده و نوشته می‌شود که گویا مسئول هر شکست و تیره‌روزی مردم ایران، گروه‌های چپ بوده و هستند. و تحریف‌های بسیار دیگر از این دست.

در این جا هدف پاسخ به این اتهامات بی‌پایه نیست، سخن بر سر چیز دیگری است. نسل جوان ایران که این روزها پای به میدان مبارزه نهاده و بندهای بیست سال دیکتاتوری را سست کرده، تشنه دانستن است و به دلیل حاکمیت سانسور، از تاریخ و سیاست و عمل چپ هیچ نمی‌داند، جز آن چه از سوی دیگران می‌خواند و می‌شنود، سازمان‌های چپ به دلیل سرکوب و سانسوری که در مورد آنان اجرا می‌شود، خود نمی‌توانند به طور فعال با این نسل ارتباط برقرار کنند و سخن بگویند. نسل جوان، به هزاران دلیل، که تنها یکی از آن دلایل فقدان مطبوعات مخالف است، به جراید اصلاح‌طلب موجود اعتماد کرده و متاسفانه این روزنامه‌ها، از جمله در این مورد ذهن این نیرو را در خوشبینانه‌ترین قضاوت، بی‌هیچ مسئولیتی مسموم می‌سازند.

آن نیروهای اصلاح‌طلبی که از آزادی‌های مطبوعاتی موجود بسیار خرسندند و نگرانند که برخی «تندروی‌ها» این آزادی‌ها را که به‌کام آنان بسیار شیرین می‌آید، با خطر مواجه سازد، فراموش نکنند که در ایران هنوز فقط موافقین حکومتند که حق حرف زدن دارند و باز فراموش نکنند که تعریف آزادی در هر مکتبی آزادی مخالف است و مخالفین حکومت ایران هنوز حق کوچک‌ترین اظهارنظر آزادانه‌ای را ندارند و نمی‌توانند از خود در برابر اتهاماتی که «آزادانه» بر آنان وارد می‌آید دفاع کنند.

شاید این انتظار از روزنامه‌هایی اصلاح‌طلب موجود بیهوده باشد که از حقوق مخالفین حکومت دفاع کنند و آزادی آنان را نیز بخواهند، شاید این نیز انتظار بیهوده‌ای باشد که از آنان خواسته شود به همان میزان که ادعای آزادی‌خواهی و اطلاع‌رسانی دارند، به این ادعا وفادار بمانند و با مرتجعین در چشم بستن بر سازمان‌های مخالف و حذف آنان از صفحات روزنامه‌ها و جراید خود هم‌داستان نشوند. اما این دیگر نمی‌تواند انتظاری غیرواقعی باشد که این سازمان‌ها و احزاب و مبارزات آنان را تحریف نکنند.

پس، آقایان! اگر از آزادی چپ دفاع نمی‌کنید، اگر از مبارزات و فعالیت‌های آن نمی‌نویسید، دست‌کم تاریخ و مبارزه آن را نیز تحریف نکنید و به مردم و به خصوص به جوانان دروغ نگویید. ▣

## اخراج گسترده کارگران متروی تهران

شرکت متروی تهران و حومه، اقدام به اخراج گسترده خود کرده است. کارگران اخراج شده گفته‌اند که پیمان‌کاران جدید این شرکت به تدریج در حال جایگزین کردن کارگران افغانی به جای کارگران ایرانی هستند. به آن‌ها چهل درصد کمتر حقوق می‌دهند و از تسهیلات و امتیازاتی مثل بیمه نیز بی‌بهره‌اند.

## روحانیون قم به تبلیغات خود می‌افزایند

مرکز پژوهش‌های صدا و سیما در قم تصمیم گرفته است ۳۴ ساعت برنامه تلویزیونی در باره «مسایل فکری» رایج در جامعه تهیه کند. گفته می‌شود در هر جلسه یکی از روحانیون قم با یک نماینده «اندیشه‌های مقابل» به مناظره خواهد پرداخت. از آیت‌الله جوادی آملی و مصباح یزدی به عنوان شخصیت‌های محوری این برنامه تلویزیونی نام برده می‌شود.

# مردم می‌خواهند سران گروه‌های فشار دستگیر شوند

ادامه از صفحه اول

حمله حزب‌الله و گروه‌های فشار به اجتماعات، متینگ‌های اعتراضی، سینماها، کتاب‌فروشی‌ها، زنان و جوانان و ضرب و شتم آنان تازگی ندارد. اما یورش سازمان‌یافته آنان به دوتن از اعضای کابینه خاتمی بی‌سابقه و نشانه فراز تازه‌ای از گردن‌کشی گروه‌های فشار در جامعه ما است.

گروه‌های فشار جناح راست، جمعه گذشته عبدالله نوری معاون رئیس جمهور و عطاالله مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی را هم‌زمان در دو محل متفاوت به باد کتک گرفتند، آنان را کتک زدند و مصدوم ساختند، عمامه عبدالله نوری را از سرش به زمین انداختند و آن را لگد مال کردند. به گفته یکی از نزدیکان نوری مهاجمان با مشت و لگد به جان نوری افتادند و پیرزنی راکه به حمایت از وی در درگیری دخالت کرده بود در جوی آب انداختند. مهاجمان شعار می‌دادند: «مرگ بر نوری، مرگ بر منافق، مرگ بر لیبرال، مرگ بر ضد ولایت فقیه!»، «ای حامی منتظری مرگت باد، ای حامی لیبرال، مرگت باد!»

محافظان عبدالله نوری و جمعی از مردم پس از زدوخورد خونین برای جلوگیری از آسیب رسیدن به نوری وی را در مقابل درب یک ساختمان در خیابان طالقانی پناه دادند، اما تعرض مهاجمان که حدود ۱۰۰ نفر بودند تا رسیدن آمبولانس امدادگران ادامه داشت. سرانجام، مردم عبدالله نوری را با آمبولانس از محوطه درگیری خارج کردند.

هنگامی که گروه اول مهاجمان سرگرم نزاع با نوری و محافظان وی بودند، گروه دوم در تقاطع خیابان طالقانی و دانشگاه خود را به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی که سرگرم گفتگو با چند تن بود، رساندند. در حالی که محافظین مهاجرانی به درخواست وی از درگیری با مهاجمان خودداری می‌کردند، وزیر فرهنگ و سخنگوی دولت از طرف مهاجمان هدف ضرب و شتم قرار گرفت. مهاجمان هم‌چنین با چند تن از مردم که برای جلوگیری از حمله به وزیر فرهنگ و ارشاد تلاش می‌کردند، درگیر شدند و آنان را نیز مضروب ساختند. مهاجرانی برای در امان ماندن از آسیب بیشتر و جلوگیری از گسترش درگیری به یک مرکز درمانی که نزدیک محل زدوخورد بود، پناه ببرد.

بر اساس نوشته روزنامه توس، حمله به نوری و مهاجرانی توسط دو نفر از نزدیک هدایت می‌شد و کرباسچی شهردار تهران در گفتگو با همین روزنامه اظهار گفت: «برخی افراد شناخته شده خشونت طلب با تغییر قیافه و استفاده از عینک آفتابی و لباس مشکی، رهبری این گروه فریب خورده را بر عهده داشتند». روزنامه «زن» نوشت، سرگرد نقدی، فرمانده حفاظت نیروهای انتظامی هنگامی درگیری در نزدیکی‌های محل حضور داشته است.

### رهبر حزب‌الله: نوری و مهاجرانی مقصرند

ضرب و شتم نوری و مهاجرانی را هر دو جناح محکوم کردند، اما جناح راست تلاش دارد مسئولیت اصلی را به گردن نوری و مهاجرانی بیاندازد. آنان در روزنامه‌های خود می‌نویسند نوری و مهاجرانی با اعمال خود مهاجمان را تحریک کرده‌اند. کیهان این حادثه را «ساختگی»

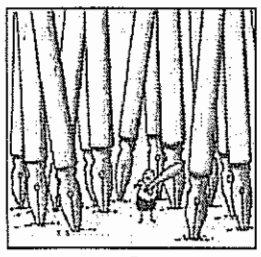

خواند، رسالت آن را «خودزنی» توصیف کرد و جمهوری اسلامی نوشت نوری و مهاجرانی از «خط قرمزها» عبور کرده‌اند. مسعود ده‌نمکی مدیر مسئول هفته‌نامه شلمچه و از رهبران حزب‌الله در مصاحبه‌ای گفت: چگونه است که مدت‌ها از این‌گونه برخوردهای فیزیکی خبری نبود و اکنون در هنگام انتخابات خبرگان مجدداً شروع شده است؟ این برخوردها در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

روزنامه سلام در پاسخ به ده‌نمکی و گروه رسالت که مدعی‌اند این حادثه ساختگی و برای مظلوم‌نمایی است، نوشته است: که سران گروه‌های فشار دچار خوش خیالی شدند و خیال کردند مردم با آن‌ها در ضرب و شتم مسئولین هم‌داستان می‌شوند. روزنامه توس در مقاله‌ای با عنوان «شکستن استخوان اهالی دربخانه» نوشته است: حمایت جناحی از گروه‌های فشار و سکوت جناح دیگر در برابر اعمال آن زمینه‌ساز تهاجم روز جمعه بوده است. این روزنامه خطاب به خاتمی نوشته است: مقتضای رفتار مدنی آن بود که دفاع از حقوق و آزادی‌های مشروع را از منتقدان شروع کنیم و غیرت‌ورزی در مقابل حرکات خشن منادیان جهل و تعصب را از هنگامی آغاز کنیم که عادی‌ترین شهروندان، که حتی در نزاع بر سر قدرت هم جایی ندارند، به جرم شادابی و سلامتی عقل کتک خوردند و حرمت انسانی‌شان نقض شد. نه هنگامی که نزاع به سراپرده رسید و صدای شکستن استخوان اهالی دربخانه به گوش سلطان رسید».

بسیاری از هواداران دولت و از جمله انجمن‌های اسلامی نوشته‌اند که اگر آن زمان که گروه‌های فشار بی‌مهابا به سینماها و اجتماعات و کتاب‌فروشی‌ها حمله می‌کرد، دولت قاطعانه در برابر آنان ایستاده بود، اکنون کار به این جا نمی‌کشید.

در بسیاری از پیام‌هایی که به این مناسبت منتشر شده است، خاتمی به برخورد قاطعانه با گروه‌های فشار و معرفی و دستگیری سران اصلی این گروه‌ها دعوت شده است. ▣

# کاش همه ما وزیر بودیم...

من قلبا و عمیقا متاسف و معترض و متاثرم. گذشته از اینکه ارادتی خاص به آقایان وزیر و معاون دارم و بنا به سابقه‌ای مسبوق می‌توانم حال آنان را درک کنم، دلم شور می‌زند که نکند اگر از قافله معترضین و متاثرین و متاسفین عقب بمانم، آن وقت من بمانم و خواجه شیراز، بعد دست کسی به خواجه بزرگوار نرسد و این جانب فلک زده تنه خورده از گروه فشار را به جرم عدم اعتراض به ایشان زبانم لال به جای ایشان نقره داغ کنند. خلاصه کلام اینکه بنده هم معترضم و هم متاسف و چند تا هم دیگر! اما در این میان فقط دو سه نکته باقی مانده است.

نکته اول اینکه این فشاری که اکنون احساس شد، چرا زمانی که این مردم بینوا مثل مورچه زیر پای اعضای پیل‌پیکر این گروه فشار می‌ماندند کسی اعتراض نکرد؟ حتما باید صبر می‌کردند تا کارد به استخوان برسد؟ شاید نکته اینجا بود که کسی از این مردم، وزیر و معاون نبود، شاید هم اگر کسی به این مردم بپیوندد به سبک تاریخ دو هزار و پانصد ساله گذشته، آسمان به زمین می‌رسد و در نهایت آنها را هم مثل مورچه باید ریز دید! یادش بخیر آن روز که از هیبت گام‌های سنگین این آقایان فشاری، که فقط بادش به ما خورد، رنگمان پرید و زرد شد. یادش به خیر یک جفت پای بی‌صاحبی که از پنجره یک پیکان سفید رنگ متعلق به نمی‌دانم چه کسی بیرون زده بود و سرش را در داخل ماشین می‌کوبیدند. آن روز که نه، ولی امروز آرزو می‌کنم کاش ما ریزترها هم وزیر بودیم، حالا اسبق یا فعلی، زیاد توفیری نمی‌کند!

نکته دوم یک دلسوزی کودکانه است. کاش می‌شد در اینجا فهرست تمام کسانی راکه به نوعی از این معرکه عقب نمانده‌اند و ابراز تاسف و اعتراض کرده‌اند نام برد. اما شاید بتوان تمام آنها را در دو کلمه خلاصه کرد، از ملت تا حکومت، ریز و درشت، فردی و جمعی ابراز ناراحتی کرده‌اند. به شیوه کارآگاه پوارو، که در میان جمعی که قاتل هم در بین آنها بود و او صبورانه به حرفها گوش می‌کرد و دست آخر حق قاتل را در کاسه‌اش می‌گذاشت. برای رئیس جمهور آرزوی موفقیت می‌کنم. به یاد روزهای مدرسه و مساله‌های بی‌سروته، آقای رئیس جمهور، امیدوارم پیدا کنید پرتقال فروش را!

نکته سوم اینکه حالا که همه متاسف و متاثرند چطور است که بگوئیم کار کار انگلیسی‌هاست!

نسرین بایرامی، روزنامه توس ـ ۱۸ شهریور ۱۳۷۷ ▣

# تاکی؟

ادامه از صفحه ۱

تقویت باز هم بیشتر موقعیت طالبان در افغانستان که وارث قوم‌کشی «بچه سقا» سالهای آخر دهه سوم قرن بیستم و مجری تمام عیار «حکومت شریعت» هستند، بدون شک یک فاجعه بزرگ برای کشور همسایه ما افغانستان و یک خطر جدی علیه صلح در منطقه و نیز منافع ملی کشور ماست. این جریان پاکستان ساخته که در خدمت منافع استراتژیک آمریکاست، در عین حال محکوم به خصومت‌ورزی و زیست در محیط خصمانه‌ای است که در هر گوشه آن یک دشمن و یا مخالف بزرگ و کوچک علیه آن هستند. تردید نباید کرد که در افغانستان هیچ گروه سیاسی به تنهایی قادر به تامین ثبات، امنیت و یکپارچگی این کشور نخواهد بود. افغانستان در بیست سال گذشته دستکم یک تجربه بزرگ را به ثبت رسانده است: شکست و بی‌آیندگی هر نوع انحصارطلبی سیاسی. طالبان هر اندازه هم که حمایت نظامی و پشتیبانی مالی شیوخ مرتجع عرب از دولتهای آنها گرفته تا «اسامه بن لادن»ها را با خود داشته باشد، در بهترین حالت فقط نماینده تیره‌ای از پشتون‌ها، آنهم لایه نازکی از خشن‌ترین، ارتجاعی‌ترین و عقب‌مانده‌ترین قشر مذهبی آنست. حال آنکه در افغانستان، ملیت‌ها و باورهای مذهبی، عقیدتی با پایگاه‌های اجتماعی بسیار گسترده‌ای وجود دارند که طی بیست سال جنگ خانگی دستکم در وجود انواع دستجات متشکل سیاسی و نظامی سازمان یافته‌اند. دستجاتی که همه آنها و بدون حتی یک استثنا به لحاظ سیاسی، تعلق قومی، نظامی و مالی، دست‌نشانده قدرتهای منطقه و در بدترین حالت وابسته تمام عیار آنها هستند. قدرتهایی که مستقیم و یا غیر مستقیم سالهاست در امور داخلی افغانستان مداخله کرده‌اند و اینک نیز نسبت به سرنوشت سیاسی این کشور به شدت حساسیت دارند.

طالبان، البته که در بدست آوردن سریع قدرت قابل‌تر از همه رقبای خود از آب درآمدند، اما حفظ قدرت همواره و در اوضاع کنونی افغانستان بویژه دشوارتر از کسب آنست. بنابراین موضوع این نیست که با تسخیر تقریباً تمامی مناطق افغانستان توسط طالبان، مسئله قدرت سیاسی در این کشور به سود یک گروه و یا یک بلوک‌بندی از کشورهای منطقه حل شده است؛ مسئله امروز آن است آنچه در افغانستان پیش آمده، حتی در کوتاه مدت نیز ابعاد بس خطرناک سیاسی و ژئوپلتیک هم برای مردم افغانستان ـ و البته مقدم بر همه ـ و هم برای منطقه ما در بر دارد. این وضع، نمی‌تواند پایدار بماند، باید تغییر بکند و تغییر هم خواهد کرد. سیاست خارجی جمهوری اسلامی هم می‌باید در خدمت تغییر وضع موجود و البته در راستای تغییر به سود تامین صلح پایدار و فراگیر در افغانستان باشد. اما نخستین شرط اتخاذ چنین سیاستی، پذیرش سیاست‌های فاجعه‌آفرین سیاستگزاران جمهوری اسلامی در قبال افغانستان از سوی خود آنهاست.

مسئولیت وضع پدیدآمده در افغانستان البته در درجه نخست متوجه رژیم‌های پاکستان و عربستان سعودی و مآلا دولت آمریکاست که فقط سود خود را در افغانستان در نظر گرفتند و به سلطه‌یابی طالبان بر این کشور یاری رسانیدند. اما حکومت‌های دیگری هم در منطقه موجودند که هم متهم به دخالت در امور داخلی افغانستان هستند و هم متهم به باخت رسوایی برانگیز در این عرصه. جمهوری اسلامی در زمره نخست این حکومت‌هاست که تاوان بلاهت سیاسی آن در افغانستان در این اواخر با قتل‌عام دردآور هزاره‌جات شیعه و قتل تاسف‌برانگیز ده نفر از کارکنان سفارت آن در مزار شریف پرداخته شد.

در جمهوری اسلامی، طی بیست سال گذشته اتخاذ سیاست در قبال تحولات افغانستان، همواره مبتنی بر چند سیاستی از طریق چند مرکز تصمیم‌گیری و اجرا بوده است. این سیاستها ضمن تفاوت‌ها در این یا آن نحوه برخورد با این یا آن نیروی افغانی، اما در مجموع خصلت مشترک تنگ‌نظری، انحصارطلبی و فزون‌خواهی داشته‌اند. لیکن همین سیاستها در عمل یکدیگر را خنثی کرده‌اند و در نتیجه سیاستی پیش رفته است که روزمره‌گی، دنباله‌روی و تاخیر از مشخصه‌های آن بوده است. در سال‌های آخر حکومت حزب وطن که زمینه شکل‌گیری حکومت ائتلاف ملی در افغانستان پدید آمد، حکومت اسلامی همسو با محور آمریکا، پاکستان و عربستان و دیگر قدرتهای «مجاهد پرور»، تشکیل حکومت ائتلاف ملی را رد کرد و خواهان حکومت انحصاری مجاهدین شد. آنگاه هم که قدرت به گروه‌های هفتگانه مجاهدین انتقال یافت، باز فزون‌خواهی کرد و خواستار سهم زیادی برای گروه‌های هشتگانه شیعی در قدرت سیاسی شد و یکبار دیگر به تضعیف امکان تشکیل حکومت ائتلافی در افغانستان کمک کرد. باز هم اندکی بعد و زمانی متوجه خطای سیاسی خود شد که یک امکان دیگر از دست رفته بود. آن زمان هم که حرکت مغول‌وار طالبان شروع شد و صدای زنگ خطرِ سرکار آمدن یک جریان شریعت‌پناه آدمخوار وابسته به رقبای جمهوری اسلامی همه گوش‌های مقامات حکومت را پر کرد، آقایان از یک سو سردرگمی و انفعال را پیشه کردند و از سوی دیگر در برخورد با مسائل درون «اتحاد شمال» به سیاست فزون‌خواهی و انحصارطلبی همچنان ادامه دادند.

اگر مقامات جمهوری اسلامی به سیاست فاجعه‌آفرین و غیر قابل جبران خود در قبال تحولات افغانستان اعتراف کنند و به این نتیجه‌گیری برسند که سیاست خارجی آنها در قبال تحولات این کشور همسایه هیچگاه بر محور تامین صلح در این کشور، آرامش در منطقه و پاسخ به الزامات ملی کشور ما قرار نداشته و برعکس آنها مدام بر محور اسلام‌گرایی و آنهم از نوع شیعی آن در کشوری با حدود ۸۵ درصد مردم سنی مذهب چرخیده‌اند، آنگاه اتخاذ یک سیاست سنجیده در مورد افغانستان حتی در شرایط تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران نیز دست نایافتنی نخواهد بود.

راه ایران، راه انداختن مانور عاشورای ۳ پاسداران و یا ذوالفقار ۲ ارتش در مرزهای شرقی کشور نیست. راه ایران خواب خرگوشی در قبال رقبای محیل و تمامیت خواهی چون پاکستان و عربستان در در امور افغانستان هم نیست. راه ایران، کوبیدن بر طبل جنگ با طالبان و یا تمکین احتمالی در برابر آن نیز نیست. راه ایران تعقیب آن سیاست خارجی است که در خدمت حل مسئله افغانستان بدست افغانی‌ها باشد. یعنی، کمک به ایجاد چنان فضایی در افغانستان که منجر به سر برآوردن حکومتی در کابل باشد که اکثریت قاطع مردم چند ملیتی و چند مذهبی افغانستان را نمایندگی کند. لازمه این سیاست هم البته تامین توافق همه کشورهایی است که بنحوی از انحا در تحولات افغانستان ذینفع هستند. توافقی که، قطعاً باید با مشارکت و زیر نظر سازمان ملل متحد و با روح بازگرداندن صلح و آرامش به افغانستان، و تضعیف مستمر نفوذ دخالت‌های کشورهای دیگر در امور افغانستان و برعکس تامین آنچنان شرایطی باشد که همه کشورهای منطقه و جهان غرب را به کمک برای بازسازی این کشور ویران شده وادار کند.

یگانه سیاست انسانی و ملی در قبال افغانستان، همین است و بس. تهدیدهای نظامی، ادامه همان سیاست‌هایی خواهد بود که در گذشته دور و نزدیک دهها بار بدفرجامی و بی‌فرجامی آنها به اثبات رسیده و جز اشتعال بیشتر آتش جنگ در افغانستان و پیامدهای وسیع آن حاصلی نداشته است. ▣

# افشاگری‌های تازه در مورد شکنجه...

ادامه از صفحه اول

روزها تحت انواع فشارهای روحی، روانی و جسمی قرار گرفته‌اند. این شهرداران فاش ساختند که در سلول‌های انفرادی خود پیوسته صدای ناله و ضجه زندانیانی را که زیر شکنجه بودند، می‌شنیدند.

این اظهارات، واکنش‌هایی را در میان مطبوعات و جامعه سیاسی ایران برانگیخت. یک نماینده مجلس به خبرنگار روزنامه توس گفت: «برخوردهای فیزیکی و بازداشت‌های غیرقانونی تنها به شهرداران تهران ختم نمی‌شود و اگر روزی فضای سیاسی کشور مطلوب شود و مردم بتوانند حرف دلشان را و آن چه به ناحق و بر خلاف شرع و قانون بر آن‌ها گذشته است بگویند، مشخص خواهد شد که عمق فاجعه بسیار فراتر از موضوع شهرداری است». بسیاری از حقوق‌دانان و وکلای دادگستری وجود شکنجه در زندان‌ها را مورد تایید قرار داده و اعمال شکنجه را مخالف قانون نامیدند.

قوه قضاییه رژیم و مسئولان زندان‌ها و نیروهای انتظامی که وابسته به جناح راست حکومت هستند، اعتنایی به این اعترافات و اعتراضات نکرده و حتی در صدد پاسخ‌گویی هم برنیامده‌اند.

وجود شکنجه‌های وحشیانه در زندان‌های جمهوری اسلامی، که اکنون از سوی گروهی از دست اندرکاران حکومت نیز مورد تایید و تصریح قرار می‌گیرد، واقعیتی است که بارها از سوی زندانیان سیاسی تأیید و از سوی احزاب دموکرات کشور و سازمان‌های بین المللی مورد اعتراض قرار گرفته است.

جمهوری اسلامی که تا همین امروز اصولا وجود زندانیان سیاسی در ایران را انکار کرده است، هیچ‌گاه به جنایاتی که در زندان‌هایش می‌گذرد، اعتراف نکرده و رفتار زندانبان‌هایش را همواره تحت نام فرهنگ اسلامی و رفتار اسلامی مورد دفاع قرار داده است.

اکنون که به «برکت» شکنجه برخی از وابستگان به یک جناح حکومت، مساله شکنجه در زندان‌های اسلامی برای نخستین بار، مورد بحث علنی و اعتراض وسیع‌تری قرار گرفته است، برخوردهای دوگانه و به شدت محافظه‌کارانه کسانی در این حکومت، که بیشتر از همه از قانون و جامعه مدنی سخن می‌گویند، نشان می‌دهد حرف‌ها باکردار واقعی هنوز چقدر فاصله دارد. نشان می‌دهد که هنوز دفاع از قانون و حقوق از نظر جناح قانون‌گرای حکومت نیز تنها مدافعان و وابستگان به این حکومت، را شامل می‌شود. اگر آقای رئیس جمهور برای شکنجه شهرداران تهران پرونده مخصوص تشکیل داده و به دادگستری فرستاده است، اما به شکنجه زندانیان سیاسی در این حکومت بی‌اعتناست. ▣

www.iran-archive.com

# نیاز مردم ایران و عراق، صلح پایدار!

این روزها، ۱۸ سال از آغاز جنگ ارتجاعی ایران و عراق که هشت سال به طول انجامید و یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های قرن اخیر نام گرفت، می‌گذرد. بیش از یک میلیون نفر انسان بی‌گناه در آتش این جنگ سوختند، ده‌ها هزار نفر به اسارت درآمدند و میلیاردها دلار خسارت بر دو کشور وارد شد. مقامات رسمی ایران، خسارت کشور ما در این جنگ را بیش از هزار میلیارد دلار اعلام کردند. نه ایران و نه عراق، هنوز از صدمات این جنگ کمر راست نکرده‌اند. دل‌های بسیاری در دو کشور هنوز داغ‌دار است، هنوز استخوان‌های به جا مانده از قربانیان جنگ را تشیع می‌کنند...

یازده سال پس از خاتمه رسمی جنگ، دو کشور هنوز به یک صلح پایدار بین خود دست نیافته‌اند. سرنوشت غم‌انگیز هزاران اسیر ایرانی و عراقی که همچنان در اسارت باقی مانده‌اند، در هاله‌ای از ابهام است و مسئولین دو کشور از تعقیب جدی مساله اسرا و رهایی آن سرباز می‌زنند و وجود این اسرا را وسیله‌ای برای معامله و امتیازگیری قرار داده‌اند. با هیچ منطقی نمی‌توان پذیرفت که یازده سال پس از پایان جنگ، هنوز گروه نامعلومی اسیر جنگی در دو کشور وجود داشته باشد. در سال ۱۳۷۰، بنا به پیشنهاد سازمان ملل متحد، کمیته سه جانبه‌ای در ژنو تشکیل شد و نمایندگان ایران و عراق پذیرفتند که جهت حل موضوع اسرا با یک‌دیگر و با سازمان ملل متحد نهایت همکاری را به عمل آورند. از آن تاریخ تاکنون تنها بخشی از اسرا آزاد شده‌اند و هزاران نفر دیگر همچنان در اسارت هستند. دو رژیم واقعیت مسائل مربوط به اسرا را پنهان نگاه داشته‌اند و از این رو تعداد اسرای باقی‌مانده هنوز نامعلوم مانده است. دولت جمهوری اسلامی اعلام کرده است که بر اساس مدارک مستدل، بیش از پانزده هزار نفر از مفقودین ایرانی در اردوگاه‌های مخفی رژیم بغداد نگهداری می‌شوند. دولت عراق قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل، تنها به وجود سیزده هزار و ششصد اسیر ایرانی اعتراف کرده بود. رژیم صدام حسین، در زمان تبادل اسرا در شهریور ۶۹، بیش از ۳۹ هزار اسیر ایرانی را آزاد کرد. صلیب سرخ جهانی معتقد است در حال حاضر حدود بیست هزار اسیر عراقی و یک هزار اسیر ایرانی در دو کشور وجود دارند. این اسرا در وضعیت غیرقابل تحملی به سر می‌برند و وضعیت اردوگاه‌های آنان زیر استانداردهای بین‌المللی است. مهم‌تر از همه این است که هیچ برنامه و چشم‌اندازی برای آزادی آنان وجود ندارد.

دخالت‌های تهران و بغداد در کشورهای یک‌دیگر و ناامنی دایمی در مرزها، حملات تروریستی به خاک طرف مقابل، در سال‌های پس از پایان جنگ همواره ادامه داشته است. اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی در خاک عراق و حملات متعدد آن به کردستان عراق به منظور سرکوب نیروهای اپوزیسیون ایرانی مستقر در این منطقه و آتش‌باری بر شهرهای مرزی عراق در این سال‌ها همواره ادامه یافته است. نیروهای جمهوری اسلامی طی سال‌های اخیر بارها وارد خاک عراق شده و حاکمیت این کشور را نقض کرده‌اند. دخالت‌های عراق در مناطق مرزی ایران نیز هیچ‌گاه قطع نشده است. این دخالت‌ها از هر دو سو، از جمله عواملی است که مانع عادی‌سازی روابط دو کشور همسایه است. مجموعه اقدامات و تصمیمات غیرمسئولانه رژیم‌های تهران و بغداد، قواعد و راه‌حل‌های بین‌المللی در جهت دست‌یابی به صلح پایدار بین دو کشور را دشوار کرده و تا به امروز به تعویق انداخته است. مردم ایران و عراق این اقدامات و تصمیمات را محکوم می‌کنند و خواهان پایان یافتن اقدامات مداخله‌جویانه، هم‌زیستی، حسن هم‌جواری، صلح پایدار و آزادی فوری تمامی اسرای جنگی هستند. ▣

# منشور پیشنهادی کانون...

ادامه از صفحه اول

اصلا چنین چیزی نیست. البته من هیچ مخالفتی نداریم، بروند کانون روشنفکران، مثلا نویسندگان دینی را بنا کنند. گمان می‌کنم شوخی باشد. گمان می‌کنم خودشان هم متوجه باشند شوخی است. برای این که این جا آن وقت باید کتاب داشت و باید گفت چند نویسنده داستان‌نویس، چند تا شاعر چند تا مترجم؟ یعنی این جا دیدند که نمی‌شود وگرنه، کرده بودند...

در این گفتگوها، از سروش، محمد خاتمی و مهاجرانی، به عنوان روشنفکران دینی نام برده شده است.

**متن منشور پیشنهادی کانون نویسندگان ایران:**

کانون نویسندگان ایران با توجه به روح عمومی بیانیه اول کانون (اردیبهشت ۲۷) و موضع کانون نویسندگان ایران (مصوب فروردین ۵۸) و با استناد به متن ۱۳۴ نویسنده (مهر ماه ۱۳۷۳)، اصول و مواضع زیر را اعلام می‌کند:

۱. آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی‌هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه و یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم کرد.

۲. کانون نویسندگان ایران با هرگونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه شیوه‌هائی است که به صورت رسمی یا غیررسمی مانع نشر و چاپ و پخش آرا و آثار می‌شود.

۳. کانون، رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور را از ارکان اعتلای فرهنگی و پیوند و تفاهم مردم ایران می‌داند و با هرگونه تبعیض و حذف در عرصه چاپ و نشر و پخش آثار به همه زبان‌های موجود مخالف است.

۴. کانون با تک صدایی بودن رسانه‌های دیداری، شنیداری و رایانه‌ای مخالف است و خواهان چند صدایی شدن رسانه‌ها، در عرصه‌های فرهنگی است.

۵. حق طبیعی و انسانی و مدنی نویسنده است که آثارش بی‌هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. بدیهی است نقد آزادانه حق همگان است.

۶. پاسخ کلام با کلام است، اما در صورت طرح هرگونه دعوایی در مورد آثار، ارایه نظر کارشناسی در صحت ادعا، از وظایف کانون نویسندگان ایران است.

۷. کانون از حقوق مادری و معنوی، حیثیت اجتماعی و امنیت جانی، حرفه‌ای، شغلی نویسندگان ایران دفاع می‌کند.

۸. کانون نویسندگان ایران مستقل است و به هیچ نهاد (جمعیت، انجمن، حزب، سازمان و...)دولتی یا غیردولتی، وابسته نیست.

۹. همکاری نویسندگان در کانون با حفظ استقلال فردی آنان بر اساس این منشور است.

۱۰. کانون نویسندگان ایران با اشخاص و نهادهایی که همکاری آن‌ها با اصول و مواضع کانون مغایر نباشد، در زمینه حقوق، اهداف و آرمان‌های مندرج در این منشور همکاری می‌کند.

۷۷/۶/۱۸

# هشدار وزیر کشور به فرماندهان نیروهای انتظامی

## ● محتشمی: فرمانده نیروی انتظامی صلاحیت ندارد و باید برکنار شود

موسوی لاری، وزیر کشور، در جلسه معارفه وی به عنوان جانشین فرمانده کل قوا در نیروهای انتظامی، به فرماندهان این نیرو هشدار داد که کارشکنی در کار او را کنار بگذارند و دستوراتش را رعایت کنند.

علی‌اکبر محتشمی معاون سیاسی خاتمی نیز گفت که فرمانده نیروی انتظامی صلاحیت ندارد و باید برکنار شود.

موسوی لاری خطاب به فرماندهان نیروهای انتظامی گفت: در حوزه انجام مسئولیت باید رعایت حد و حدود و حق و حقوق قانونی بشود و آن چه به عنوان مسئولیت وزیر کشور و جانشینی فرماندهی کل قوا در نیروی انتظامی صادر می‌شود، باید عمل شود. وزیر کشور تاکید کرد: روی این مساله که مطلبی از سوی شورای امنیت ابلاغ شود و به طور کامل انجام شود، حساس هستم. وقتی فرمانده کل قوا به فردی اعتماد کرده است، این جایگاه، جایگاهی است که باید حد و حدود آن رعایت شود.

موسوی لاری افزود: اجازه نمی‌دهم این جایگاه توسط هیچ کس، در هر شرایطی و در هر لباسی مورد تعرض قرار گیرد و بنده به عنوان امین و طرف اعتماد رهبری مسئولیت دارم که این مساله باید از طرف فرماندهی محترم نیروی انتظامی، رئیس سازمان عقیدتی - سیاسی و فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی به طور جدی توجه شود.

اکثر فرماندهان نیروی انتظامی از وابستگان جناح راست هستند. عبدالله نوری وزیر پیشین کشور از خامنه‌ای خواسته بود تا فرمانده نیروی انتظامی را عوض کند و خامنه‌ای این پیشنهاد را نپذیرفته بود. نوری در مصاحبه‌ای که اخیرا با روزنامه توس انجام داد، از جمله دلایلش برای عدم تقاضای جانشینی فرماندهی کل قوا در نیروی انتظامی صادر می‌شود، باید عمل شود. وزیر کشور تاکید کرد: روی این مساله که مطلبی از سوی شورای امنیت ابلاغ شود و به طور کامل انجام شود، حساس هستم. وقتی فرمانده کل قوا به فردی اعتماد کرده است، این جایگاه، جایگاهی است که باید حد و حدود آن رعایت شود.

موسوی لاری افزود: اجازه نمی‌دهم این جایگاه توسط هیچ کس، در هر شرایطی و در هر لباسی مورد تعرض قرار گیرد و

**حمله شدید محتشمی به فرمانده نیروهای انتظامی**

روزنامه جهان اسلام خبر داد که علی‌اکبر محتشمی، مشاور سیاسی رئیس جمهور نیز، در سخنانی به شدت تند، فرماندهی نیروی انتظامی را در رابطه با حمله به دو عضو دولت، مورد انتقاد قرار داده است. محتشمی با انتقاد از نیروی انتظامی و با اشاره به سخنان فرمانده این نیرو گفت: آقا می‌گوید چون فرمانده کل قوا دستور داده، من پیگیری می‌کنم. تو مامور قانون هستی، تو ضابط قانون هستی، تو امربر قانون هستی، تو باید قانون را اجرا کنی، چرا که به خاطر آن حقوق می‌گیری. اگر من مسئول بودم، فرمانده نیروی انتظامی را به دلیل همین گفته‌اش عزل می‌کردم، زیرا فرماندهی که تا این مدت با عوامل اغتشاش برخورد نکرده و منتظر دستور رهبری بوده صلاحیت فرماندهی نیروی انتظامی را ندارد.

محتشمی گفت: برخی از نیروهای حزب‌اللهی و نهادهای انقلابی به مسایل مبادی و زد و بندهای اقتصادی آلوده شده‌اند و منافع اقتصادی و سیاسی آن‌ها بعد از دوم خرداد به خطر افتاده است. ▣

# در اجلاس سران کشورهای غیر متعهد

# خاتمی خواستار صلح بر پایه‌ی گفتگوی تمدن‌ها شد

دوازدهمین اجلاس سران کشورهای عضو جنبش عدم تعهد در روزهای ۱۱ و ۱۲ شهریور ماه با شرکت هیئت‌های نمایندگی ۱۱۳ کشور عضو این جنبش در شهر دوربان آفریقای جنوبی برگزار شد. وزیران امور خارجه‌ی این کشورها در روزهای پیش از برپائی اجلاس متن نهائی اسناد تهیه شده برای تصویب سران را آماده کرده بودند.

اسناد مصوبه، موضوعات سیاسی مهمی چون تجدید ساختار سازمان ملل و شورای امنیت، مقابله با تروریسم، منع توسعه‌ی سلاح‌های اتمی و نیز بحران‌های مهم منطقه‌ای، مسائل اقتصادی چون بحران حاضر در بازارهای مالی جهان، بدهی‌های کشورهای فقیر و راه‌های از بین‌بردن شکاف میان کشورهای شمال و جنوب و موضوعات اجتماعی مانند راه‌های مقابله با نژادپرستی و قوم‌گرایی، بهبود موقعیت زنان، مسائل ناشی از رشد جمعیت و نیز مبارزه با مواد مخدر را شامل می‌شد. از سوی جمهوری اسلامی، خاتمی رئیس جمهور و کمال خرازی وزیر امور خارجه در این اجلاس شرکت داشتند.

خاتمی در این اجلاس سخنرانی مبسوطی را ایراد کرد.

وی در ابتدای سخنانش ادعا کرد انقلاب اسلامی که هدف ایجاد فضایی نو و حرکتی تازه در دنیای ستم‌زده این قرن را نیز تعقیب می‌کرد، به استقرار نظامی مردمی و قانونمدار منجر شده است و نقشی تاریخ‌ساز در حرکت بی‌بازگشت جهان امروز به سوی رهایی از استعمار و استبداد ایفا کرده است.

وی همچنین مدعی شد که فلسفه‌ی وجودی جنبش عدم تعهد همچنان زنده است، اما نیاز به تجدیدنظر و تکمیل دارد و به‌جای جنبه‌ی سلبی با محور عدم وابستگی، باید در جهان متحول امروز، جنبه‌ی ایجابی و نقش‌آفرینی و رهبری دوران کنونی را پیدا کند... زیرا هنوز آثار توهم جنگ سرد و روحیه برتری‌طلبی و تمامیت‌خواهی و اعمال معیارهای دوگانه در روابط بین‌المللی از میان نرفته است و این نگرانی وجود دارد که در صورت تداوم این پندارهای نادرست قرن بیستمی، بشریت نتواند به آزادی و صلح واقعی دست یابد. امروز اگر بتوان از صلح، سخنی گفت، صلح مسلح است که نه مایه افتخار و نه موجب امید است و پشتوانه‌ی چنین صلحی معاهدات و قراردادهای مبتنی بر حس برتری‌طلبی پاره‌ئی کشورها و زرادخانه‌های مهیب است و اینک در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم میلادی باید در جستجوی پشتوانه‌ئی دیگر برای صلح واقعی بود.

خاتمی اظهار داشت که جهان در انتظار پیامی نو برای ایجاد فضایی دیگر برای زندگی است و اعضای جنبش عدم تعهد، اگر بر بحران هویت خود غلبه کنند و امکانات مادی و معنوی خود را درست بشناسند و به‌کار گیرند، می‌توانند حامل این پیام و موثر در ایجاد جهان تازه باشند. وی گفت اگر قرن آینده را قرن صلح بر پایه‌ی گفتگوی تمدنها بدانیم، بدون تردید یکی ازجایگاههای اصلی آن می‌تواند جنبش عدم تعهد باشد. به‌زعم خاتمی: ویژگی عمده‌ی نهضت، گردهم‌آوردن سلیقه‌های مختلف در مسیر بهروزی ملتها و نه ایجاد قطبی در برابر سایر قطب‌های جهان و چالش با تمدن‌های دیگر است و هدف مهم جنبش باید ایجاد خودباوری در میان ملتها و نفی سلطه گری و سلطه‌پذیری باشد. خاتمی در ادامه‌ی سخنانش پیشنهاد کرد که جنبش عدم تعهد در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم، دوگونه گفتگو را سامان دهد. یکی گفتگوی جنوب - جنوب و دیگری گفتگوی جنوب - شمال؛ گفتگوی جنوب - جنوب که نوعی گفتگوی درون خانواده است با هدف مفاهمه و همکاری مستقیم و بدون وساطت قدرتهای بیرون از گستره‌ی جنوب صورت گیرد و گفتگوی جنوب - شمال براساس فلسفه‌ی نوین دگرگونی‌های بین‌المللی یعنی کثرت‌گرایی و تساوی حقوق و حیثیت ملتها و نفی قیمومت و به‌صورت مباحثه میان تمدن‌ها و فرهنگ‌ها انجام پذیرد.

سران سایر کشورها نیز در نطق‌های کمابیش مشابهی خواستار انسجام بیشتر کشورهای عضو جنبش عدم تعهد و اتخاذ سیاست‌های مشابه در برابر مسائل جهانی شدند.

اما با این‌حال اخبار مربوط به آخرین اجلاس سران کشورهای غیر متعهد، امسال در مقیاسی کمتر از گذشته در رسانه‌های گروهی جهان بازتاب یافت.

با پایان جنگ سرد، به‌تدریج تاثیرگذاری جنبش عدم تعهد که چون نیروئی سوم، سیاست‌های نسبتاً هم‌آهنگی اتخاذ می‌کرد، در روندهای جهانی کاهش یافته است. گوناگونی وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این کشورها و ایجاد قطب‌بندی‌های کوچک‌تر در میان آن‌ها از شاخص‌ترین دلایل این تغییرات است. ▣

# حمیدرضا جلائی‌پور: گرایش راست افراطی در میان «محافظه کاران» در حال پیشروی است

حمیدرضا جلائی‌پور، مدیر مسئول نشریه توقیف شده جامعه، در مقاله‌ای نوشت که گرایش به سوی راست‌گرایی افراطی در بین طیف «محافظه کاران» در حال پیشروی است. به نوشته وی، رد پای محافظه کاری را می‌توان در میان گروه‌های موسوم به «همسو» دنبال کرد. جلائی‌پور مدعی شد که وجود این گروه «محافظه کار»، در جامعه، یکی از لوازم تحقق توسعه سیاسی است، اما اگر گرایش راست افراطی بر آن غلبه کند، امکان تحقق توسعه سیاسی فراهم نمی‌شود.

به ادعای جلائی‌پور، توسعه سیاسی تنها شرط حیات و تداوم جمهوری اسلامی نیست بلکه شرط تداوم و حیات همه گروه‌های سیاسی از جمله گروه‌های همسو نیز می‌باشد.

جلائی‌پور نوشت: یکی از معضلات کنونی گروه‌های همسو در فرایند توسعه سیاسی، انتخاب گرایش محافظه کاری در برابر راست افراطی است.

به نوشته وی، محافظه کاران و راست‌گرایان افراطی هر کدام بخشی از طیف گروه‌های همسو را تشکیل می‌دهند. در سمت راست این طیف که محافظه کاران می‌توانند قرار داشته باشند، متشکل است از نزدیکان ریاست مجلس، جامعه اسلامی مهندسین و جامعه وعاظ تهران و در وسط، طیف هیئت‌های موتلفه واقع شده‌اند. گرایش راست افراطی نیز در سمت «چپ» این طیف قرار می‌گیرد. مجموعه گروه‌های همسو خود را همسو و هم جهت با جامعه روحانیت مبارز تهران و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم می‌دانند. عناصر متعلق به این گروه‌های همسو بر اغلب قوای حکومتی تسلط یا نفوذ جدی دارند: مانند قوه قضائیه، قوه مقننه، صدا و سیما و سازمان تبلیغات، نهادهای قدرتمندی چون بنیاد مستضعفان و همچنین به‌صورت غیر مستقیم بر قوای نظامی و انتظامی. ▣

**با کمک‌های مالی خود ما را یاری دهید!**

# خبرهای کوتاه

## مربی جدید تیم ملی فوتبال ایران!

فدراسیون فوتبال ایران اعلام کرد: طی حکمی از سوی رئیس فدراسیون، «منصور پورحیدری» به‌عنوان سرمربی تیم ملی فوتبال ایران منصوب شد. پورحیدری جانشین جلال طالبی سرمربی تیم ملی فوتبال ایران در مسابقه‌های جام جهانی ۹۸ فرانسه می باشد. پورحیدری تا پیش از این مربی‌گری تیم فوتبال فجر سپاسی شیراز را نیز برعهده داشته است.

## محرومیت دانش‌آموزان زنجان

ناصری معاون آموزش و پرورش استان زنجان اعلام کرد: ۵۶/۸٪ از جوانان در استان زنجان به‌دلیل فقر مالی، نبودامکانات و فضای آموزشی لازم و فرهنگ سنتی حاکم بر مناطق روستایی از ادامه تحصیل در دوره متوسطه محروم می‌شوند و تنها ۴۳/۲٪ ازدانش‌آموزان لازم التعلیم تحت پوشش آموزش متوسطه قرار دارند و این در حالی است که حد معمول کشوری دانش‌آموزان متوسطه ۷۰ درصد است. استان زنجان بافت روستایی دارد و ۵۲ درصد جمعیت آن را روستاییان تشکیل می‌دهند اما در آموزش متوسطه تنها ۱۲٪ دانش‌آموزان تحت تعلیم، روستایی هستند که از این تعداد ۹٪ درصد پسر و تنها ۳٪ دختر می‌باشند.

## یغمای حقوق کارگران

تاج‌الدینی عضو کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس اعلام کرد: باتوجه به اهمیت فضای کار در کشور، باید فضای تولیدی، صنعتی باشد و از سوی دیگر دولت نیز زمینه‌های لازم را فراهم سازد، ارزش افزوده کار کارگران در واحدهای تولیدی از ره‌گذر واسطه گری و دلالی به‌یغما می‌رود و در نتیجه در قالب ثروت‌های بادآورده در دست عده‌ای نمود پیدا می‌کند. درزمینه مشکلات اقتصادی کشور باید در سیستم بانکی کشور، قانون صادرات و واردات و تدوین استراتژی اصولی و اولویت‌بندی در صنعت به نفع کارگران اقدامات اصلاحی جدی صورت گیرد.

## اولین‌بانک غیر دولتی در جمهوری اسلامی

محسن نوربخش رئیس بانک مرکزی جمهوری اسلامی در همایش تعاون و توسعه در دانشگاه تهران گفت: بانک مرکزی ایران با تاسیس بانک تعاون به عنوان اولین بانک غیر دولتی ایران ، موافقت کرده است.

## افزایش تولید فرش متوقف شد

سلطانی معاون خدمات مرکز توسعه صادرات ایران اعلام کرد: باتوجه به روند نزولی قیمت‌های جهانی فرش دستباف، کاهش درآمد تولیدکنندگان، اثرات نامطلوب تولید و عرضه بی‌رویه این‌کالا به بازارهای خارجی، مقرر شد تااطلاع ثانوی از پی‌گیری سیاست‌های حمایتی وترویجی افزایش ظرفیت تولید فرش جلوگیری شود و با توجه به نقایص موجود در آمارگیری صادرات فرش تصویب شد که از این پس گمرک ایران در کنار آمار وزنی، آمار متراژ فرش‌های صادراتی را نیز ثبت و اعلام کند.

## «کوروساوا» درگذشت

آکیرا کوروساوا کارگردان معروف ژاپنی یک‌شنبه گذشته در سن ۸۸ سالگی درگذشت. کوروساوا از ۴۷ سال پیش، پس از کسب جایزه به‌خاطر فیلم «راشومون» به‌شهرت جهانی دست‌یافت. «هفت سامورایی» و «ریش قرمز» نمونه‌ای از شاه‌کارهای این کارگردان نام‌دار ژاپنی است که پیش‌تر در تمام جهان و از جمله در ایران به نمایش درآمده‌اند. «توشی‌رومی‌فونه» هنرپیشه نقش‌اول فیلم‌های «کوروساوا» نیز زمستان سال گذشته در سن ۷۷ سالگی از دنیا رفت.

www.iran-archive.com

## در جهان کتاب

### کتاب‌های تازه

در دو هفته گذشته، در میان کتاب‌های تازه‌ای که بر روی میز کتاب‌فروشی‌ها قرار گرفت، چند کتاب زیر در خور اهمیت بود:

● **فرهنگ افسانه‌های ایران.** نخستین جلد این کتاب (حروف الف و ب) به کوشش علی‌اشرف درویشیان و رضا خندان از سوی نشر آنزان منتشر شده است. نویسندگان فرهنگ افسانه‌ها در این کتاب، روش خود را بر روایت کوتاه افسانه‌های ایران قرار داده‌اند.

● **جای پای تا آزادی.** مجموعه نسبتا کامل اشعار سیمین بهبهانی شاعره بزرگ معاصر ایرانی است که برای نخستین بار به چاپ رسیده است. این کتاب را انتشارات نیلوفر روانه بازار کرده است و در آن مجموعه‌های جای پا، چلچراغ، مرمر، رستاخیز، خطی ز سرعت و از آتش، دشت ارژن، و یک دریچه آزادی را می‌توان خواند.

● **از مشروطه تا جمهوری.** این کتاب به کوشش یونس مروارید تهیه شده و نشر اوحدی آن را در دو جلد منتشر کرده است. در این کتاب روی‌دادهای بیست و چهار دوره مجلس قانون‌گذاری به صورت خلاصه و با حفظ مهم‌ترین حوادث جمع‌آوری شده است.

● **یادداشت‌های علم.** سومین کتاب خاطرات اسدالله علم، وزیر دربار شاه و از محارم بسیار نزدیک او، در ۳ جلد روانه بازار شد. یادداشت‌های علم را دو انتشاراتی معین و مازیار منتشر کرده‌اند. به نوشته ناشران، این کتاب، کامل‌ترین مجموعه یادداشت‌های اسدالله علم است. بخشی از یادداشت‌های علم هنوز در بانک‌های سوییس نگاه‌داری می‌شود و خانواده از اجازه انتشار آن را نداده‌اند. کتاب فوق توسط علیخانی گردآوری شده است.

● **داستایوفسکی، جدال شک و ایمان.** این کتاب از سری بنیان‌گذاران فرهنگ امروز است و توسط انتشارات طرح نو به چاپ رسیده است. کتاب را ادوارد هلت‌کار نوشته و خشایار دیهیمی آن را به فارسی برگردانده است.

● **تو را دوست دارم، چون نان و نمک.** این کتاب مجموعه اشعار تغزلی ناظم حکمت، شاعر ترک است که با ترجمه احمد پوری، توسط نشر چشمه به بازار آمده است.

### کتاب‌های پرفروش هفته

روزنامه توس، لیست ۱۰ کتاب پرفروش هفته منتهی به ۱۲ شهریور را به صورت زیر منتشر کرده است:

۱. دختری از ایران؛ نویسندگان: ستاره فرمانفرماییان و ابوالفضل طباطبایی. نشر کارنگ،
۲. لاله برافروخت؛ اسماعیل فصیح. نشر جانان،
۳. ناقوس جدایی؛ مجموعه اشعار پینک فلوید، برگردان: کاوه باسمنجی. نشر روزنه کار،
۴. پروانه‌ات خواهم ماند؛ مجموعه‌ای از اشعار مریم حیدرزاده. نشر دارینوش
۵. جامعه‌شناسی نخبه‌کشی؛ نوشته علی‌رضا قلی. نشر نی،
۶. مقدمه‌ای بر رباعیات خیام؛ نوشته صادق هدایت. نشر تاخ،
۷. جای پا تا آزادی؛ مجموعه اشعار سیمین بهبانی. نشر نیلوفر،
۸. شب سراب؛ نویسنده: ناهید.ا. پژواک. نشر هدایت (رشت)،
۹. بازگشت به درخونگاه؛ نوشته اسماعیل فصیح. نشر صفی‌علیشاه،
۱۰. یادداشت‌های علم، نویسنده: اسدالله علم. انتشاراتی کتاب‌سرا،

### تیراژ مطبوعات به ۲/۵ میلیون نسخه در روز رسید

**مطبوعات وابسته به جناح راست به دلیل نداشتن خواننده تعطیل می‌شوند**

معاون مطبوعاتی و فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اعلام کرد تیراژ مطبوعات کشور در سال گذشته به ۲/۵ میلیون نسخه در روز افزایش یافته است. به گفته مقامات مسئول، در سال گذشته ۲۰۰ نشریه و ۳۷ بولتن داخلی مجوز انتشار گرفتند. در این گزارش قید نشده است که در سال گذشته چند نشریه توقیف شدند و یا به دلایل مالی از ادامه انتشار بازماندند.

استقبال از جراید، تنها شامل روزنامه‌های و مطبوعاتی است که خط اصلاح‌طلبی و مخالفت با استبداد را دنبال می‌کنند. پرتیراژترین روزنامه‌های کشور، همین گونه روزنامه‌ها هستند. با این حال به اعتقاد بسیاری از مردم، این روزنامه‌ها نتوانسته‌اند رسالت مطبوعات مستقل و مخالف حکومت فعلی را برعهده گیرند و جای خالی این مطبوعات در فضای سیاسی و مطبوعاتی کشور به خوبی حس می‌شود. بسیاری را گمان بر این است که اگر نشریات مخالف بتوانند آزادانه در ایران منتشر شوند، تیراژ مطبوعات به سرعت قابل ملاحظه‌ای افزایش خواهد یافت.

در حالی که مطبوعات اصلاح‌طلب با استقبال نسبی مردم مواجه هستند، نشریات وابسته به جناح راست، روزگار سخت و سیاهی را می‌گذرانند. پرتیراژترین روزنامه این جناح، روزنامه کیهان، است که اکنون کمترین تیراژ همه دوران طولانی انتشار خود را دارد. تیراژ فعلی کیهان که پیرامون ۶۰ تا ۷۰ هزار گفته می‌شود، به علت سابقه قدیمی این روزنامه و عادتی است که در برخی‌ها برای مطالعه آن وجود دارد. تیراژ مطبوعات دیگر این خط به ده هزار هم نمی‌رسد و علیرغم حمایت‌های گسترده مالی که از آنان صورت می‌گیرد، یکی بعد از دیگری تعطیل می‌شوند. روزنامه فردا، چندی پیش به علت بی‌خواننده ماندن تعطیل شد. ماهنامه صبح به علت مشکلات مالی نمی‌تواند منظما منتشر شود. روزنامه ابرار تعطیلی یکی از نشریات وابسته به خود را اعلام کرده و خبر داده که خود این روزنامه نیز به دلیل مشکلات مالی در آستانه تعطیلی است. رسالت از قصد مدیر مسئول «نیستان» مبنی بر توقف انتشار این نشریه خبر داده است.

با توجه به همین شکست سخت مطبوعاتی است که رسالت پیشنهاد کرده است «نیروهای متعهد» بیشتر به ابزارهای سنتی ارتباطات در مساجد و... روی بیاورند! ▣

# تصویری از ۱۷ شهریور

**احمد فرهادی**

گوئی دیروز بود. پنج‌شنبه ۱۶ شهریور ۱۳۵۷. هنگامی که در میان سیل جمعیت به‌میدان شهیاد (آزادی) رسیدم آفتاب در میانه‌ی راه غروب ناظر عظمت حرکت مردم بود و سر را که کمی بالا می‌گرفتی چشم را می‌زد. دور دایره‌ی درونی میدان ریوهای ارتش حلقه زده بودند. درون ریوها سربازان تفنگ‌های ام‌یک دردست و آماده نشسته بودند. هنوز هم، هرگاه یاد آن غروب باشکوه می‌کنم اولین سربازی که در اولین ریو دیدم با چشم‌های پراشک و دست‌های لرزان‌اش جلوی چشم‌ام مجسم می‌شود. درون همان ریو و درون ریوهای بعدی بسیار بودند سربازان دیگری که به‌جای قیافه‌ی خشن و قدرت‌مند، اشک چشم و لرزش دست‌شان توجه را جلب می‌کرد. قیافه‌شان فریاد می‌زد که جای ما نه این‌جا درمقابل شما بل‌که در میان شماست. شادی رسیدن به آرزوی چندین و چند ساله‌ام برای دیدن برپاخاستن توده‌ی مردم برای احقاق حق‌شان، که چندین ساعت تنها ساکن قلب‌ام بود، برای احساسی دیگر جا بازکرد، برای احساس نگرانی از سرنوشت سربازان گریان دست‌لرزان. سربازانی که نه به‌دل‌خواه به‌اجبار در صف مقابل مردم، که خود بخشی از آن بودند، قرار گرفته بودند. دلم می‌خواست دست‌شان را می‌گرفتم و می‌کشاندم‌شان میان موج جمعیت. آن‌روز در طول راه بارها من و دو رفیق هم‌راهم باهم گفته بودیم که این خیزش عظیم مردمی آغاز پایان نظام شاهی است. اکنون دیدن این سربازان باورمان را در ما تقویت می‌کرد.

موج جمعیت به‌جناح غربی میدان که می‌رسید شعار می‌داد "فردا صبح، هشت صبح، میدان ژاله".

پیش از فرارسیدن "فردا صبح، هشت صبح ..." در تهران حکومت‌نظامی اعلام شد. مردم بی‌توجه به حکومت‌نظامی عهد "فردا صبح، هشت صبح، میدان ژاله" را نگه‌داشتند. شاید خیلی‌ها فکر کرده بودند دیگر دست‌های لرزان سربازان اشک‌ریز توان آتش ندارند و دیگر سربازی نیست که دست‌اش نلرزد و اشک برچشم نداشته باشد. اما صبح جمعه ۱۷ شهریور، غریو صدای مسلسل‌ها خلاف این افکار را نشان داد. صدای حق‌خواهی مردم کوتاه‌زمانی در پس غرش شوم مسلسل‌ها خاموش شد. تمام اطراف میدان ژاله، تمام کوچه‌پس‌کوچه‌ها به‌محل جنگ‌وگریز بین سربازان تحت‌امر رژیم شاهی و مردم حق‌طلب تبدیل شد. گوئی در فاصله‌ی ده-دوازده ساعت فرماندهان مردم‌کش، به‌امر شاه، سربازانی را که هنوز اشک درچشم نداشتند و دست‌شان نمی‌لرزید دست‌چین کرده و به‌میدان ژاله فرستاده بودند.

از آن کشتار فجیع فقط چند عکس به‌جا مانده و انتشار یافته، ولی در قلب من و خیلی‌های دیگر مثل من تصاویری فراموش‌نشدنی ثبت و ضبط است. گوئی همین دیروز بود. من درکنار دو رفیقی که ۱۶شهریور باهم اشک‌چشمان سربازان را نظاره کرده بودیم در یکی از کوچه‌های غرب میدان ژاله می‌دویدیم و پشت سرمان سربازان اما این بار بدون لرزش دست. هنوز هم صفیر گلوله‌های شلیک شده پشت‌سرم در گوش‌ام طنین‌انداز است. شاید شانس آوردم شاید هم بقایای لرزش‌دست دی‌روزی نجات‌ام دادند.

ساعتی بعد شلوغی کشتار بی‌رحمانه فرونشست. مردم کم‌کم خود را یافتند و شکل دیگری به‌حرکت خود دادند. حالا هجوم مردم به‌بیمارستان‌ها برای دادن خون به‌زخمی‌ها حالت تظاهرات به‌خود گرفته بود. دیگر هیچ سربازی را یارای تقابل با آن نبود. جمعه‌ی خونین، ۱۷شهریور، مهر خود را بر صفحات تاریخ میهن‌مان کوبید. شاه خود با دادن فرمان کشتار ۱۷ شهریور، نبردی را که از مدت‌ها پیش آغاز شده بود ولی تا آن هنگام هنوز حالت پیش‌نبرد را داشت، به‌نبرد اصلی تبدیل کرد. جبهه اصلی گشوده شد و تا زوال رژیم شاهی ادامه یافت.

از آن روز به‌بعد هرچه جلوتر رفتیم و به ۲۲بهمن نزدیک‌تر شدیم دستان سربازان در مقابله با مردم بیش‌تر لرزید و اشک از چشمان‌شان بیش‌تر جاری شد. من با چشمان خودم آخرین لرزش‌دست سربازان را در پادگان باغ‌شاه دیدم اما نه هم‌راه با اشک‌چشم آرام که با هق‌هق بلند گریه. و درمقابل حرکت پر عطوفت مردم را دیدم که لباس نظامی از تن سربازان درمی‌آوردند و به‌جای‌اش لباس عادی تن‌شان می‌کردند و رهای‌شان می‌کردند. این نوع فتح پادگان نظامی شاید فقط در کشور ما اتفاق افتاده باشد و آن‌هم به‌نشانه‌ی عطوفت بی‌کران مردم ایران.

از سه یاری که باهم در صف مردم روزهای ۱۶ و ۱۷ شهریور شرکت داشتیم یکی را جمهوری اسلامی در کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷ اعدام کرد، یکی در ایران مانده و من در تبعید این سطور رامی‌نویسم. ▣

## ارزش واردات ۶/۶ ارزش صادرات شد

در پنج ماهه نخست امسال، ارزش واردات کشور به ۶/۶ برابر ارزش صادرات رسید. واردات در این پنج ماهه، ۶ میلیارد و ۶۲۰ میلیون دلار و صادرات غیرنفتی تنها ۹۹۴ میلیون دلار گزارش شده است. بنا به آمار روابط عمومی گمرگات کشور، بیشترین واردات در بخش مربوط به لوازم و ماشین‌آلات صنعتی مکانیک و لوازم صنعتی برقی بوده است. صدور فرش، مهم‌ترین بخش صادرات غیرنفتی را تشکیل می‌داده است.

## خاتمی: هرج و مرج بدتر از استبداد است

محمد خاتمی، رئیس جمهور، در مراسم گشایش «نگارستان جماران» گفت: زیان‌های هرج و مرج بیش از زیان‌های استبداد است. به گفته وی جامعه نیازمند نظم و قانون است و همه افراد ملزم به رعایت قانون هستند. خاتمی افزود: در جامعه، اندیشه‌ها و جان‌ها آزادند، اما رفتارها باید در چارچوب قانون باشد. ▣

## پایان «سوسیالیسم واقعا موجود»...

ادامه از صفحه ۱۰

بی‌تردید آن‌چه از تفکر مارکس ماندگار می‌ماند همین برداشت است که مادامی که آزادی سیاسی در زندگی روزمره و کار افراد تاثیری برجای نگذاشته است، یعنی به شکلی از اخلاقیات دمکراتیک تبدیل نشده است، آزادی رویائی بیش نخواهد بود. بدیهی است که چنین تاویلی افق فلسفهٔ تاریخ عبارت مارکس را عمیقا متحول می‌کند: آموزهٔ غایت رهائی تحقق یافتهٔ انسانی محو می‌شود. چکیدهٔ کلام من دال بر این است که تحقق رهائی انسان نقطهٔ پایانی نمی‌تواند داشته باشد. مراحل رهائی تاریخی وجود دارند که مدام سطح جدیدی از زنجیرهٔ مشکلات و آگاهی بر مشکلات را توصیف می‌کنند. علاوه بر این، راه‌حل‌های بهتر و بدتر، تلاش‌های موفق و ناموفق در راه دستیابی به زندگی بهتر، اشکال قوی‌تر و نحیف‌تر ریشه‌یابی سنن دمکراتیک در آگاهی، پراتیک و عقاید انسان‌ها وجود دارد.

بالاخره، ظرفیت بسط خلاقانه یا تخریب بطئی یا قهری اشکال زندگی دمکراتیک ممکن است. گزینه‌هائی که کشورهای اروپائی پس از فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود» با آن مواجه هستند، از همین نوع‌اند. مقولات هومانیسم مارکس دیگر در توصیف دقیق این گزینه‌های آموزنده نیستند. انگیزهٔ انتقادی این هومانیسم را تنها می‌توان از طریق دگردیسی ریشه‌ای آن نجات داد. گوئی امروز باید هومانیسم مارکس را تا سرحد ناشناخته‌ای بیگانه ساخت تا هستهٔ ناب آن دوباره آشنا گردد.

۱۲

مشکل اساسی هومانیسم مارکس در مفوم چشم‌انداز تخیلی آن نهفته است: «تخیلی» را این‌جا باید در معنای لغوی آن فهمید: مفاهیمی از قبیل «رفع ازخودبیگانگی» ، «تملک کامل ماهیت انسانی توسط و برای انسان»، «هومانیسم تحقق یافته مساوی است با ناتورالیسم»، حل معمای تاریخ و امثالهم. این مفاهیم همگی در وصف مکانی هستند که زمان کاملا در آن تحقق یافته است؛ مکان استعلای کامل، زندگی سراسر کامیابانه، و تحقق همبستگی. و این همان مکان ماورای تاریخ، ناکجاآباد است. تئوری مارکس هیچگاه موفق نشد خود را کاملا از فیگور فکری نظرورزانهٔ فلسفهٔ تاریخ رها کند. به موجب این فلسفه تغییر دیالکتیکی تاریخ واقعی موجد نیل‌به این‌اتوپی‌خواهدشد. تصویر اولین این نا- مکان منشا- در همان تجربهٔ سرشاری زمان، هنر، عشق، کنش انقلابی دارد که گوئی به سان نوید رستگاری در درون پیوستگی زندگی تاریخی منفجر شده و به این زندگی تاریخی افق‌های تخیلی خود را ارزانی می‌کنند.

ولی این خطای تفکر است اگر آن نوید را به معنای لغوی آن، یعنی به معنای سیاسی فهمید؛ این به معنای زیبائی شناختی نهان سیاسی است نه در معنای فاشیسم، بلکه در معنای آغاز رمانتیک. آثار هنری، آنات زمان تحقق یافته، شاید کامل باشند؛ ولیکن هیچ‌وقت واقعیت اجتماعی نخواهد بود، زیرا رفع سلبی آن، به معنای الغا زمان‌مندی آن خواهد بود. نظریات هگل دایر بر انشقاق‌های تاسیسی مدرن تنها مبین انضمام یافتن فلسفی تاریخی پیوستگی میان زمان‌مندی و سلبیت است. برعکس، اگر تاریخ را به مثابهٔ تحقق‌پذیری کامل معنا، به منزلهٔ احتمال استکمال اشکال زندگی انسانی قلمداد کرد، دیگر امکان ندارد با نقائص آن و در نهایت، با انسان واقعی و بی‌بدیلی او، تناوب و حقوق او، منصفانه برخورد کرد. این آن نامردمی در هومانیسم مارکس، یا به عبارتی بهتر، نامردمی بالقوهٔ آن است. امروز تفکر انتقادی و هر شکلی از پراتیک رادیکال سیاسی و گزینه‌ای باید خود را از بقایای این نامردمی رها سازد. به نظر من، این بهترین راه نجات ممکن هومانیسم مارکس است.

در خاتمه، بار دیگر به موضوع‌سخنرانی‌خودبازمی‌گردم: لزومی نداشت «سوسیالیسم واقعا موجود» فرو بریزد تا تزهائی را که برای شما خواندم، صورت‌بندی کرد. از این لحاظ میتوان به سئوال «پایان سوسیالیسم واقعا موجود به معنای پایان هومانیسم مارکس نیز هست»؟ جواب داد: «نه».

بالاخره، ارتباط میان تاریخ واقعی و سرنوشت تئوری‌ها نمی‌تواند چنین تنگاتنگ باشد: هومانیسم مارکس قبل از فروپاشی سیستم‌های سوسیالیستی به پایان خود رسیده بود. معذالک، رویداد تاریخی ـ منظورم انقلابات و تحولات در اروپای شرقی و مرکزی است ـ عرصهٔ تئوری را بدون تغییر نمی‌گذارد؛ آنهم به این دلیل، که در واقع این تحولات بودند که آشکار کردند ـ به هرحال برای طیفی از نیروهای چپ اروپا- امیدواری به انقلابی شدن این سیستم‌ها در مسیر سوسیالیسمی اصیل، امید به انتقال سوسیالیسم «واقعی» به سوسیالیسمی با چهرهٔ انسانی تا چه اندازه بیهوده و عبث است. دست کم کسانی که هنوز امیدوار بودند، باید ـ و فرض است ـ که وازدگی از این امید محور مختصات تئوریک آنها را به لرزه درآورد. آنها اگر می‌خواهند در نهان به مرتجع تبدیل نشوند، باید با ریزش مقولات بنیادین خود برخورد کنند. ▣

## نگرانی مردم از احتمال...

ادامه از صفحه اول

امور خارجه با صدور بیانیه ۶ ماده‌ای از طالبان خواست: اجساد کشته شدگان را به جمهوری اسلامی تحویل دهد، برای دستگیری و معرفی عوامل قتل جهت محاکمه و مجازات اقدام کند، سایر ایرانیان اسیر را سریعاً آزاد سازد. در این بیانیه تاکید شد که جمهوری اسلامی ماجرا را توسط مجامع بین‌المللی پی‌گیری خواهد کرد.

خامنه‌ای با انتشار اطلاعیه‌ای سه روز عزای عمومی اعلام کرد و خاتمی در سخنرانی خود با تاکید بر «روش‌های معقول» در خصوص مسئله افغانستان خاطرنشان کرد: «با هوشیاری کامل باید همه وظایف اسلامی، انسانی و بین‌المللی را انجام دهیم».

هیات دولت در اطلاعیه خود بر حق جمهوری اسلامی در مورد بازخواست از عاملان این جنایت تاکید کرد و در اعتراض به نقش پاکستان در ماجرای قتل دیپلمات‌های ایرانی، سفیر ایران در اسلام‌آباد را به تهران فرا خواند. پاکستان نیز به اقدام متقابل دست زد.

رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در خطبه‌های نماز جمعه از عملیات تلافی‌جویانه برنامه‌ریزی شده سخن گفت و مدعی شد که جمهوری اسلامی در افغانستان به دنبال کسب نفوذ نیست.

وی افغان‌ها را بدون آن که تدقیق کند منظورش فقط طالبان است به «بچه نانجیب و مریضی که بعد از شیر خوردن سینه مادر را گاز می‌گیرد»، تشبیه کرد و در باره پناهندگان افغانی در ایران گفت: «در رابطه با افغان‌ها در ایران، عکس‌العملی رفتار نکنید و... اجازه بدهید که دولت، خودش عمل کند».

رفسنجانی با اشاره به سقوط مزار شریف به دست نیروهای طالبان و حمایت پاکستان در عملیات نظامی از طالبان گفت: «آنها می‌خواستند که با قضیه مزار شریف ایران را به عکس‌العمل وا دارند. آنها برنامه‌ریزی کردند که ایران را عصبانی کنند و وارد یک عملیات برنامه‌ریزی نشده بکنند ولی ایران مثل یک آدم عصبانی بدون برنامه وارد ماجرا نمی‌شود. ما برنامه خواهیم داشت».

هاشمی رفسنجانی در همین سخنرانی برای تبرئه جنایات و تبهکاری‌های طالبان، قتل ماموران جمهوری اسلامی را به کمونیست‌هایی نسبت داد که بعد از سرنگونی نجیب‌الله به صفوف طالبان پیوسته‌اند. وی که طی ۸ سال ریاست جمهوری خود بیشترین سهم را در کشاندن پای ایران به بحران کنونی در عرصه خارجی و داخلی داشته است با بی‌شرمی گفت: «طالبان به صورت ظاهر اسم خود را طلبه گذاشته ولی عمدتاً از کسانی استفاده می‌کنند که بدنه آن از همکاری نجیب و کمونیست‌های سابق هستند». رفسنجانی با این سخن می‌خواهد اعمال جانیان و تبهکارانی را که «طلبه مکتب اسلام» هستند، تبرئه کند. وی برای درک این واقعیت لازم نیست راه دور برود. کافی است تمام قد برابر آینه خود را رانداز کند و جنایت‌هایی را که مرتکب شده و می‌شود را بیاد بیاورد تا بفهمد او و امثال او چون خلخالی، خامنه‌ای، رازینی و... برای جنایت نیازی به مشاور ندارند.

سخنان رفسنجانی پاسخ جمهوری اسلامی به این پرسش است که با طالبان چه باید. با این پرسش تا زمانی که تغییری در توازن نیروها به نفع «اتحاد شمال» به وجود نیامده، رهبران جمهوری اسلامی سرگرم خواهند بود و بدون شک تلاش خواهند کردکه‌این تغییرات‌رایه‌وجودبیاورند.

از نظر نیروهای آزادی‌خواه و دمکرات، منافع ملی مردم ایران، در داشتن مناسبات حسن همجواری و دور از تشنج با همه کشورهای همسایه است. سرنوشت افغانستان را باید خود مردم افغانستان رقم بزنند.

روز شنبه ملاعمر رهبر طالبان در واکنش به بیانیه وزارت امور خارجه که خواستار تحویل اجساد کارمندان کنسولگری به ایران بود، اعلام کرد که جمهوری اسلامی می‌تواند هواپیمای خود را برای انتقال اجساد به افغانستان بفرستد. وکیل احمدمتوکل سخنگوی طالبان در باره سایر اسرای ایرانی گفت که طرفین می‌توانند برای آزادی اسرا با هم گفتگو کنند.

بر اساس نوشته روزنامه همشهری در زمان تهاجم طالبان به کنسولگری ۲ تن از یازده دیپلمات توانسته‌اند از دست طالبان بگریزند. صحت این خبر هنوز تائید نشده است. ▣

www.iran-archive.com

# برای تامین حقوق بازگشت و فعالیت سیاسی قانونی

دکتر رضا جوشنی

**به جای مقدمه:**

**(...خواهر مهربانم:**

**این روزها بیش از هر وقت در حال و هوای جایی هستم که سال‌ها پیش آن «جا» را ترک گفته‌ام. گوش به زنگ و نگران وقایع و مردمش، که زیر بار شاق معاش اعلام حضور، و عزم کرده‌اند تا راه‌های ناهموار را بگشایند. به من بگو که آیا جای ما در آن جا خالی نیست؟، به یادآر روزها و ماه‌های ۵۶ و ۵۷ را، مردم هزار هزار در خیابان‌ها. و ما در آن چاردیواری و آن میله‌های آهنی، که عبور ممنوع دست‌های ما بودند. و اکنون هزاران کیلومتر پشت مرزهای کشور، بار دیگر این دست‌های در هوا معلق، در حسرت همراهی دست‌های انبوه. مگر «سرنوشت» چنین رقم‌زده که همیشه حسرت حضور و مشارکت خوریم؟ ۱۶ سال آزگار است که آب و خاک و درخت و خانه و موطنم را ندیده‌ام. با اینکه بی‌وقفه آن‌ها را در وجودم تکرار و تکثیر می‌کنم که مبادا از جان جانم کنده شود، پس چرا این مایه‌های جان و تنم را محو، و در وراء غباری انبوه می‌بینم؟**

**مهربانم!**

**نمی‌دانم آن چیزی را که در آخرین لحظه ترک خانه در آن کرک و میش اندوه، بالای طاقچه تلار کنار آیینه درون کاسه به امانت گذاشتم، هنوز به سلامت می‌تپد؟ و حالا در غیاب مادرم چه کسی غمخوار آن امانت است مگذارید که طاقچه فرو ریزد، آینه بشکند و کاسه فروافتد...)**

**برگرفته از یک نامه**

«هر کس حق دارد هر کشوری از جمله کشور خود را ترک کند، یا به کشور خود بازگردد.»

ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر

«هیچ‌کس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل مورد علاقه‌اش منع یا به اقامت در محلی مجبور ساخت مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد.»

اصل ۳۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی

«احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند، هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع یا به شرکت در آنها مجبور ساخت.»

اصل ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی

وجود خیل عظیم و گسترده مهاجرین ایرانی در خارج، حاصل انقلاب و سیاست‌های حکومت برآمده از آن در طول این سال‌ها است. عوامل عمده این مهاجرت بزرگ را می‌توان از جمله تضییقات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قومی، مذهبی، جنسی، بگیر و ببندها، زندان و شکنجه و اعدام‌ها، جنگ ویرانگر هشت ساله، درگیری‌های داخلی و تقابل‌های خونین، بی‌قانونی‌ها، و **عدم امنیت حقوقی و قضایی** و سرمایه گذاری دانست. برای بسیاری از ما که در آن ایام به امید تغییر و یا بهبود اوضاع در آینده‌ای نزدیک کشور را ترک کرده بودیم، این دوری موقت از میهن نزدیک به دو دهه طول کشیده است. به سختی می‌توان هم‌وطنی را در خارج سراغ گرفت که در هوای میهنش نباشد و پانخواسته باشد در سرنوشت کشورش سهیم گردد. اکنون در پی گشایش نسبی فضای سیاسی کشور، بارقه‌های امید در راه تامین آن خواست و آرزو جرقه زده است که تحقق آن در گرو تعمیق و گسترش روندهای مثبت از طرفی و کوشش و تلاش و مطالبه ما از طرف دیگر است.

حل معضل تامین حق بازگشت مهاجرین به طور کلی و مهاجرین سیاسی بالاخص که مورد بحث ما است و تامین حق و امکان مشارکت آنها در سرنوشت جامعه، اولی است به حل مساله فعالیت سیاسی آزادانه و قانونی افراد و نیروهای سیاسی که کشور را ترک کرده‌اند. لازمه تامین چنین حقی وجود مناسبات سالم و معین‌سیاسی بین همه مدعیان و خواهان مشارکت در در سرنوشت جامعه است به زبان دیگر تامین حقوق یادشده نتیجه طبیعی آن مناسبات پذیرفته‌شده است. تاکید بر ضرورت وجود این مناسبات، تنها از منظر مطالبه حضور سیاسی ما مهاجرین سیاسی در کشور نیست، بلکه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند.

اگر بتوانیم سیاست را به معنای اداره شهر یا کشور و جامعه بدانیم (ریشه واحد لاتینی شهر و سیاست)، لذا تلاش برای مشارکت در اداره کشور یا سرنوشت جامعه محتوای سیاست و هدف و وظیفه هر فرد یا حزب و سازمان سیاسی خواهد بود و از جمله اتخاذ تدابیری را هم دربرمی‌گیرد که در این راستا قرار دارند.

**این طرز نگاه:**

۱ ـ بر مشارکت و سهیم شدن همه شهروندان کشور در اداره جامعه بر زمینه‌های تامین حقوق فردی و اجتماعی (حقوق مدنی)، و حقوق سیاسی تاکید دارد.

۲ ـ سیاست را با تلاش برای کسب قدرت سیاسی یکسان نمی‌گیرد، لذا با نگاه متداول و پیشین، که سیاست را پیکار بر سر قدرت می‌داند، (ماکیاولی) زاویه دارد و در حالی که به طور دائم با قدرت اجتماعی و سیاسی در تماس است، دل‌مشغولی آن «تصاحب» قدرت سیاسی نیست و امر سیاست‌گذاری حزب و سازمان سیاسی را به کسب آن مشروط نمی‌کند. درعین حال از درس‌ها و تجارب سیاسی تاریخی و معاصر از ماکیاولی تا گاندی و پیشینیان و پسینیان آنها در اتخاذ شیوه‌ها و تاکتیک‌های سیاسی بهره می‌برد. از جمله: رئال پولیتیک و پراگماتیسم ماکیاولی، هوشیاری سیاسی تالیران، شیوه مبارزه مسالمت‌آمیز و عدم خشونت گاندی و...

۳ـ عملکرد سیاست را در محدوده تنازع صرف نیرو و قدرت نمی‌بیند و به هماوردی توامان نیرو و اندیشه در سیاست نظر دارد. هماوردی و رقابت فکر و اندیشه به عقلانی کردن مناسبات مدد می‌رساند. مبادله ابتکار عمل‌ها و راه‌حل‌ها، از تبعات زیان‌بار یک برنامه اجتماعی اقتصادی یک جانبه متعلق به قدرت حاکمه‌ای که تنها با اعمال نیرو به قدرت رسیده است، جلوگیری می‌کند...

۴ ـ بنیاد اتخاذ سیاست را بر اصل «مصلحت عمومی» جامعه با ملاحظه تضادها و اشتراک منافع طبقات و گروه‌های اجتماعی مختلف، و ارجحیت مصالح عام و ملی بر مصالح خاص استوار می‌کند. (در اینجا واژه «مصلحت عمومی» که یک واژه تاریخی است. به عاریت گرفته شده است البته با تاکید بر ضرورت تامین همه حقوق و آزادی‌های فردی، به مثابه گذرگاه استقرار دموکراسی در دوران جدید)

۵ ـ «سازگار شدن» منافع گسترده‌تری از توده‌ها ـ که خود حاصل ارجاع گروه‌های سیاسی متفاوت به هم است ـ را در دستور می‌گذارد. این «سازگاری» به سیاست خصلت بازتر و دموکراتیک‌تر می‌دهد و بستر «**تفاهم عمومی**»را فراهم می‌سازد و در عین حال رابطه آن را با دموکراسی در حد امکان تنظیم می‌کند.

۶ ـ پذیرش ارجحیت نفع عمومی بر نفع فردی، و سازگار شدن منافع مختلف را نه تنها هدف جامعه، که مبدا حرکت آن می‌داند.

طبیعتا اندیشه «**تفاهم عمومی**» در سطح نیروهای سیاسی با سیاست حذف در مناسبات بین سازمان‌ها و احزاب و از جمله سیاست امحاء نیروهای سیاسی در حاکمیت منافات دارد. این اندیشه تحولات جامعه را بر زمینه امکانات موجود و ذخیره‌های مادی و معنوی آن در روندی موزون و مسالمت‌آمیز و تدریجی و هر چه کم‌دردتر و فارغ از بگیر و ببندها و تهدیدها و انتقام‌کشی‌های سیاسی جستجو می‌کند. اساس این اندیشه بر ضرورت مشارکت عموم مردم در توسعه و شکوفایی سیاسی و تلاش برای بازسازی اقتصادی، اجتماعی سیاسی و فرهنگی استوار است و لازمه پاگیری و دوام و قوام آن، آگاهی بر منافع ملی (وقوف ملی)، و اراده و تعهد جمعی است.

هم‌اکنون **حق** مشارکت در تعیین سرنوشت جامعه با انجام **وظیفه** در امر مهم توسعه سیاسی و اقتصادی گره خورده است. اختلاف تنگاتنگ این حق و وظیفه عملا به آنها هویت واحدی بخشیده. تا آن اندازه که کوتاهی در راه احقاق این حقوق عین بی‌اعتنایی به انجام وظایفی محسوب خواهد شد که شرایط جدید پیش روی ما گذاشته است.

اندیشه‌ای که حضور و مشارکت روشنفکران جامعه ما را در سیاست، در قدرت سیاسی به معنای وسیع آن، و در امر توسعه ملی، توطئه‌ای برای مشروعیت بخشیدن به کل قدرت حاکم تلقی می‌کند، مجبور خواهد شد یا کناره گیری و سکوت پیشه کند و یا برافراختن علم انتقام و به راه انداختن شورش و قیام را در دستور بگذارد.

اگر در گذشته اعلام ضرورت تفاهم ملی، یا وفاق همگانی تعجب دیگران را برمی‌انگیخت و پژواک درخوری نداشت، اکنون بخش بزرگی از مردم میهن ما در یک برآمد تاریخی بر چنین میثاقی گام نهاده‌اند. اگر در گذشته نزدیک مبارزه مسالمت‌آمیز و اصلاح‌طلبانه ـ به مثابه اقتضای سیاست ـ بویژه در میان نیروهای چپ با مخالفت سنگینی مواجه بود، امروز کمتر نیروی صادق سیاسی به خود حق می‌دهد به حضور مسالمت‌آمیز میلیون‌ها ایرانی خواهان آزادی، جامعه مدنی، قانونیت و پیگیری آنان در این راه بی‌اعتنایی کند اگر در گذشته طرح بازگشت و مبارزه برای تامین این حق ملامت‌های انبوه کثیری از نیروهای اپوزیسیون چپ و راست را برمی‌انگیخت، اکنون این امر برای بخش بزرگی از مهاجرین صورت واقع به خود گرفت است. و بالاخره اگر در گذشته طرح فعالیت سیاسی علنی و قانونی، انتساب و الهام همکای رژیم و شریک جرم جنایت‌های او را به همراه داشت، اکنون ضرورت‌های فوق آن را در دستور کار برخی از سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون خارج کشور قرار داده و می‌دهد.

## مشارکت توده‌وار، مشارکت متشکل

هم‌اکنون ما کم و بیش ناظر شرکت و حضور مستمر مردم در صحنه سیاسی کشور هستیم. مردم با حساسیت ویژه‌ای مسایل مهم مورد اختلاف و درگیری جناح‌ها را دنبال و در قبال آن‌ها در مقایسه و محاسبه با منافع دور و نزدیک خود اعلام موضع می‌کنند. و جدا از آن در ارتباط با مسایل و منافع عام خود و مصالح کشور از طرفی و سیاست‌های عمومی کل حاکمیت از طرف دیگر موضع دارند. ولی از آنجا که این «مردم» هنوز از نهادها، کانون‌ها، سندیکاها، اتحادیه‌ها، جمعیت‌ها، سازمان‌ها و احزاب خود که پاره‌ها و گروه‌بندی‌های اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی و روانی آن را نمایندگی کند، عمدتا محروم هستند. هر لحظه احتمال آن می‌رود که واکنش‌های سیاسی عمومی توده‌وار و پراکنده‌شان در مقاطع حساس، مورد سوءاستفاده کانون‌های خود غرض قدرت قرار گیرد و یا به هرز رود.

خود که پاره‌ها و گروه‌بندی‌های اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی و روانی آن را نمایندگی کنند، عمدتا محروم هستند، هر لحظه احتمال آن می‌رود که واکنش‌های عمومی توده‌وار و پراکنده‌شان در مقاطع حساس، مورد سوءاستفاه کانون‌های خودغرض قدرت قرار گیرد و یا به هرز رود.

این محسوس است که حضور و واکنش‌های سیاسی پراکنده، در غیاب نهادها و سازمان‌های ذیربط، ناهم‌آهنگ و محروم از محاسبات مناسب سیاسی عمل می‌کند و لذا فاقد قدرت تداوم و تاثیر در خور خواهد بود. در حالیکه حضور متشکل این نیروی گسترده به عقلانی کردن این مشارکت یاری می‌رساند و در خدمت تحدید و عقلایی شدن قدرت سیاسی حاکم قرار خواهد گرفت.

در مقابل ما جنبش توده‌واری قرار دارد با چشم‌انداز قوام جامعه مدنی. این جنبش برای حصول به چشم‌انداز مطلوب، به سازمان‌ها و تشکل‌های سیاسی در خور نیازمند است. در عین حال جنبش ما زایای سازمان‌ها و تشکل‌های اجتماعی و سیاسی نوینی است که به آن شکل و قوام خواهد داد این تشکل‌ها در قالب‌هایی جدید و نوظهور و متفاوت از قالب‌های سنتی و بعضا نیز به سیاق گذشته در حال شکل‌گیری هستند. ولی بار منفی تحزب نازل و فرمالیته دهه‌های گذشته کشورمان از طرفی و سنگینی فشار انحصارطلبانه مذهبی بیست سال اخیر از طرف دیگر مهر و نشان خود را بر این روند می‌زند. با قبول اینکه پیگیری نیروهای دینفع با اهمیت و کارساز است، کارشکنی‌های نیروهای مخالف نیز در کاهش سرعت این روند، حتی توقف موقعی آن، نگران‌کننده است. جدا از نهادهای مختلف اجتماعی مستقل و نیمه‌مستقل که در گوشه و کنار کشور سربلند می‌کند، هنوز سازمان‌ها و احزاب سیاسی جدید در انتظار دریافت مجوز هستند. اگر روندها حتی با همین شتاب کنونی دوام داشته باشند، مادر آینده نزدیکی شاهد «صدور اجازه» فعالیت این سازمان‌ها و احزاب هم خواهیم بود. البته با پوشش مذهبی و نیمه‌مذهبی. ولی جنبش مردم ما پابپای شکل‌گیری جنبش تشکل‌هایی، نیازمند برپایی و حضور تشکل‌های سیاسی چپ، دموکرات، و لیبرال نیز باقی خواهدماند. تاخیر یا فقدان چنین حضوری و رشد سیاسی و مدنی جامعه را که پلورالیسم صفت بارز آن است. کند، یا دچار وقفه خواهد کرد. احزاب در پوشش‌های مذهبی در غیاب احزاب چپ، دموکرات و لیبرال، با چهره فعال مایشایی می‌گیرندو لذا کم‌کم از وظیفه تاثیرگذاری بر جنبش توده‌وار خواهان جامعه مدنی شانه خالی می‌کنند و یا در کشاکش با حریف قدرتمند مخالف جنبش و تشکل، از میدان رانده می‌شوند.

چنانچه در روند گشایش فضای سیاسی کشور وقفه‌ای پیش نیاید، این امکان واقعی است که در تعقیب «اجازه» فعالیت برخی از سازمان‌ها، جمعیت‌ها، و احزاب منتقد درون و پیرامون حاکمیت، زمینه برای فعالیت علنی و قانونی نیروهای دیگر نیز فراهم گردد. آنچه مهم است آمادگی ما برای چنین فرصت‌های احتمالی مناسب و پیگیری و تلاش ما در احقاق چنین حقی است.

فعالین سیاسی که از کاستی و فقدان تشکل‌های صنفی اجتماعی و طبقاتی گروه‌ها اقشار مختلف جامعه انتقاد دارند و رژیم را به حق به خاطر این نقیصه مورد ملامت قرار می‌دهند و یکی از وظایف مهم خود را دفاع از برپایی چنین تشکل‌ها در درون همین رژیم می‌دانند و اگر اینجا و آنجا تشکلی در این راستا پاگیرد، نسبت به آن عاطفه مثبت نشان می‌دهند، پس چرا بر «حضور متشکل» خود در جامعه پای‌نفشرند و برای این حضور اقدام نکند و یا آن را منوط به شرط بزرگی کنند که تحقق آن را چشم‌اندازی متصور نیست.

در ابتدای مطلب گفته شد که شرط مقدم تامین فعالیت قانونی و علنی، تامین حق بازگشت به میهن و حق حضور مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی است. حل مشکل مهاجرت و بازگشت، کار ساده‌ای نیست. و طبیعتا تا زمانی که امکان بازگشت بسیاری از مهاجرین بویژه هزاران هموطن آزادیخواه ما که از ترس زندان و شکنجه و اعدام، کشور را ترک کرده‌اند، تامین نگردیده، مطالبه تنهای فعالیت سیاسی قانونی ما بلاموضوع است.

معمولا در کشورهایی که یک دوره بحرانی فوق‌العاده سختی از قبیل جنگ یا انقلاب را پشت سر می‌گذرانند و یا در پس یک دوره تقابل‌های خونین داخلی، در راستای هدف تامین زندگی آرام و طبیعی و زدودن تبعات زیان‌بخش درگیری‌ها و جنگ، و رفع کدورت‌ها و دشمنی‌های علنی از آن و بهره گیری از همه استعدادهای انسانی جامعه برای بازسازی کشور، به اعلام «عفو عمومی» مبادرت می‌شود. ظاهرا واژه عفو عمومی، واژه‌ای است حساسیت‌برانگیز. این مفهومی است که دولت‌ها به کار می‌برند شاید استعمال آن از جانب ما که قربانیان نظام جمهوری اسلامی هستیم، مورد اعتراض قرار گیرد. در هر صورت مضمون و نتیجه نهایی آن، «منع پیگرد همگانی» است. ما باید برای تامین حق بازگشت، منع پیگرد همگانی را مطالبه کنیم. من روی واژه عفو عمومی حساسیت زیادی ندارم. این موضوع به چگونگی روند اعلام سیاست‌ها، و وظایف و اقدامات عملی آینده بستگی خواهد داشت. در این باره ما می‌بایست واقعی و پراتیک بیاندیشیم. اعلام مضمونی آن البته با تصویب در مجلس و دولت و تمکین نهادهای ذیربط برای تضمین آن مقدمتا کافی خواهد بود. ولی باید پذیرفت که در شرایط کنونی هیچ تضمین قطعی و صد در صد در جامعه ما وجود واقعی ندارد. حتی آدم‌های دور و بر حکومت نیز در ضمانت امنیت قضایی و جانی بسر نمی‌برند. میزان امنیت قضایی و جانی به میزان آرام شدن و طبیعی شدن روال کشور، تامین قانونیت و پای‌بندی مردم و گروه‌ها و پاسداری دولت از آن بستگی دارد.

اصولا فعالیت علنی و قانونی احزاب و سازمان‌های سیاسی در یک کشور معین تابع قانون‌مندی‌های معینی است که در اغلب کشورهای متعارف، مشابه است. این فعالیت بر اساس امکانات واقعی و قانونی و موجود صورت می‌گیرد. همان‌طور که در ابتدای این مطلب از اصل ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقل گردید. فعالیت آینده ما در صورت تحقق مشروط به «عدم نقض اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی و موازین اسلامی» خواهد بود. ما با رعایت این شروط باید عملا حق فعالیت داشته باشیم. رعایت این شروط و التزام به آن به هیچ وجه به منزله پذیرش همه اصول قانون اساسی نیست، موضوع فعالیت سیاسی ما در آینده به ما این حق را خواهد داد که این یا آن اصل قانون اساسی را مورد بحث و بررسی و مطالبه تجدیدنظر و تغییر و حذف و جایگزینی قرار دهیم. این حق هر فعال سیاسی، هر حزب سیاسی و هر شهروند است. و این هم، وظیفه هر شهروند است که در فعالیت سیاسی، مناسبات خود را با دیگران، با سازمان‌های سیاسی دیگر، با نهادها و مردم بر اساس قوانین موجود تنظیم کند. شاید کسانی که مشتاق فعالیت آزادانه هستند ولی التزامی را برنمی‌تابند، آزادی را در تعریف عام آن و مستقل از دیگران می‌شناسند و آزادی‌ها و حقوق فردی را به جای آزادی‌های سیاسی و اجتماعی می‌گیرند. این درست است که آزادی قانونی اساسا ایستا و محافظه کارانه است، در حالی که جامعه تغییر می‌کند و به همین دلیل است که ضرورت تجدید نظر در قوانین و تصویب قوانین جدید به جای قوانین قدیم حقانیت دارد.

## برخی فکر و ذکرهای مقدماتی درباره راه‌ها و امکانات و چگونگی حضور ما

۱ ـ شایان ذکر است که مشارکت در سرنوشت سیاسی و اجتماعی کشور در مقام یک حزب سیاسی در صورت تحقق، نیازمند کاردانی سیاسی و اجتماعی است. تحلیل‌های سیاسی اجتماعی و ارائه راه‌حل‌ها، اگر از یک پشتوانه اطلاعاتی دقیق و کار کارشناسانه بی‌بهره باشد، فاقد ارزش و اعتبار خواهد بود، ما هم‌اکنون و نیز درآینده با رقبایی مواجه‌ایم که توانایی‌های آنها در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی به مراتب از ما بیشتر است به طور مثال در حزب جدیدالتاسیس اجتماعی و فرهنگی و مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی تجربه اندوخته‌اند. بسیاری از آنها به درجات مختلف متخصص و کارشناس هستند. این بضاعت در ما یعنی تقریبا همه سازمان‌های سیاسی خارج از کشور ناچیز است. طولانی شدن اقامت ما در خارج و محرومیت ما از حضور در کشور، تجربیات سیاسی ما را به تدریج از حیز انتفاع می‌اندازد. ما محق نیستیم که به ضرورت‌ها و امکانات موجود برای انتقال و تبادل تجربه، بین دو نسل کم‌اعتنایی کنیم. ما اگر نتوانیم به نیاز عرصه‌های مذکور پاسخ درخور دهیم، حتی در صورت حضور در جامعه، احزاب کم‌اثری باقی خواهیم‌ماند. ما دیگر مجاز نیستیم چون گذشته به مثابه یک حزب صرفا سیاسی بی‌بضاعت به حیات خود ادامه دهیم. ما می‌بایست سیاست‌ها و سمت‌گیری‌هایی می‌داشتیم که ما را در جهات اساسی زندگی مردم و جامعه توانا می‌کرد همانطور که احزاب سیاسی اپوزیسیون کشورهای میزبان ما هستند. شاید شانس آن را داشته باشیم که در آینده از یاری دوستان تجربه اندوخته ما که در کشور مانده‌اند، بهره‌مند شویم، یا بسیاری از جوانانی که هم‌اکنون در دانشگاه‌های خارج علم و تکنیک و تجربه می‌اندوزند، به ما یاری رسانند. در هر صورت این یاری‌های احتمالی ما را از اتخاذ سیاست درخوری که از این بابت، هم‌اکنون برعهده ماست، معاف نخواهد کرد.

در این میان تبادل نظرهای کارشناسانه بین متخصصین مقیم خارج و داخل، وجود کانون‌ها و نهادهای پژوهشی و برگزاری سمینارها پیرامون مسایل کشور در خارج، مسافرت‌ها و ایراد سخنرانی‌ها توسط شخصیت‌های فرهنگی و علمی و سیاسی و اجتماعی مقیم داخل در خارج و باالعکس و بهره گیری از رسانه‌های جمعی برای اطلاع‌رسانی به هموطنان در داخل و خارج که در دو سه سال اخیر رونق یافته، امیدبخش و قابل ارج است و یقینا منشا اثر خواهد بود.

۲ ـ این احتمال وجود دارد که حتی در حالتی مساعد هم اجازه فعالیت برای سازمان‌های سیاسی با نام و هویت فعلی و با روال کنونی، امکان‌پذیر نباشد. ما باید آمادگی داشته باشیم که در این صورت با نام و هویت و فرم و آدرس و شناسنامه دیگری فعالیت قانونی را دنبال کنیم.

۳ ـ بعید نیست که سازمان‌های موجود به روال اخیرالذکر هم قادر به کسب اجازه فعالیت نشوند در این صورت باید اندیشید که آیا تا حصول موقعیت مناسب برای فعالیت مستقل، مجاز هستیم که با حضور جداگانه افراد در درون یک حزب میانه به مشابه فراکسیون چپ آن حزب فعالیت کنیم یا نه؟

۴ ـ و بالاخره چنانچه موانع بازگشت کلیه افراد وابسته به سازمان‌ها و احزاب سیاسی با رعایت موازین و ملاحظه امکانات موجود از جانب رژیم برداشته شود و حضور ما در کشور آزاد اعلام گردد ولی حق فعالیت سیاسی به سکوت برگزار شود و یا مبهم و ناروشن بماند، چه باید کرد؟ آیا در این صورت صلاح است با بهره گیری مقدماتی از این موقعیت، حل مسئله حق فعالیت سیاسی را پا به پای توسعه و تعمیق روندهای مثبت جامعه، با حضور در کشور دنبال کنیم.

## چه می‌توان کرد؟

برای طرح شفاف موضوع، بررسی جهات مثبت و منفی آن، شناخت موانع و مشکلاتی که پیش رو است. بازخوانی جهات ناشناخته آن، اشاعه آن در سطح وسیع‌تر، بهره گیری از نظرات همه کسانی که علاقه‌مند و ذی‌سهم هستند و بالاخره تحقق آن، اقدامات عملی مشخص زیر پیشنهاد می‌شود:

**الف** ـ برگزاری سمینارها و کنفرانس‌ها در این باره.

**ب** ـ ایجاد کمیته‌های همکاری برای هم‌آهنگی امور.

**ج** ـ درج مطالب و مقاله‌های توضیحی در ضرورت آن و ارائه راه‌حل‌های عملی در نشریات داخل و خارج.

**د** ـ ارسال نامه‌های سرگشاده به رئیس جمهور، مجلس و دیگر مسئولین و ارگان‌های ذیربط و ذیصلاح.

**ه** ـ خطابیه به مردم ایران در این باره.

**و** ـ خطابیه‌های جداگانه افراد و چهره‌های شناخته‌شده به مردم مناطق مختلف کشور (استان‌ها).

**ز** ـ ارسال نامه‌های جداگانه افراد و چهره‌های شناخته شده به نهادهای دولتی و غیردولتی، رسانه‌های همگانی، شخصیت‌ها و مسئولین محلی استان‌ها.

**ح** ـ اقدام در جهت جلب پشتیبانی نیروها و شخصیت‌های داخلی

**ط** ـ پیشنهاد دیالوگ و مذاکره به مقامات رژیم در این باره

www.iran-archive.com

# «کسی آمده است تا سرزمین ما را نجات دهد»

## پیرامون مصاحبه داریوش آشوری با نشریه راه‌نو

پروانه کیا

**● به راستی اگر خاتمی به ریاست جمهوری انتخاب نمی‌شد، روشنفکران ما از جمله آشوری باز هم چنین سراسیمه به پشتیبانی از نظرات و اندیشه‌های او می‌پرداختند یا شیفتگی تاریخی ما در مقابل قدرت چنین برداشتی از خاتمی به آنان می‌دهد؟**

**● چه دردناک است که ما پس از ۲۰ سال تجبره تلخ انقلاب، هنوز در پی حکومت مدنی اسلامی هستیم. این طرز تفکر نه تنها از سر منفعت‌طلبی، بلکه دقیقا از سرعقب‌ماندگی ذهنی عمیق است که ریشه‌های تاریخی دارد. آنقدر به چوب و چماق عادتمان داده‌اند که خودمان می‌گردیم کسی را پیدا کنیم تا یکسره خود را به او تفویض نماییم**

انتخاب خاتمی و حضور گسترده مردم در انتخابات، بخش وسیعی از اپوزیسیون و روشنفکران خارج از کشور را چنان غافلگیر نمود که بسیاری از واقعیت‌های آشکار زیر سایه قرار گرفت. کسانی که تا دیروز از تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی سخن می‌گفتند و در تدارک نوشتن نامه‌های متعدد به پارلمان اروپا بودند و انتخابات را تحریم می‌کردند، به ناگهان پس از انتخابات خاتمی سخن از انقلابی دیگر به میان آوردند.

واقعیت این است که این انتخابات برای حاکمیت اهمیتی ویژه داشت. چراکه جمهوری اسلامی به دلیل محکوم شدن در دادگاه میکونوس، تصمیم اتحادیه اروپا در مورد قطع موقت ارتباط با ایران، تحریم اقتصادی آمریکا، ربوده شدن فرج سرکوهی و انعکاس آن در خارج از کشور به شدت بی‌آبرو شده و در سطح بین‌المللی دچار انزوا گشته بود. در داخل کشور نارضایتی عمومی به اوج رسیده بود و اختلافات میان جناح‌های درون حاکمیت نیز بصورت حاد آشکار گردیده بود،اگر چه این اختلافات هرگز بنیادی نبوده و این جناح‌ها در ماهیت امر تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. همه آنان هدف مشترکی را دنبال می‌کنند و استقرار و استحکام هر چه بیشتر جمهوری اسلامی را در درجه اول اهمیت قرارمی‌دهند و خواب جهانی شدن اسلام را می‌بینند.

انتخابات نیز در شرایطی کاملا غیردمکراتیک انجام گرفت. از میان ۲۳۸ داوطلب مقام ریاست جمهوری تنها ۴ نفر از طرف شورای نگهبان تایید شدند که یکی از آنها محمد خاتمی بود. یعنی انتخابات اصلی در حقیقت از پیش از طرف نیروهای درون حاکمیت انجام گرفته بود. اما با انتخابات خاتمی تمامی این مسائل به کنار گذاشته می‌شود و خود خاتمی محور اصلی بحث‌ها قرار می‌گیرد.

اما خاتمی کیست و چه گذشته‌ای دارد؟ سید محمد خاتمی بعد از دبیرستان وارد حوزه علمیه قم می‌شود، جزو وابستگان و طرفداران خمینی است، تحصیلات خود را در رشته فلسفه در مدرسه علوم دینی اصفهان و سپس دانشگاه الهیات دانشگاه تهران به پایان می‌رساند. در سال ۱۹۷۸ از طرف بهشتی به هامبورگ فرستاده می‌شود تا سرپرستی یک مرکز اسلامی را به عهده گیرد. بعد از یک سال به ایران بازمی‌گردد. از زندگی و مسئولیت‌های وی پس از انقلاب شاید بهتر باشد از زبان علیرضا نوری‌زاده باخبر گردیم:

«بعد از آبروریزی‌های عباس دوزدوزانی وزیر ارشاد، مامور بازسازی وزارت ارشاد شد. و ۱۱ سال تمام این وزارتخانه را زیر نگین داشت و با **وجدانی راحت** و کارنامه‌ای متفاوت از دیگر کارگزاران رژیم این وزارتخانه را ترک گفت. خاتمی در طول جنگ معاون رییس ستاد مشترک نیروهای مسلح در امور فرهنگی و رییس تبلیغات جنگی بود. از ۵ سال پیش به عنوان مشاور فرهنگی رییس جمهوری...» (کیهان لندن). واقعا که چه سوابق درخشانی!

با انتخاب خاتمی نه تنها گذشته او، که تمامی گذشته جمهوری اسلامی نیز فراموش می‌گردد. از طرف بخش وسیعی از شخصیت‌ها و سازمان‌های گوناگون به خاتمی نیامه نوشته می‌شود و به یک باره تمامی «آرزوها» و «خواسته‌ها»ی مردم از وی طلب می‌شود. دفاع از خاتمی اگر در آغاز شور و هیجان اولیه از جانب محافل مشخصی مطرح می‌گردید، اما به تدریج مانند بیماری مسری به همه سرایت نمود و کم کم به صورت امید و آرزوی همگانی درآمد، «کسی آمده است تا سرزمین ما را نجات دهد». و به این صورت «باغ اندیشه» روشنفکران و اپوزیسیون خارج از کشور هر روز بار تازه‌ای می‌دهد. اما افسوس که این باغ ریشه در زمین اندیشه‌های متحجر مذهبی دارد و برای همین است که بار آن زهرآگین است. آخرین بار این باغ زهرآگین نظرات داریوش آشوری است. اکنون نوبت به او رسیده است که برای این شور و شیدایی محمل‌های فلسفی نیز بتراشد و همراه با بخشی از قاری‌خوانان حاکمیت از پدیده‌ای به نام «روشنفکر دینی» نام ببرد و به ضریح حکومت اسلامی دخیل ببندد. نویسنده و روشنفکری که سال‌های طولانی در کار تحقیق و خواندن بوده است و بیش از ۱۵ جلد کتاب دارد، هستی و زندگی انسان سرزمین ما را یکسره در دست «روشنفکران دینی» می‌گذارد تا مثل قرون گذشته مردم ما را در فلاکت و تاریکی دنیای اندیشه‌های دینی نگاه دارند و به برکت آسمان، انسان عصر ما را به هر خفت و خواری وادار نمایند.

براستی چند قرن لازم بوده است تا انسان سرزمین ما امید از حکومت مذهبی برگیرد و از او گدایی آزادی ننماید و ابزار دست او نگردد؟ بر اساس چنین اندیشه و فرهنگی است که پس از انقلاب، جمهوری اسلامی با نود درصد آرا مردم تایید می‌گردد و با آن که از همان آغاز استقرار حاکمیت خویش با بریدن سر و دست همان مردم حکومت خویش را تضمین می‌نماید باز مردم دل از او برنمی‌گیرند و پس از حدود ۲۰ سال کشتار و بی‌قانونی و تحقیر مردم توسط همین حکومت، رییس جمهورش با ۲۰ میلیون رای انتخاب می‌گردد و روشنفکرانی که تا دیروز شعار سرنگونی حکومت را می‌دادند، این انتخابات را نشانه مقاومت مردم ارزیابی می‌کنند. نشریات چند ماهه اخیر اپوزیسیون در خارج از کشور را ورق بزیم تا با نظرانداختن به اندیشه‌های روشنفکران و رهبران سیاسی اپوزیسیون به عمق این فاجعه بیشتر پی‌ببریم.

در کیهان لندن شماره ۷۱۹، ۱۳ اوت ۱۹۹۸، داریوش آشوری در تبلیغ کتاب «از دنیای شهر تا شهر دنیا» نوشته سید محمد خاتمی چنان نظراتی ابراز می‌دارد که با خواندن آن عرق شرم بر پیشانی هر انسان باوجدان می‌نشیند. داریوش آشوری، خاتمی را به عنوان «روحانی اهل اندیشه که در پی پرسش‌های ژرف و بنیادی و حیاتی در قلمرو فلسفه و سیاست و حکمت و کشورداری است» می‌خواند و سپس او را به گونه‌ای با «هگل» و «اشپنگلر» و «توینبی» مقایسه می‌کند، از او به عنوان کسی که دل نگران اسلام و ایران است و کسی که «نجات جهانی را سخت در خطر می‌بیند» نام می‌برد. گویا از میان این همه پژوهنده تنها سید محمد خاتمی است که چنین موقعیتی دارد. در پایان آشوری آرزو می‌کند که خاتمی به یاری خدایش به سلامت از این میدان پرخطر بیرون آید.

به راستی اگر خاتمی به ریاست جمهوری انتخاب نمی‌شد، روشنفکران ما از جمله آشوری باز هم چنین سراسیمه به پشتیبانی از نظرات و اندیشه‌های او می‌پرداختند یا شیفتگی تاریخی ما در مقابل قدرت چنین برداشتی از خاتمی به آنان می‌دهد؟ برای آن که اوج خاکساری اندیشه روشنفکر ایرانی اسلام‌زده را به تماشا بنشییم، می‌بایستی به مصاحبه داریوش آشوری در نشریه «راه نو» شماره ۹، خرداد ۱۳۷۷، مراجعه کنیم. وی در این مصاحبه پس از توضیحات مفصلی در مورد تاریخ روشنفکری از دوران مشروطه تا به امروز، از پدیده‌ای به نام «روشنفکر دینی» نام می‌برد و می‌گوید:

«ما امروز شاهدیم که نوعی روشنفکری مستقل که بنیادش بر تفکر و استقلال رای فردی است در حال پیدایش است و این نوع روشنفکری شاخه‌ی مذهبی خود را نیز دارد. و حتی در حوزه‌های علمیه قم و در میان روحانیت نیز به چشم می‌خورد».

روشنفکری مستقل که بنیادش بر استقلال رای فردی است، آن هم در حوزه‌های علمیه قم چه مضحکه‌ای خواهد بود؟ حوزه‌های علمیه نمی‌توانند اندیشه مستقل و استقلال رای فردی داشته باشند، چراکه در تفکر مذهبی هویت انسان در رابطه با خدا شکل می‌گیرد. بنا بر این استقلال رای نمی‌تواند بدون چهارچوب مذهبی معنایی داشته باشد. انسان مذهبی، آن هم از نوع اسلامیش، یکسره تسلیم خداست. اگر بخواهد استقلال رای داشته باشد جایش دیگر در حوزه‌های علمیه نخواهد بود. مذاهب همواره آدمی را نه تنها از فکر کردن، که از شک نمودن نیز بر حذر داشته‌اند. کار آدمی تنها پذیرفتن قوانین الهی است، نه فکر کردن در مورد آن‌ها. اما گویا مسئله این روشنفکری تنها به حوزه‌های علمیه تمام نمی‌شود. آشوری ادامه می‌دهد: «باید توجه داشت که اکنون بخشی از روشنفکری ما در حکومت است که چهره شاخص آن آقای خاتمی است. این روشنفکری با این امکاناتی که در اختیار دارد، در پی گسترش فضای آزادی در جامعه و برقرار کردن نهادهای جامعه مدنی است. به عبارت دیگر روشنفکری جامعه ما بر خلاف گذشته یک پارچه در مقابل حکومت قرارندارد و خود به خود همدلی با کسانی که در راس مسئولیت‌های دولتی هستند و خواهان **تحولات عمده و اساسی در نظام سیاسی** در جهت آرمان‌های حکومت قانون و برقراری امنیت و آزادی برای همه، بویژه اهل قلم و اندیشه‌اند، ما را وادار می‌کند که به این جریان مسئولانه‌تر نگاه کنیم و با آن همدلی نشان دهیم».

«آزادی»، «جامعه مدنی» در جمهوری اسلامی تنها با مفهوم اسلامی آن می‌تواند برقرارگردد و تا آن جاکه حافظه تاریخ سخن می‌گوید از همان صدراسلام اگر کسی مخالفت می‌نمود، گردن‌زده می‌شد. اگر کسی از شخص اول، یعنی فرستاده آسمانی، حتی غیرمستقیم ایرادی می‌گرفت محکوم به مرگ می‌شد و آن طور که از تاریخ برمی‌آید در تمام طول این قرون به دلیل این که اسلام حوصله جر و بحث نداشته است، بدون درنگ حکم قتل صادر کرده است و اصراری هم نداشته است که دمکراتیک عمل کند. نمونه کشورهای اسلامی در جهان و کشور خودمان موید این نظر است.

آشوری ادامه می‌دهد: «ما امروز یک جریان روشنفکری دینی داریم که بسیار اصولی است و به **سلاح‌های انتقادی فکر مدرن مجهز است** همانند جریانی که تحت تاثیر اندیشه‌ها و نوشته‌های آقای عبدالکریم سروش است. **این روشنفکری جریان بسیار اساسی است و حرف‌ها و ایده‌های مهمی دارد.** من شخصا برای آن ارزش و احترام بسیار قائلم و فکر می‌کنم آینده ایران بیشتر در گرو حرکت این خط روشنفکری مذهبی است که می‌تواند تلفیقی میان سنت و اندیشه‌های سنتی با میراث دنیای مدرن بکند».

متاسفانه در جامعه ما همه چیز تقلید ناقصی از جهان غرب است. امروز به دلیل جدایی دین و دولت در جهان غرب و به دلیل آن که هیچ امری نمی‌تواند بیرون از حوزه تجد باشد، مسیحیت تلاش می‌ورزد خود را با اندیشه تجدد سازگار کند. اما در کشور ما به دلیل نبودن محمل‌های لازم، کار به گونه‌ای دیگر شکل می‌گیرد. یعنی تلاش روشنفکران در این جهت قرار می‌گیرد که به حکومت کمک نمایند تا تجدد را در حوزه دین بگنجاند. یعنی با حفظ چهارچوب‌های دینی جامعه، اشکالی از تجدد را بدون محتوای واقعی آن به کار گیرد تا بتواند همچنان ذهنیت انسان جامعه ما را بفریبد. آشوری سپس حرف اصلی خود را آشکار می‌سازد:

«به نظر من ما نیازمند یک گفتگوی «سازش» سازنده میان همه جریانات روشنفکری و مجموعه نظام حاکم هستیم. جامعه ایران فقط از راه این گفتگوها می‌تواند پیش برود».

اما معلوم نیست این سازش از نظر آشوری چگونه است. آیا می‌توان قرآن و قوانین مذهبی را تغییر داد؟ جواب این سوآل در جوامعی با حکومت‌های مذهبی مسلماً منفی است. قوانین الهی اگر تغییر یابند کل تفکر الهی را به زیر علامت سوآل خواهند برد و این چیزی است که نگهبانان دین و مذهب هرگز به آن رضایت نخواهند داد. ساده‌نگری است اگر تصور نماییم می‌توان با حفظ چهارچوب‌های دینی، جامعه را به سوی مدرنیسم سوق داد. برای تغییر جامعه اولین اصل آزادی است و خوب می‌دانیم که شمشیر اسلام با آزادی اندیشه هیچ نزدیکی ندارد و از همان آغاز نه تنها سر صاحبان تفکر غیراسلامی را قطع نموده، بلکه ریشه‌های هر نوع اندیشه‌ای جز اسلام را از بیخ و بن برانداخته است. مگر اینکه داریوش آشوری دستخط جدیدی از قرآن کشف نموده باشد یا اصولا بخواهد برای پیاده کردن اسلام همراه با روشنفکران دینی! قرآن جدیدی تدوین نماید.

داریوش آشوری کسی است که زمانی در رابطه با کتاب «غربزدگی» جلال آل احمد اظهار نموده بود که آل احمد با این کتاب ۳۰۰ سال مردم ما را به عقب می‌برد و امروز با نگاهی به اندیشه‌ها و نظرات خود وی می‌توان قضاوت کرد که آشوری ۱۰۰۰ سال مردم ما را می‌خواهد به عقب برگرداند.

برای آن که ببینیم آشوری نیز مانند بخش وسیعی از روشنفکران از بین پیغمبران جرجیس را پیدا کرده است، بهتر است نگاهی به نظرات خاتمی بیندازیم. محمد خاتمی در برنامه انتخاباتی خود در بخش «عدالت و معنویت» خاطرنشان می‌سازد که انقلاب اسلامی دعوتی است برای احیای دین و حاکمیت بینش و منش اسلامی و دولت جمهوری اسلامی موظف است سیاست‌ها و برنامه‌های خود را بر اساس هدف‌ها و روح اسلام و عدم مغایرت آن‌ها با موازین شرع مقدس بنا نهد و در این راه بیش از هر چیز نیازمند هدایت و روشنگری حوزه‌های علمیه معظم و عالما ژرف‌اندیش است». محمد خاتمی در مورد ولایت فقیه اظهار میدارد که «ولایت فقیه به عنوان رکن این نظام پذیرفته شده است. اما مخالفت با نظام دلیل اعدام شدن افراد نیست. منتهی کسی که در داخل نظام هست و می‌خواهد از حقوق این نظام برخوردار باشد باید تن به تابعیت تز ولایت فقیه بدهد. و این درست نیست که بگوییم ولایت فقیه تنها دسته‌ای از چهار دسته شیعه است. ولی فقیه، ولی فقیه هر کسی است که این نظام را پذیرفته است ولی رهبر اقلیت‌ها نیز هست. رهبر کسانی که دین ندارند ولی این نظام را پذیرفته‌اند نیز هست. بنده که شیعه و پیرو امام هستم طبیعی است که این نظریه را از نظر اعتقادی نیز پذیرفته‌ام. این یک بحث خطرناک است که گفته شود تنها یک دسته خاصی ولایت فقیه را قبول دارند. خاتمی در اولین مصاحبه مطبوعاتی خویش انتخابات را به درستی پیروزی جمهوری اسلامی به حساب می‌آورد و در جواب به این سوآل که آیا آزادی‌های فرهنگی بیشتری فراهم خواهد آمده می‌گوید: «این از افتخارات جمهوری اسلامی است که آزادی‌های شخصی و عقیدتی کاملا مورد احترام قرار گرفته است». وقتی از وی در مورد حقوق زنان سوآل می‌شود ادعا می‌کند که «در مقایسه ایران با کشورهای همسایه، زنان در ایران از موقعیت بسیار برتری برخوردارند».

اگر آشوری چشمش را به روی اندیشه‌های این «روشنفکر دینی درون حکومت» بسته است، ما نمی‌توانیم و نباید چشمانمان را به روی حقایقی چنین روشن ببندیم.

آشوری ادامه می‌دهد: «فضای باز ایجاد شده در جامعه ما و امکان گفتگوی سالم از طریق آن بسیار سازنده است و این از **برکت وجود همین حرکت روشنفکری مذهبی** است که از درون انقلاب ظاهر شده است. بر اثر انقلاب یک نگاه انتقادی و رادیکالی در فضای مذهبی پیدا شده که به تمامی سنت را از نو ارزیابی می‌کند و گره‌ها و مشکلات اجتماعی و تاریخی ما را با معیارهای عقلانی مدرن می‌سنجد». سپس آشوری با تکیه بر شرایط فعلی می‌گوید: «این مملکت باید بتواند از این مرحله بحرانی بسیار حساس و خطرناک بگذرد و به گمان من، تنها راه نجات اسلام و ایران هر دو است. این دو امروزه سرنوشتشان آنچنان به هم گره خورده است که تفکیک آنها از یکدیگر ممکن نیست».

به این صورت گویا آشوری معتقد است که برای نجات ایران اول باید اسلام را نجات بدهیم! او سپس ضمن تعریف‌های فراوان از خاتمی می‌گوید:

«تحقق جامعه مدنی که آقای خاتمی **مهمترین مطرح‌کننده‌اش** هستند بهترین راه نجات جامعه ایرانی و مهمترین راه تطبیق این انقلاب و دستاوردهای آن با شرایط دنیای امروز است که جامعه ما سخت بدان نیازمند است. این جامعه در صورتی می‌تواند از بحران بیرون بیاید که بتواند مفهوم جامعه مدنی را تحقق بخشد و نهادهای مستقل در خود دولت تشکیل شوند و **ابتکار آزادی فردی و آزادی اندیشه** مورد احترام قرارگیرد».

داریوش آشوری به خوبی می‌داند که تحقق جامعه مدنی نه کار حکومت اسلامی است و نه کار محمد خاتمی و روشنفکران دینی. چگونه می‌توان از مذهب که هر نوع اندیشه‌ای جز خود را کفر و بی‌ایمانی و شایسته قتل و ترور می‌داند، تقاضای آزادی کرد؟ ترور اندیشه اولین دستاورد مذهب است و ما از چنین تفکری تقاضای آزادی اندیشه می‌نماییم؟ آن هم در سرزمینی که آدمی دست و پا بسته اسیر آیه‌های چند صد ساله است.

آشوری سپس پیشنهاد می‌کند که کانون نویسندگان ایران از ترکیب آقایان سروش، حجت‌الاسلام کدیور، جناب عالی آقای گنجی، آقای چنگیز پهلوان، حجت‌الاسلام مجتهد شبستری، آقای گلشیری و دولت‌آبادی و... تشکیل شود تا راجع به اصول «اساسنامه و شکل سازمانی چنین کاری تصمیم‌گیری کنند». به راستی برای ایجاد جامعه مدنی اسلامی مورد نظر آشوری تنها چنین کانون نویسندگانی به کارمی‌آید.

در پایان آشوری می‌گوید: «دین مهمترین نهاد تاریخی و فرهنگی ماست که چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام محور جهان فرهنگی ما بوده است. نباید پایگاه دین را به اصطلاح روشنفکرانه، یکسره نادیده گرفت یا تحقیر کرد. دین در دل خود جریان‌های عمیق فکری بسیار نهفته دارد و به عنوان مهمترین نهاد فرهنگی، نقش بسیار بزرگ تاریخی دارد». و این سخنی درست است، نقش تاریخی بزرگی در نگهداشتن مردم سرزمین ما در قربانگاه اسلامی.

و بدینگونه تجربه تلخ سازش روشنفکران با حکومت و مذهب یک بار دیگر تکرار می‌گردد. آن هم در شرایطی که حکومت‌های اسلامی به صورت خطری جدی برای صلح جهانی درآمده‌اند. و درست در شرایطی که حکومت اسلامی در ایران به منتهای ضعف خود رسیده است، «آشوری»ها با مطرح نمودن «جامعه مدنی اسلامی» به تقویت این حاکمیت می‌شتابند. اما این‌ها غافلند که نمی‌توان بشر امروز را وادار کرد که با اعتقادات پیشینیان زندگانی خویش را سامان دهد. قوانین مذهبی متعلق به زمان ما نیستند و جز آشوب و کشتار چیزی به ارمغان نمی‌آورند. کشورهای اسلامی امروز در مجموع جزو عقب‌مانده‌ترین کشورها هستند. بسیاری تصور می‌نمایند که با برنامه‌های اقتصادی به تنهایی می‌توان مشکل این جوامع را حل کرد، اما واقعیت آن است که سد تفکر اسلامی راه را بر روی هر اندیشه نوئی در این جوامع بسته است. بدون برداشتن این سد نمی‌توان قدم‌های جدی برای تغییر جامعه و ایجاد مدرنیسم برداشت. حکومت‌های مذهبی چون معیارشان قوانین غیرقابل تغییر آسمانی است برای قوانین بین‌المللی که با رنج و تلاش انسان‌ها در طی قرون به وجود آمده ارزشی قائل نیستند و هر جا که بتوانند آن را زیر پا می‌گذارند. هم امروز شاهد آنیم که اندیشه مذهبی حتی با فتوای قتل مخالفان خود در جهان می‌کوشد سیطره خویش را حفظ نماید. و برخی از روشنفکران ما با وجود دیدن این همه جنایت و بی‌قانونی، باز دچار توهمات بیشمارند. با نگاهی به تاریخ سرزمین‌مان درمی‌یابیم که متاسفانه ما همواره زیر فشار حوادث گوناگون تاریخی برای فرار از تنگناها، از چاله به چاه گریخته‌ایم. و این چاله‌ها و چاه‌های تاریخی اندک نبوده‌اند. چند بار شکست‌خورده و بار دیگر آزموده‌ها را آزموده‌ایم؟ چند بار در طول تاریخ مجبور به مهاجرت گردیده و در پایان بار دیگر به قبول زور و تحقیر و بی‌حقی تن در داده‌ایم؟

متاسفانه در جوامعی که سطح سواد و آگاهی پایین نگاه داشته می‌شود توقع مردم به تدریج از خودشان و محیطشان کم می‌شود. اعتقاد به خود را از دست می‌دهند. دنبال کسی می‌گردند که به جای آنان فکر کند. و چه دردناک است که ما پس از ۲۰ سال تجبره تلخ انقلاب، هنوز در پی **حکومت مدنی اسلامی** هستیم. این طرز تفکر نه تنها از سر منفعت‌طلبی، بلکه دقیقا از سرعقب‌ماندگی ذهنی عمیق است که ریشه‌های تاریخی دارد. آنقدر به چوب و چماق عادتمان داده‌اند که خودمان می‌گردیم کسی را پیدا کنیم تا یکسره خود را به او تفویض نماییم. امروزدر حالی که کفگیر حکومت اسلامی ظاهرا به ته دیگ رسیده، اپوزیسیون در حال پخت آش تازه‌است تا به کمک حکومتی که خود سال‌های طولانی بر علیه آن مبارزه کرده برآید. با نگاهی به سخنان آشوری‌ها و نشریات اپوزیسیون و شخصیت‌هایی که از شعاردهندگان علیه جمهوری اسلامی به هواداران خاتمی تبدیل شده‌اند، عمق فاجعه را درمی‌یابیم.

هیچ فکر کرده‌ایم که به کجا می‌رویم؟ احساس مسئولیت در شکل‌گیری تراژدی از پیش‌دانسته‌ای شرکت می‌جوییم. اشتباهی راک بارها و بارها انجام داده‌ایم، بار دیگر تکرار می‌کنیم. به راستی در جهانی که با شتاب تعابیر نویی را جستجو می‌کند، ما در کجای این جهان ایستاده‌ایم؟ آیا توانسته‌ایم هر چند کند و لنگ‌لنگان خود را با اندیشه‌های نو در جهان همساز کنیم، یا حداقل اندکی از غبار اندیشه‌های کهنه را از خود برویم؟ آیا اکنون که جامعه ما مزه شمشیر و شلاق اسلام را چشیده فرصتی مناسب نیست که به او نشان دهیم که در آسمان خبری نیست و تنها قوانین قابل تفسیری که با تلاش مترقی بشریت در طول قرن‌ها برای زندگی انسان بوجود آمده است می‌تواند سعادت بشر را در پهنه زمینی فراهم نماید؟ ▣

www.iran-archive.com

# چپ و سیاست مبتنی بر هویت

**اریک هابسباوم**

**برگردان: مهرداد بهادری**

برگرفته از ماهنامه فرهنگ توسعه سال ششم شماره ۳۲

ما چنان با اصطلاح‌هایی مانند «هویت جمعی»، «گروه‌های مبتنی بر هویت» و «سیاست مبتنی بر هویت»، یا در همین رابطه، با اصطلاح «قومیت» خو گرفته‌ایم که مشکل می‌توان به یادآورد که این اصطلاح‌ها تازه همین اواخر، به عنوان بخشی از واژگان رایج یا زبان گنگ حرفه‌ای، در گفتمان سیاسی ظاهر شده‌اند. برای نمونه، اگر به دانش‌نامه بین‌المللی علوم اجتماعی که به سال ۱۹۶۸ تالیف شده است ـ رجوع کنیم، جز دو مورد، هیچ مدخلی زیر عنوان هویت نمی‌یابیم. مدخل نخست را اریک اریکسون در باره هویت روانی ـ اجتماعی نگاشته است. اریکسون بیشتر به مسائلی نظیر به اصطلاح «بحران هویت» در نوجوانی می‌پردازد که می‌کوشند خویشتن خویش را دریابند. مدخل دوم نیز مطلبی کلی در مورد تعیین هویت رای‌دهندگان است. اصطلاح قومیت نیز حتی در فرهنگ انگلیسی آکسفورد، چاپ اوایل دهه ۷۰، صرفاً به عنوان واژه‌ای نامانوس می‌آید که بر «کافرستان و خرافه‌های کفرآمیز» دلالت دارد و این معنا را نیز به نقل‌هایی از متون سده هیجدهم مستند است.

کوتاه سخن آن که، ما با اصطلاح‌ها و مفهوم‌هایی سروکار داریم که کاربرد آن‌ها در واقع فقط در دهه ۶۰ آغاز شده است. این اصطلاح‌ها و مفهوم‌ها را در ایالات متحده آمریکا، آسان‌تر از دیگر کشورها پذیرفتند. تا حدی به این دلیل که جامعه آمریکا همواره، به طرزی غیر معمول، به کنترل کردن دما، فشار خون و دیگر علائم بیمارهای اجتماعی و روان‌شناختی خود علاقمند بوده است. و دلیل اصلی آن که آشکارترین شکل سیاست مبتنی بر هویت ـ البته نه یگانه شکل آن ـ یعنی قومیت، همواره نقشی اساسی در سیاست آمریکا داشته است، چرا که ایالات متحده به سرزمینی بدل شد که از سراسر اروپا انبوه انبوه به آن مهاجرت می‌کردند. به تقریب می‌توان گفت که اصطلاح قومیت نیز، در مفهوم جدید آن، نخستین بار به سال ۱۹۶۳ در کتاب فراسوی دیگ ذوب، به قلم گلیزر و موینیهان، در برابر خوانندگان قرار گرفت و بعدها در سال ۱۹۷۲ در کتاب خیزش اقوام ذوب ناشدنی، به برنامه‌ای مبارزه‌جویانه بدل شد. هرچند نباید این را بگویم، اما کتاب نخست، اثر یک پرفسور یهودی و یک ایرلندی، سناتور کنونی و ارشد حزب دموکرات از ایالت نیویورک، و کتاب دوم نگاشته کاتولیکی اسلواک تبار بود. در اینجا نیازی نیست که خود را به زحمت زیاد بیندازیم تا چرایی وقوع این رویداد در دهه ۶۰ را روشن کنیم. فقط بگذارید این نکته را نیز یادآوری کنم که دهه ۶۰، دست‌کم در ایالات متحده، که در این عرصه نقشی بدعت‌گذارانه داشته، دهه پیدایش گونه‌های دیگری از سیاست مبتنی بر هویت بوده است مانند جنبش مدرن زنان که پس از جنبش حق رای زنان پدید آمد.

منظور آن نیست که پیش از دهه ۶۰ هیچ کس در باره هویت اجتماعی‌اش از خود نمی‌پرسید. در اوضاع بی‌ثبات، گاه کسانی به جست و جوی هویت اجتماعی خود بر می‌آمدند: نمونه این وضع، کمربند صنعتی پیرامون لورن در فرانسه است که در یک قرن، زبان رسمی و ملیت آن پنج بار عوض شد، حیات روستایی آن به حیاتی صنعتی و نیمه شهری بدل شد، و در طول یک قرن و نیم گذشته مرزهای آن هفت‌بار جابجا گردید. جای شگفتی نیست که لورنی‌ها می‌گفتند: «اهل لورن هستم، فرهنگ آلمانی دارم، ملیت‌ام فرانسوی است و گمان می‌کنم به گویش لورنی می‌اندیشم». در واقع این وضعیت فقط هنگامی مسائلی را در زمینه هویت واقعی افراد به وجود می‌آورد که یا مردم از داشتن هویت چندگانه و آمیخته، که برای اکثر ما امری طبیعی به شمار می‌آید، باز می‌داشتند یا آن که در بیشتر موارد آنان را از «اجرای همه رسوم فرهنگی پیشین و رایج خود» منع می‌کردند. با این همه، تا دهه ۶۰ مسئله هویت بی‌ثبات و ناپایدار در حاشیه سیاست محدود شده بود.

به‌نظر می‌رسد که این مسئله پس از دهه ۶۰ بسی بیشتر اهمیت یافته است. چرا؟ بی‌گمان این امر تا حدی در اوضاع سیاسی و نهادهای هر کشور معین ریشه دارد. برای نمونه آیین‌نامه‌های ویژه‌ای که قانون اساسی آمریکا مقرر می‌دارد یا احکامی که در دهه ۵۰ در این کشور درباره حقوق مدنی صادر شد و نخست سیاه‌پوستان از آن بهره‌بردند و سپس زنان را شامل شد و مدلی نیز برای دیگر گروه‌های مبتنی بر هویت به دست داد. شاید بتوان نتیجه گرفت که، خاصه در کشورهایی که احزاب برای کسب آرا با یکدیگر رقابت می‌کنند، قرار گرفتن شخص در یکی از گروه‌های مبتنی بر هویت ممکن است برخی امتیازات سیاسی نصیب وی کند، از قبیل تبعیض مثبت به نفع اعضای گروه‌های مبتنی بر هویت، سهمیه در شغل‌ها و غیره، چنان که در امریکا و البته نه فقط آنجا، معمول است.

## انکار هویت چندگانه

با این همه، به گمان من پیدایش سیاست مبتنی بر هویت، پیامد برآمدها و دگرگونی‌های فوق‌العاده پرشتاب و عمیق جامعه بشر در سه ربع نخست قرن کنونی است که من کوشیده‌ام در بخش دوم شرح تاریخی‌ام از «کوتاه قرن بیستم» در کتاب عصر نهایت‌ها توصیف کرده و علل آن را نشان دهم. البته چنین دیدگاهی مختص من نیست. برای نمونه دانیل بل، در سال ۱۹۷۵ استدلال کرد که «تلاشی ساختارهای سنتی قدرت و واحدهای اجتماعی قدرتمند و پیشین ـ از نظر تاریخی، ملت و طبقه ... وابستگی قومی را بیش از پیش برجسته می‌کند».

در واقع بر ما روشن شده است که در نتیجه دگرگونی‌های یاد شده، هم دولت ـ ملت، هم جنبش‌های طبقاتی پیشین و احزاب سیاسی آن‌ها، تضعیف شده‌اند. از این فراتر، ما «انقلاب فرهنگی» عظیمی را از سر گذرانده و می‌گذرانیم: «از هم‌پاشیدگی فوق‌العاده هنجارها، بافت‌ها و ارزش‌های اجتماعی سنتی، که بسیاری ساکنان پیشرفته را یتیم و بی‌کس کرد». بگذارید بار دیگر از کتاب خود نقل کنم: «واژه «باهمستان» هیچگاه یکسویه‌تر و پی‌محتواتر از دهه‌هایی به کار نرفته است که در آن باهمستان‌ها، در معنای جامعه شناسیک آن، به سختی یافت می‌شد».

به یقین در جهانی که همه‌چیز دستخوش تغییر و تحول است هیچ چیز را ثباتی نیست، هر کسی، زن یا مرد، همواره در جستجوی گروهی است که بتواند به آن احساس تعلق کند و بسیاری نیز این را در گروه‌های مبتنی بر هویت می‌جویند. به این ترتیب، تناقض شگفت‌آوری که اورلاندو پاترسون جامعه‌شناس برجسته، و از قضا کارایبی هاروارد، آشکار کرده است که افراد خود تصمیم می‌گیرند که به کدام یک از گروه‌های مبتنی بر هویت تعلق داشته باشند، لیکن «گزینش آنان بر این اعتقاد استوار و سرسختانه مبتنی است که فرد به هیچ رو راهی جز تعلق به آن گروه معین ندارد». نمونه این گزینش را گاه می‌توان نشان داد. در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰، شمار آمریکایی‌هایی که خود را سرخ‌پوست آمریکایی، یا بومی آمریکا می‌انگاشتند از نیم میلیون به دو میلیون افزایش یافته، یعنی چهار برابر شده است. این امر بسی فراتر از آن است که بتوان با استدلال‌های معمولی در جمعیت‌شناسی توضیح داد. وانگهی، از آنجا که ۷۰ درصد «بومیان آمریکا» بیرون از نژاد خود ازدواج می‌کنند، به هیچ رو روشن نیست که از نظر قومی دقیقاً چه کسی «بومی آمریکا» به شمار می‌آید.

به این ترتیب ما از «هویت» جمعی، احساس تعلق به گروه نخستین، چه می‌فهمیم و پایه آن کدام است؟ در این زمینه توجه شما را به چهار نکته جلب می‌کنم.

نخست آن که، هویت جمعی به طور سلبی، یعنی در تقابل با دیگران تعریف می‌شود. ما خودمان را می‌شناسیم زیرا با آن‌ها فرق داریم. اگر آن‌ها نبودند تا ما با آنان فرق کنیم دیگر نباید از خود می‌پرسیدیم ما کیستیم. بدون بیگانه، خودی نیز وجود ندارد. به عبارت دیگر، هویت جمع بر پایه نقاط مشترک اعضا استوار نشده است. یعنی اشتراک میان خود اعضا، جز آن که غیر نیستند، بسیار ناچیز است. وحدت طلبان و طرفداران استقلال در بلفاست، یا صرب‌ها، کروات‌ها و مسلمانان بوسنی، که در اوضاعی جز این از یکدیگر متمایز نبودند (زیرا به یک زبان سخن می‌گویند، شیوه زندگی‌شان یکسان است و چهره و رفتار همانندی دارند)، بر چیزی پای می‌فشارند که آنان را از هم جدا می‌کند و دست بر قضا این عامل، دین است. برعکس، چه چیز جمعیت جوراجور مسلمانان گوناگون فرقه را، به عنوان فلسطینی، با کاتولیک‌های رومی و یونانی و ارتدکس‌های یونانی یا دیگر کسانی متحد می‌کند که احتمال می‌رفت ـ مانند همسایگان خود در لبنان ـ در وضعی متفاوت با یکدیگر بجنگند؟ این عامل، چنان که سیاست اسرائیل پیوسته به آنان یادآوری می‌کند، به سادگی اسرائیلی نبودن آن‌هاست.

البته جماعاتی هستند که بر اساس ویژگی‌های عینی مشترک میان اعضای خود پدیده آمده‌اند، از جمله ویژگی‌هایی چون جنسیت بیولوژیک یا ویژگی‌های جسمانی که از نظر سیاسی حساس‌اند، مانند رنگ پوست و غیره. با این همه، هویت جمعی در بیشتر موارد به پیراهن آدمی می‌ماند تا پوست او، یعنی دست‌کم در تئوری، نه ناگزیر، که اختیاری است. گواینکه امروزه دستکاری در تن آدمی مد شده است، لیکن هنوز آسان‌تر است که پیراهن خود را عوض کنیم تا دست‌مان را. اکثر گروه‌های مبتنی بر هویت بر اساس همانندی یا تفاوت جسمانی به وجود نیامده‌اند، هر چند همه آن‌ها می‌خواهند خود را «طبیعی» قلمداد کنند نه پرورده اجتماع. حال آن که بی‌تردید گروه‌های قومی جملگی ساخته اجتماع هستند.

دوم آنکه می‌توان نتیجه گرفت که در زندگی واقعی، هویت‌ها نیز مانند لباس تعویض شدنی یا فرسایش‌پذیرند، نه منحصر به فرد و پاره تن. قطعاً، چنان که هر نظر سنج افکار عمومی نیز می‌داند، هیچکس یک و فقط یک هویت ندارد. حتی با نگرشی بوروکراتیک‌مآبانه نیز نمی‌توان آدمی را جز آمیزه‌ای از ویژگی‌های متعدد شمرد. اما سیاست مبتنی بر هویت بر این فرض تکیه دارد که در میان هویت‌های متعدد آدمی، یکی تعیین کننده، یا دست‌کم بر تفکر سیاسی ما غالب است؛ بدین معنا که از دیدگاه یک فمینیست ، زن بودن؛ از دیدگاه یک وحدت‌طلب ایرلندی پرتستان بودن، از دیدگاه ناسیونالیست کاتالان، کاتالان بودن و از نظرگاه یک عضو جنبش مردان همجنس‌خواه، همجنس‌خواهی مهم‌ترین هویت به‌شمار می‌رود. و البته هر کس نیز باید از دیگر هویت‌های خویش خلاصی یابد، چه آن هویت‌ها با خود «واقعی» وی ناسازگار است.

معمولا مردم در زمینه درآمیختن هویت‌ها مشکلی ندارند و این خود پایه‌ای است برای سیاست مبتنی بر عموم، در تمایز با سیاست فرقه‌ای و مبتنی بر هویت. بیشتر اوقات، مردم حتی زحمت انتخاب میان هویت‌ها را نیز به خود نمی‌دهند، زیرا یا کسی از آن‌ها نمی‌خواهد، یا چنین کاری بیش از اندازه دشوار است. برای نمونه، هنگامی که از ساکنان ایالات متحده خواستند اصل و تبار قومی خود را اعلام کنند، ۵۴ درصد از این کار خودداری کردند یا قادر به آن نبودند. در یک کلام، سیاست بسته و مبتنی بر هویت بطور طبیعی میان مردم پا نمی‌گیرد بلکه محتمل‌تر آن است که این امر از بیرون به آنان تحمیل شود؛ تقریباً به همان شیوه وحشیانه‌ای که سبب شد صرب‌ها، کروات‌ها و مسلمانان بوسنی که با هم زندگی و ازدواج و معاشرت می‌کردند به اجبار از یکدیگر فاصله بگیرند.

نکته سوم آن‌که حتی اگر فرض کنیم که ما نیز همچون میشل پورتیلو، که تصمیم‌گرفت نه اسپانیایی، که بریتانیایی باشد، یکی از چندین خود ممکن را برگزیده‌ایم، اما هویت‌ها ثابت نیستند و همواره سیمای یکسانی ندارند بلکه ممکن است به ضرورت، بارها دگرگون شوند و تغییر پذیرند. برای نمونه برخی گروه‌های غیر قومی که همه یا اکثر اعضای آن‌ها سیاه‌پوست یا یهودی هستند احتمال دارد به گروه‌های قومی خود آگاه شوند. این امر در دوران رهبری مارتین لوترکینگ در کلیسای جنوبی باپتیست روی داد. خلاف این امر نیز ممکن است. مثلا ارتش رسمی جمهوریخواه ایرلند خود را از یک گروه ناسیونالیست فنیان به سازمان طبقاتی بدل نمود که اکنون حزب کارگر نام دارد و بخشی از حکومت ائتلافی جمهوری ایرلند است.

چهارمین و آخرین نکته آن که هویت‌ها تابع اوضاع و احوال و موقعیت‌اند که این نیز خود تغییر پذیر است. برای مثال، همه اعضای رسمی و پر و پا قرص جمعیت مردان همجنس‌خواه در اکس‌بریج دهه ۲۰ را در نظر بگیرید که پس از کسادی ۱۹۲۹ و قدرت‌گیری هیتلر، چنان که خود دوست داشتند بگویند، از بین‌الملل همجنس‌خواهان به بین‌المللی کمونیست تغییر جهت دادند (از هومینترن به کومینترن). برگس و بلانت همجنس‌خواهی خود را از قلمرو عمومی به قلمرو خصوصی منتقل کردند. نمونه دیگر، پاتر، محقق پروتستان آلمان و استاد آثار کلاسیک در لندن است که پس از سرکار آمدن هیتلر به ناگاه متوجه شد که باید مهاجرت کند، زیرا با معیارهای نازی‌ها در واقع او یهودی بود، واقعیتی که تا آن لحظه خودش از آن بی‌خبر بود.

## کل‌نگری چپ

همه آنچه گفتیم چه ارتباطی با چپ دارد؟ بی‌تردید در نگرش چپ، گروه‌های مبتنی بر هویت، نقش مرکزی ندارند. جنبش‌های توده‌گیر اجتماعی و سیاسی چپ، یعنی جنبش‌هایی که از انقلاب‌های آمریکا و فرانسه و نیز سوسیالیسم الهام می‌گرفتند، در واقع ائتلاف‌ها یا اتحادهای گروهی بودند، لیکن این گروه‌ها نه بر پایه اهداف خاص یک گروه، بلکه بر اساس آرمان‌ها کلی، فراگیر و بزرگ در کنار هم قرار می‌گرفتند و هر گروه نیز اهداف ویژه‌اش را از طریق دستیابی به آرمان‌ها تحقق‌پذیر می‌شمرد: دموکراسی، جمهوری، سوسیالیسم، کمونیسم یا مانند آن.

حزب کارگر انگلیس نیز در روزهای طلایی خود، حزب یک طبقه و در عین حال حزب اقلیت‌های ملی و کامیونیتی‌های مهاجران در جزیره بریتانیا بود. همه این‌ها از آن رو ممکن شد که حزب کارگر حزب برابری و عدالت اجتماعی بود.

البته نباید ادعای حزب کارگر را، مبنی بر این که در اساس حزبی بود بر پایه یک طبقه، بد فهمید. جنبش‌های سیاسی کارگری و سوسیالیستی، هیچگاه و در هیچ جا، در اساس به پرولتاریا، در معنای دقیقاً مارکسیستی کلمه، محدود نبودند. وگرنه شاید این جنبش‌ها، جز در بریتانیا، در هیچ جای دیگر نمی‌توانستند چنان که دیدیم گسترش یابند، زیرا در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته، هنگامی که احزاب توده‌گیر کارگری و سوسیالیستی، ناگهان در همه جا ظاهر می‌شدند، طبقه کارگر صنعتی در بیشتر کشورها اقلیتی نسبتاً کوچک بود و بخش بزرگ آن نیز بیرون از سازمان‌های کارگری و سوسیالیستی قرار داشت. از یاد نبریم که در دوران جنگ جهانی اول در کشورهایی مانند دانمارک، سوئد و فنلاند که چندان صنعتی نبودند، و همچنین در آلمان، سوسیال دموکرات‌ها فقط ۳۰ تا ۴۷ درصد آرای انتخاباتی را به دست می‌آوردند (بالاترین آرای حزب کارگر در انگلستان ۴۸ درصد در سال ۱۹۵۱) بود). وانگهی، دیدگاه سوسیالیستی در باره مرکزیت کارگران در این جنبش‌ها دیدگاهی مبتنی بر شقه شقه کردن طبقه کارگر نبود. اتحادیه‌های کارگری برای بخشی از منافع کارگران مبارزه می‌کردند اما یکی از دلایلی که مناسبات میان احزاب کارگری سوسیالیستی با اتحادیه‌های وابسته به آن‌ها هیچگاه خالی از مشکل نبود دقیقاً همین بود که اهداف جنبش، گسترده‌تر از اهداف اتحادیه‌ها بود. در آن زمان، استدلال سوسیالیست‌ها صرفاً این نبود که اکثر مردم «کارگر یدی یا فکری‌اند، بلکه استدلال این بود که کارگران عامل تاریخی لازم برای تغییر جامعه‌اند. پس هر کس که به آینده چشم داشت باید با جنبش کارگری همراه می‌شد.

برعکس، هنگامی که جنبش کارگری، مانند بریتانیای دهه ۷۰، در حد یک گروه فشار یا جنبش جداگانه کارگران صنعتی کوچک شد، دیگر کارآیی خود را برای تبدیل شدن به مرکزی بالقوه برای بسیج عموم مردم و نقطه امید همگان به آینده از دست داد. اتحادیه‌خواهی «اکونومیستی» و مبارزه‌جویانه، کسانی را که شخصاً در مبارزه اتحادیه‌ای درگیر نبودند، تا آن حد به ستیز با خود کشاند که قانع‌کننده‌ترین دلیل را به دست محافظه‌کاری تاچری داد و دستاویزی شد برای تبدیل حزب محافظه‌کار از حزب سنتی «کل ملت» به نیرویی برای درگیر شدن در جنگ‌های سرسختانه طبقاتی. افزون بر این، سیاست مبتنی بر هویت پرولتری نه فقط طبقه کارگر را به انزوا راند بلکه با برانگیختن گروه‌هایی از کارگران علیه یکدیگر در این طبقه شکاف انداخت.

به این ترتیب چه ارتباطی میان سیاست مبتنی بر هویت و چپ وجود دارد؟ اجازه دهید آنچه را که نباید نیاز به گفتن آن باشد قاطعانه بگوییم. طرح سیاسی چپ طرح کل‌نگرانه است، طرحی برای همه انسان‌ها، هر تفسیری که از این واژه‌ها بدست دهیم، طرح سیاسی چپ، آزادی برای صاحبان سهام یا سیاهان نیست، بلکه آزادی برای همگان است.

سیاست مبتنی بر هویت در اساس برای همگان نیست بلکه صرفاً برای اعضای یک گروه خاص است. این ویژگی در جنبش‌های قومی یا ناسیونالیستی یکسره آشکار است. ناسیونالیسم صهیونیستی یهود، خواه با آن همدلی کنیم یا نه، منحصراً متوجه یهودیان است و دیگران را یا به فراموشی می‌سپارد یا می‌خواهد از شرشان خلاص شود. همه انواع ناسیونالیسم چنین‌اند. ادعای ناسیونالیسم در این که از حق همگان در تعیین سرنوشت خود پشتیبانی می‌کند دروغی بیش نیست.

بنابراین، چپ نمی‌تواند خط مشی خود را بر سیاست مبتنی بر هویت استوار کند. چپ دستور کار گسترده‌تری دارد. چپ ایرلند از نظر تاریخی فقط یکی از نمونه‌هایی بود که در آن چپ بخاطر انسان‌های استثمارشده، ستم‌دیده و قربانی‌شده می‌جنگید. اما برای ناسیونالیسم ارتش جمهوریخواه ایرلند، چپ صرفاً گاه یکی از متحدان احتمالی در مبارزه برای اهداف ارتش جمهوریخواه بوده و هست. در شرایطی متفاوت، همین ارتش جمهوریخواه، آماده ارایه دادن پیشنهاد پشتیبانی از هیتلر بود ـ کاری که برخی از رهبران آن در طول جنگ جهانی دوم کردند. این امر در باره هر گروهی که سیاست مبتنی بر هویت را شالوده و بنیان سیاست خود قرار دهد مصداق دارد، خواه این گروه قومی باشد یا جز آن.

دستور کار گسترده‌تر چپ بدین معناست که چپ از بسیاری گروه‌های مبتنی بر هویت، پشتیبانی می‌کند و آن‌ها نیز به چپ چشم امید دوخته‌اند. برخی از این اتحادها آنقدر دیرینه و آشناست که هنگامی که به پایان خود می‌رسد، همانطور که مردم از تلاشی ازدواجی پس از یک عمر متحیر می‌شوند، چپ را نیز شگفت‌زده می‌کند.

## منافع عمومی

لیکن این همه را بسیاری در صفوف چپ، با سر فرو بردن در آب‌های عمیق سیاست مبتنی بر هویت، فراموش کرده‌اند. از دهه‌ی ۷۰، گرایشی روزافزون، چپ را در اساس ائتلافی از گروه‌ها و منافع اقلیت‌ها شمرده است: ائتلافی از زنان، اقلیت‌های نژادی، جنسیتی، گرایش‌ها و شیوه‌های زندگی در فرهنگ‌های گوناگون و نیز اقلیت‌های اقتصادی، که امروزه طبقه کارگر صنعتی و کارگران حرفه‌های سخت پیشین را نیز در بر می‌گیرند. فراگیر شدن این برداشت به آسانی قابل درک است، لیکن این گرایش خطرناک است، و البته نه فقط بدان سبب که جلب اکثریت مساوی با جمع‌بستن اقلیت‌ها نیست.

نخست باید یادآور شوم که گروه‌های مبتنی بر هویت، فقط به خود فکر می‌کنند. ائتلافی از این گروه‌ها که بر اساس مجموعه واحدی از اهداف یا ارزش‌های مشترک و همگانی متحد نشده باشند صرفاً وحدتی موردی است، مانند وحدت دولت‌هایی که چندگاهی در جنگ علیه دشمن مشترک متحد می‌شوند و پس از جنگ از هم می‌پاشند. باری، آن‌ها به عنوان گروه‌های مبتنی بر هویت، به چپ متعهد نیستند بلکه فقط هرجا بتوانند پشتیبانی از اهداف خود را طلب می‌کنند. مثلا آرمان رهایی زن، پیوند تنگاتنگی با چپ دارد و بی‌گمان از آغاز سوسیالیسم، حتا پیش از مارکس نیز، چنین بوده است. با این همه، از نظر تاریخی، جنبش حق رای زنان در بریتانیای پیش از ۱۹۱۴، جنبش هر سه حزب بود و چنان که می‌دانید نخستین زن نماینده پارلمان نیز یک محافظه‌کار بود.

دوم آن که، گذشته از عبارت‌پردازی‌های طرفداران سیاست مبتنی بر هویت، جنبش‌ها و سازمان‌های آن‌ها، پیش از کسب قدرت و به کار گرفتن قهر و قانون، فقط اقلیت‌ها را بسیج می‌کنند. شاید احساسات ملی جنبه‌ای همگانی داشته باشد اما تا آنجا که من می‌دانم تاکنون هیچگاه در کشورهای دموکراتیک، هیچ حزب ناسیونالیست جدایی‌خواه، اکثریت آرای حوزه انتخابی خود را به دست نیاورده است. (هرچند در پائیز ۱۹۹۵ اهالی کبک (در کانادا) به این اکثریت نزدیک شدند لیکن پس از همه‌پرسی، ناسیونالیست‌های آن ایالت در واقع محتاطانه از طلب‌کردن جدایی کامل از کانادا خودداری کردند). مقصودم آن نیست که جدایی از این طریق ناممکن است: نکته این‌جاست که تاکنون مطمئن‌ترین راه جدایی و کسب استقلال ملی، تقاضای برگزاری همه‌پرسی نبوده است مگر آن که پیش از آن، جدایی، به راه‌های دیگر، حاصل شده باشد.

این واقعیت دو دلیل عملی علیه سیاست مبتنی بر هویت به دست می‌دهد. یکی آن که بدون اجبار یا فشار بیرونی، در شرایط معمول، سیاست مبتنی بر هویت تقریباً هیچگاه نمی‌تواند بیش از اقلیتی از گروه مورد نظر خود را بسیج کند. هم از این رو تلاش‌هایی که برای شکل‌دادن به احزاب سیاسی جداگانه زنان شده راه چندان موثری برای بسیج آرای زنان نبوده است. دلیل دیگر این که مجبور کردن مردم به پذیرش یک، و فقط یک هویت، آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند و از این رهگذر حتی خود اقلیت‌ها را نیز به انزوا می‌کشاند.

بنابراین، متعهد کردن یک جنبش همگانی به درخواست‌های ویژه گروه‌های فشار اقلیت‌ها، که لزوماً خواست خود این اقلیت‌ها هم نیست، معنایی جز دردسر آفرینی ندارد. این امر در آمریکا بسیار آشکارتر است. در این کشور تبعیض مثبت به نفع برخی اقلیت‌ها و همچنین زیاده‌روی‌های خط مشی مبتنی بر چندگانگی فرهنگی، اکنون با واکنش‌های بسیار تند و حادی روبروست ـ در عین حال که مسائل اقلیت‌ها نیز همچنان پابرجاست.

امروزه سیاست مبتنی بر هویت، هم راست و هم چپ را به خود مشغول کرده است. متاسفانه خطر تلاشی و تنزل چپ به یک اتحاد صرف از اقلیت‌ها بسیار زیاد است، زیرا افول شعارهای بزرگ و کل‌نگرانه روشنگری، که در اساس شعارهای چپ بودند، چپ را از به دست دادن راهی روشن برای ساختن و پرداختن منافعی عمومی، در فراسوی مرزهای گروهی، محروم می‌کند.

تاد گیلتین، یکی از صاحب‌نظران چپ آمریکا، این مسئله را به نحو شگفت‌انگیزی در کتاب جدیدش، افول آرزوهای عمومی، بیان کرده است: «چپ اگر از دیدگاهی معقولانه صدای همه مردم نباشد پس چیست؟ ... اگر مردم همچون کلیتی واحد ظاهر نشوند و صرفاً به افراد یا دسته‌های جداگانه تقسیم شوند، چپ نیز دیگر وجود نخواهد داشت». ▣

**این مقاله اندکی کوتاه شده است.**

www.iran-archive.com

# پایان «سوسیالیسم واقعا موجود»

# به معنای پایان هومانیسم مارکس نیز هست؟

## دوازده تز

آلبرشت ولمر
برگردان: ا.ب

۱

هومانیسم مصطلح مارکس از چشم‌انداز تخیلی و پراتیک مارکس تفکیک‌ناپذیر است. این امر نه‌تنها در بارهٔ تئوری و پراتیک «سوسیالیسم واقعا موجود» مصداق دارد، بلکه در خصوص تعریف طیف وسیعی از مارکسیسم «غربی» و انگیزه‌های رهائی‌بخش آن نیز صادق است. میان چشم‌انداز تخیلی تئوری مارکس و پراتیک سرکوبگرایانهٔ سوسیالیسم واقعا موجود مسلما پیوستگی وجود دارد. از این روی، چنانچه فرض بر نجات انگیزهٔ انتقادی هومانیسم مارکس است، شکل نجات آنها هومانیسم مارکس نیست.

۲

من دوشکل اساسی هومانیسم مارکس را از یکدیگر باز می‌شناسم. شکل اول، قبل از هرچیز، در دست‌نوشته‌های اقتصادی ـ فلسفی مارکس بچشم می‌خورد؛ شکل دوم، بگونهٔ عبرت‌امیزی در مقالهٔ «در بارهٔ مسئلهٔ یهود».

اولین شکل هومانیسم مارکس حول مقولات کار، مالکیت خصوصی، از خودبیگانگی کارگر از محصول و فعالیت خود، تصاحب مجدد کار بیگانه‌شده از «نیروهای ماهوی» انسان «توسط انسان و برای انسان‌ها» از طریق رفع مالکیت خصوصی در کمونیسم متمرکز است.

«کمونیسم به مثابهٔ رفع مثبت مالکیت خصوصی و به منزلهٔ رفع از خودبیگانگی انسان، تملک واقعی ذات انسانی توسط انسان و برای انسان است؛ از این روی، بازگشت انسان به عنوان موجودی اجتماعی به خویش، یعنی انسانی شدن انسان است؛ بازگشتی کامل و آگاهانه در حیطهٔ ثروت تکاملی که تا امروز وجود دارد. کمونیسم به عنوان ناتورالیسم کمال‌یافته، هومانیسم است و به عنوان هومانیسم کمال‌یافته، ناتورالیسم؛ کمونیسم انحلال حقیقی تخاصم انسان و طبیعت، انسان با انسان است؛ انحلال حقیقی ستیز میان وجود و ذات، میان شیئیت‌یافتگی و اثبات وجود خود، میان آزادی و ضرورت، میان فرد و نوع بشر است. کمونیسم معمای حل‌شدهٔ تاریخ است و خود را به عنوان این راه حل می‌شناسد».

اولین شکل هومانیسم مارکس، در عین حال، متضمن هستهٔ ایجابی نقد متاخر ـ یا نطفهٔ ایجابی ـ اقتصاد سیاسی مارکس است. برعکس، دومین شکل هومانیسم مارکس حول نقد مارکس از دولت بورژوائی، یعنی انتقاد از انشقاق اتباع دولت مدرن به بورژوازی آزمند و شهروند مجرد است. در این جا نیازی به ذکر نقل قول در رابطه با شکل دوم نیست. تردیدی نیست که هر دو شکل بنیادین هومانیسم مارکس پیوند تنگاتنگی با یکدیگر دارند. مشکل هومانیسم مارکس به تحقیق در ارتباط درونی هر دو شکل اساسی آن نهفته است.

۳

عامل پیوند هردو شکل بنیادین هومانیسم مارکس در انتقاد رادیکال آن از الگوی «آزادی منفی» است. این الگو، به موجب تحلیل هگل، موسس جامعهٔ مدرن بورژوائی و در نتیجه، دولت مدرن است، به لحاظ اقتصادی، این انتقاد از شکل تولید سرمایه‌داری کالایی است، به لحاظ حقوقی ـ سیاسی، نقد شالودهٔ دولت، یعنی روند نهادین یابی حقوق برابر و همگانی انسان‌ها. مارکس ساختار ارتباط هگلی میان این دو شئون جامعهٔ مدرن ـ مالکیت خصوصی و حقوق بشر ـ را واژگون ساخت؛ در حالی که هگل لحظهٔ از خودبیگانگی یا انشقاق معنوی اخلاق اجتماعی را در نهاد مالکیت خصوصی و، از این روی، در شکل سرمایه‌داری تولید کالائی به عنوان بهای ضروری روند نهادین شدن شکل پسا ـ سنتی آزادی ارج می‌گذارد. مارکس روند نهادین شدن حقوق بشر را تنها بازتاب حقوقی اساس ساختار اقتصادی ازخود بیگانه تلقی می‌کند: این انشقاق تمامیت اخلاقی، ـ به زعم هگل ـ ظاهر نیست که الغا می‌شود. باید توجه داشت که انشقاق انسان‌ها در جامعهٔ بورژوائی در اخلاقیات انضمامی دولت ارتقا و حفظ شده است. این بیشتر اخلاقیات دولت مدرن ادعائی هگل است که خود به عنوان ظاهر به نظر می‌رسد؛ ظاهری که غیراخلاقیات روابط اجتماعی انسان‌ها را مکتوم نگاه می‌دارد که در سرمایه‌داری توسط شالودهٔ اقتصادی تعیین می‌شود. این، به عبارتی، واژگون ساختن رابطهٔ «زیربنا» و «روبنا»، یعنی رابطهٔ واقعیت و ظاهر است.

۴

ولیکن مارکس، به دلیل بنیاد اپراسیون مجرد تئوری‌اش، به ناچار از ملاحضات اساسی هگل عقب ماند. این ملاحضات را می‌توان، به ضرس قاطع، از کل رابطهٔ سئوال‌برانگیز فلسفهٔ هگل تفکیک کرد. چنان که می‌دانیم، تئوری دمکراسی مدرن جائی در فلسفهٔ هگل ندارد. نظر پایه‌ای هگل دایر بر این که تنها اخلاق اجتماعی بر بستر رهائی افراد در جامعهٔ مدرن می‌تواند حافظ رابطهٔ انسان‌ها با یکدیگر باشد، از این روی، لحظه‌ای از «انشقاق»، یعنی آزادی منفی همگانی است چون به گونهٔ نهادینی در ساختار بنیادین جامعه استحکام یافته است. رابطهٔ انشقاق و آشتی با یکدیگر رابطه‌ای است متشنج. هیچ اتوپی آشتی دهندهٔ رادیکالی، یعنی اخلاقیات جمعی که بار دیگر بلاواسطه شده است، دیگر قادر به رفع آن نیست. هرگونه تلاش تاریخی ـ در معنای هگلی الغا ـ دائر بر الغا رابطهٔ پرکشاقوس آزادی فردی و آزادی جمعی در جهان مدرن، در تصادم با این واقعیت مسلم به عقب پرتاب خواهد شد. در عوض می‌توان گفت که آزادی معقول در جهان مدرن، یعنی آزادی جمعی تنها بر بنیاد رهاسازی انشقاق‌ها، ناهماهنگی‌ها و احتمالات ممکن است. خواه قضیهٔ پیامدهای «منقسم کننده» حقوق آزادی منفی، مناسبات پرکشاقوس اقتصاد بازار و دمکراسی باشد؛ خواه وجوه متضاد رقابت اقتصادی، فرهنگی یا سیاسی؛ و یا لحظه‌ای موقتی و احتمالی در حل منازعات عمیق اخلاقی، قضائی یا سیاسی. این خصلت ممیزهٔ گریزناپذیر سلبیت جامعهٔ مدرن است. تلاش در رفع تاریخی این سلبیت در شکل مجدد بی‌واسطهٔ جمعی، یعنی شکل کمونیستی اخلاق اجتماعی، فقط به بهای نابودی آزادی فردی و جمعی ممکن است. این آن درس غم‌انگیزی است که باید از فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود» فراگرفت.

۵

مقصود هگل از اقتصاد فیگور الغا نه به لحاظ تاریخی ـ زمانی، بلکه امری مجرد است؛ دولت مدرن واقعیت‌آموزه اخلاق اجتماعی است. چنین می‌نماید که مارکس جوان هنگامی که در مخالفت با نظر هگل ـ در نقد دو دولت حق هگل ـ تاکید کرد « حقیقت تمام اشکال دولتی دمکراسی است و از این روی، مادامی که دمکراتیک نیستند، غیرحقیقی‌اند»، بازی ساده‌ای در مقابل این تز داشت. مارکس می‌گوید: «رابطهٔ دمکراسی با سایر دیگر اشکال دولت مثل رابطه‌اش با کتاب عهد عتیق است». مارکس با جرح و تعدیل‌های متوالی کوشش کرد دمکراسی را به منزلهٔ نفوذ واقعیت تعیین سرنوشت مشترک در کل عرصه‌های زندگی اجتماعی از اشکال ساز سیاسی جامعه تفکیک کند. در این اشکال «اساسی حقوق سیاسی» به عنوان امری متعارض با «هستی زمینی زندگی خلق» به مثابهٔ گستره‌ای شبه مذهبی است. این آن درون‌مایه‌ای بود که پیگیری آن بر علیه هگل ـ ارجحیت داشت. این درون‌مایه عاقبت در زیر بار تحلیل سر مدفون شد: به موجب این تحلیل؛ این امر، در نهایت، خودبخود انجام خواهد شد. نتیجهٔ رابطهٔ کج و معوج انطباق تولید کالائی سرمایه‌داری با دمکراسی محض صوری بود. این امر بر کل سنت تفکر مارکس بشدت سنگینی می‌کند. بالاخره این سئوال که کدام شکل از دمکراسی، جوهری است و در مقایسه با دمکراسی صوری، واقعی و بر آن تقدم دارد، صرفا بخاطر عملکرد واژگونی نامبردهٔ سابق (روبنا ـ زیربنا)، یعنی صرفا بدلیل جبر مفاهیم استراتژیک آن، دشوار به‌نظر رسید؛ تنها باید زیربنا را واژگون ساخت و بس. در این‌جا، پیشاپیش واگرائی سنگینی میان ادعای تخیلی و سیاست عملی تعیین شده بود: قلمروی آزادی لاجرم می‌بایست به چشم‌اندازهای تجریدی ـ تخیلی، و تحقق آن به کابوس واقعی ـ سوسیالیستی مبدل شود.

۶

نه مارکس و نه هگل، هیچ‌کدام درک و برداشت درستی از مشکل دمکراسی نداشتند: تناقض هر دو معرف ارائهٔ گزینه‌ای اشتباه است. این احتمالا تصادفی نیست، چون – مارکس و هگل – هر دو فاقد تجربهٔ تاریخی زندگی در اشکال دمکراتیک بودند. به‌همین خاطر تناقض مارکس و هگل بیانگر تناقض اپوزیسیون «راست» و «چپ» اروپا و ویژگی سنت سیاسی قارهٔ اروپاست که امروز نیز همچنان از بستر مشترک شکل زندگی لیبرال و دمکرات محروم است. من با تکیه بر مفهومی هگلی، مایلم در خصوص «اخلاقیات دمکراتیک» حرف بزنم. چنین مفهومی نه می‌توانست در تئوری هگل جای داشته باشد و نه در تئوری مارکس. زیرا در برداشت‌های مفهوم دمکراسی ریشه‌ای مارکس را با «اخلاقیات جوهری» محافظه کارانهٔ هگل گره می‌زند. در آثار الکسی توکویل می‌توان به اشاراتی مبنی بر چگونگی درک چنی مفهومی از «اخلاقیات دمکراتیک» دست یافت.

۷

اثر توکویل ـ «دمکراسی در آمریکا» ـ را می‌توان به عنوان نقطهٔ قرینهٔ تئوری دمکراسی فلسفهٔ حق هگل نامید. (در این‌جا این نکته مهم نیست که درک توکویل از دمکراسی با مفهوم دمکراسی هگل و مارکس فرق دارد و او دمکراسی را به معنای اطلاق خصایل گرایشات آزادی‌خواهانهٔ جوامع پسا انقلابی به کار می‌برد) مشکل اساسی رهیافت توکویل همان مشکل هگل است؛ در جامعهٔ برابرخواه بورژوائی، که توکویل و هگل هر دو، آن را به عنوان نتیجهٔ بازگشت‌ناپذیر انقلابات بورژوائی دانستند، چگونه می‌توان ـ به‌مفهوم حقوقی ـ آزادی نایل شد و رهائی فرد را ـ که مالا به معنای اتمیزه شدن آن بود ـ در شکل تازه‌ای از همبستگی اجتماعی و حق تعیین سرنوشت عمومی، خلاصه، در شکل نوین اخلاقیات جمعی ارتقا داد. توکویل مانند هگل، سرخورده از روند و نتایج انقلاب فرانسه، به جهان نو چشم دوخت. او اینجا با قانون اساسی آزادی روبرو شد؛ قانونی که اصول جهانشمول و آزادی‌خواهانهٔ انقلاب فرانسه را با اصول متعارف، سنت‌ها و آداب خودگردانی فدرال و محلی درهم آمیخته بود و همان‌سان بر بحث علنی مسائل سیاسی مشتمل بود که بر مشارکت همگانی در تنظیم امورات عمومی. دمکراسی، ـ نه به مفهومی که توکویل استنباط می‌کند، بلکه به مفهوم حق تعیین سرنوشت جمعی و آزادانهٔ خود ـ در این‌جا (آمریکا) در بازتابهای اخلاقی، احساسی و انباشت درازمدت دانش شهروندان ریشه دوانیده بود. در ضمن انقلاب از پائین و به نحو خلاقی به کل جامعه تسری یافت و از این طریق به «Constitutio Libertatis» راه برد. انقلاب فرانسه به دلیل محرومیت دگرگون‌سازی جمهوری‌خواهانهٔ دستگاه دولتی از میدان اشکال دمکراتیک زندگی در دستیابی به این مهم کامیاب نبود. اشکال انقلاب فرانسه ـ این اشکال تمام دول بزرگ اروپائی در آن زمان بود ـ فقدان بستری مناسب برای اخلاقیات دمکراتیک بود تا انقلاب بتواند بر آن بستر مبانی خود را با تجارب، نهادها و روال‌های زندگی روزمره گره بزند.

غرض من در این‌جا آرمانی جلوه دادن دمکراسی آمریکائی و بالاخص دمکراسی امروز آن نیست. هرچند من آنتی ـ آمریکانیسم سنتی چپ‌های اروپائی را دلیل نابینائی آنها در دیدن اهمیت مسئلهٔ دمکراسی می‌دانم. منظور من آن گزینهٔ ذهنی است که تحلیل توکویل کارگشای آن است. توکویل درک روشنی از آزادی جمعی، یعنی «اخلاقیات دمکراتیک» دارد. او ضمنا مثل هگل ـ رابطهٔ پرکشاقوس گرایشات اتمیستی جامعهٔ برابرخواه بورژوائی را که رهائی افراد در آن عین رهائی مالکیت خصوصی بود، و هر شکل ممکن آزادی جمعی در جهان مدرن را به رسمیت می‌شناسد. توکویل با ارائهٔ گزارشی تجربی، سایه‌روشن‌های دمکراسی را به‌یکسان جلوه داد؛ هرچند دمکراسی آمریکائی در مقایسه با کلیهٔ گزینه‌های اشکال سازمان سیاسی مدرن، پیشرفت تاریخی به‌نظر می‌رسد. زیرا، برای اولین بار در دمکراسی آمریکاست که گسست ریشه‌ای مدرن از سنت به رهیافت اختراع، ممارست و روند آزمون انضمامی قانون اساسی آزادی جهان مدرن تبدیل شد. و آزادی این‌جا هر دو معنی است: پاسداری از آزادی «منفی» به مفهوم حقوق اساسی و خدشه‌ناپذیر پیگیری سعادت شخصی خود، و آزادی عمومی، جمعی تعیین زندگی دمکراتیک و مشترک.

۸

هابرماس از پیشگوئی پیشین هگل، مبنی بر رابطهٔ پرکشاقوس و بحرانی متمم ـ کامل کنندهٔ آزادی «منفی» و آزادی «مثبت»، آزادی فردی و سیاسی در جامعهٔ مدرن، صورت‌بندی تازه‌ای به منزلهٔ رابطهٔ کامل کنندهٔ سیستم و جهان زندگی ارائه کرد. همچنین شکل تشکلات سیستمی ـ نظیر تاسیس یافتن حق مجرد در فلسفهٔ هگل ـ نفی خاص اشکال مراودهٔ ارتباطی، نفی «اخلاقیات جمعی» را در خود مستتر دارد. موجه بودن ساختارهای سیستمی ـ بازار و دیوان‌سالاری ـ از دیدگاه جهان زندگی ـ در شایستگی هدایت آنها است. هیچ نوع سازماندهی ارتباطی دیگری نمی‌تواند به این دست پیدا کند. ساختارهای سیستمی، از سوئی به علت دینامیسم درونی خود، اشکال مراودات عمومی را تهدید می‌کنند و از این روی، برای دمکراسی خطرناک هستند. از دیدگاه ثنویت سیستم / جهان زندگی ، پرسش «تحقق سوسیالیسم چگونه ممکن است؟» به پرسش «مهار و کنترل دمکراتیک ساختارهای سیستم ـ بازار و دیوان‌سالاری ـ چگونه امکان دارد؟» تغییر می‌کند. هابرماس در پاسخی قانع‌کننده به این پرسش می‌گوید مهار و کنترل ساختارهای سیستمی تنها از طریق گسترش و تعمیق ریشه‌های رویکردها و موسسات دمکراتیک ممکن است. بدین سان، تعارض قدیمی مارکسیستی دمکراسی صوری و دمکراسی واقعی در شکل تازه‌ای بروز می‌کند. در اصل تفاوت بر سر جایگزینی دمکراسی جوهری ـ از طریق الغا مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ـ به جای دمکراسی صوری نیست. اصل مطلب در توسعه و ریشه‌ای‌تر کردن دمکراسی از طریق رسوب آن در تمام روندها، عادات و اشکال فعالیت دمکراتیک و ،از این طریق، تحول دمکراس «صوری» به «جوهری» است. موضوع نه اختراع و نهادین شدن دمکراسی «بلاواسطه»، نه حذف نهادهای دمکراتیک، نه نابودی دولت است. قضیه، بیشتر برقراری ارتباط متقابل خلاقانه ـ کامل کنندهٔ دمکراسی صوری و غیر صوری، میان اشکال نهادین و غیرنهادین پراتیک دمکراتیک است. در ضمن مفهوم «پراتیک دمکراتیک» در این‌جا، شمول بر استعداد یا حسن‌نیت شرکت‌کنندگان است در هر شرایط ویژه‌ای بر بستر هر متن مفروضی خلاقانه و به گونهٔ آزمایش و خطا، به راه‌حل‌های متناسب با اوضاع و با اشکال کنش مشترک دست پیدا کنند. علاوه بر این، در مفهوم دمکراسی صوری یا فرمال ایهامی نهفته است که اغلب از آن غفلت می‌شود: این مفهوم از طرفی می‌تواند به معنای شکلی از دمکراسی باشد که صرفا در عرصهٔ نهادهای صوری واقعی است. در چنین حالتی دمکراسی «جوهری» بر خلاف دمکراسی «صوری»، دمکراسی زندگی جامعه خواهد بود، یعنی عادات، بازتاب‌ها و احساسات افراد واقعیت موثر غیرصوری یافته است. آماج مقولهٔ «اخلاقیات دمکراتیک» نیز، همانطور که به آن اشاره کردم، دقیقا همین است. البته منظور از مفهوم دمکراسی صوری، از سوی دیگر، همچنین می‌تواند شکلی از دمکراسی باشد که بر ارج نهادن بر اصول حقوقی و آزادی فرمال ـ عام، مبتنی است. در چنین حالتی، تحت لوای دمکراسی «جوهری» تنها می‌توان شکلی از دمکراسی را استنباط کرد که در آن اعتبار مبانی حقوقی ـ و آزادی لیبرالی، از مفاد جوهری محتوای ارادهٔ همگانی یا ارادهٔ «خلق» اطاعت کند که عقلانی فرض می‌شوند. این تنها به شکل یک دیکتاتوری یا سیستم استبدادی ممکن است و منشا آن همین مفهوم دمکراسی است. درسی که ما در خلال این دوران فرا گرفته‌ایم، این است که تجربه نیز همین را به ما می‌گوید.

تحقق دمکراسی جوهری، در چنین حالتی، هم به معنای محو آزادی فردی و هم آزادی عمومی، یعنی آزادی جمعی است. ایهامی که به آن اشاره کردم در دو معنائی بودن خود هومانیسم مارکس ریشه دارد. این دو معنائی در اعماق مفهوم این هومانیسم نهفته است؛ این مفهوم حاوی تفکیک ضروری مقولات برای گریز از این دومعنائی نیست.

۹

اگر ملاحضات من تاکنون درست باشند، پس دست کم توجیه ساختارهای سازماندهی سیستمی، از طریق، «شایستگی هدایت» اقتصاد بازار کامل نیست. از این روی، شایستگی ادارهٔ بازار ـ پول رسانهٔ معرفهٔ هدایت بازار است ـ دست کم می‌بایست به زمینهٔ ایجابی ارجاع داده می‌شد که بر پایهٔ آن ابتدا برتری برخی معیارها ملموس می‌شوند. در نهایت برتری اقتصاد بازار بر اقتصاد برنامه‌ای به این علت نیست که در صورت موقعیت مناسب ـ شالودهٔ مادی نهادین‌یابی «آزادی منفی»، یعنی آزادی را می‌آفریند؛ به افراد یا گروهی از افراد امکان می‌دهد به دنبال همای سعادت خود بروند: اجمالا می‌توان گفت که بدون پول و بازار ـ و بلافاصله باید اضافه کرد، بالاخص بدون حداقل مالکیتی در فراخور مقام انسان ـ هیچگونه انتخاب و آزادی عملی در جهت تعقیب سعادت خود، زندگی نیک مطمح نظر خود، امکان ندارد. ارتباط میان مالکیت خصوصی و حقوق بشر نیز دقیقا در همین نکته است. دید هگل نیز همین است. بنابراین اگر بدون نهادین شدن آزادی، «منفی» همگانی و برابر در جهان مدرن آزادی عمومی و جمعی نیز نتواند وجود داشته باشد، چه بسا میان مالکیت خصوصی و آزادی نه تنها یک رابطهٔ پرکشاقوس، بلکه رابطهٔ بنیادسازی برقرار است. به هرحال تئوریسین‌های لیبرال بزرگی نظیر توکویل و جان استوارت میل از همین دید به مسئله نگاه کردند. آنها دست کم در صراحت صورتبندی مسئله یک سرو گردن از مارکس بالاتر بودند.

نکته‌ای که مارکس بر آن تئوریسین‌های لیبرال برتری داشت، به عبارتی، قطب دیگر ارتباط اقتصاد بازار و جهان زندگی است: در این‌جا مراد از بازار و پول شالودهٔ آزادی فردی نیست، بلکه خطر اقتصاد بازار سرمایه‌داری است که آزادی فردی و عمومی را تهدید می‌کند، ـ در خصوص تهدید شالوده‌های زندگی طبیعی حرفی نمی‌زنم. بنابراین قضیهٔ برتری قابلیت هدایت بازار نیست، بلکه وجود لحظهٔ کوری در بازار است که با رفاه عمومی در تعارض است. به عبارتی، موضوع لزوم مهار و کنترل آن است. بازار، از جهتی، هم بعد ایجابی دارد و ،از جهتی دیگر، به لحاظ ایجابی کور است و به کنترل دمکراتیک نیاز دارد. از این روی، یک بار دیگر جنبهٔ دیگری از آن رابطهٔ پرکشاقوش و مکمل میان آزادی «منفی» و آزادی «عمومی» در جهان مدرن هویدا می‌شود که قبلا به آن اشاره کردم.

۱۰

ادعای من این بود که دینامیسم بازار سرمایه‌داری را نه از طریق محو آن، بلکه از طریق فعال کردن نهادها، روی‌کردها و سنن دمکراتیک می‌توان رام و مهار کرد. ولیکن این سئوال به قوت خود باقی است آیا و چگونه می‌توان پروژهٔ سوسیالیستی ـ یا هستهٔ اصیل پروژهٔ سوسیالیستی ـ را در چشم‌اندازی که این‌جا مطرح شد، ارتقا داد و حفظ کرد؟ لیکن اگر توجه کنیم می‌بینیم که آن پروژه هم‌اکنون در این چشم‌انداز رفع و حفظ شده است. زیرا یکی از اهداف مرکزی سنت سوسیالیستی همیشه کنترل اجتماعی انسجام بازتولید اقتصاد جامعه بوده است. مادامی که نتوان این هدف را در مفاهیم اقتصاد برنامه‌ریزی سوسیالیستی بیان کرد ـ و این به راستی ممکن نیست ـ به‌همین خاطر، دمکراسی به خودی خود به سرلوحهٔ واقعی برنامهٔ ممکن سوسیالیستی بدل خواهد شد.

بدیهی است که برنامهٔ سوسیالیستی در آموزهٔ کنترل دمکراتیک اقتصادی خلاصه نمی‌شود. از رئوس دیگر این برنامه ـ تنها به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنم ـ عدالت اجتماعی، تامین اجتماعی، برابری در فرصت‌های اجتماعی، حداقل حقوق اجتماعی، و از جمله حق برخورداری از شرایط کار انسانی است. ولی این نکات برنامهٔ سوسیالیستی مدتهاست که در مباحث سیاسی شرکت دارند و بعضی نیز در واقعیت اجتماعی جوامع سرمایه‌داری رسوب کرده‌اند. از نقطه‌نظر تحقق برخی از اهداف سوسیالیستی، اشکال سازماندهی لیبرال و دمکراتیک جوامع سرمایه‌داری برتری خود را در مصاف با به اصطلاح جوامع سوسیالیستی به اثبات رسانده است. از این لحاظ میل دارم ادعا کنم که هستهٔ اصیل برنامهٔ سوسیالیستی تنها در چهارچوب برنامه‌ای دمکراتیک است که می‌توان به حیات خود ادامه دهد. و این به این معناست که در لوای مفاهیمی همچون «دمکراسی» و «سوسیالیسم» مفهوم دمکراسی به اصل راهنما بدل شده است یا باید بدل شود. گمان کنم درس مثبتی که چپ‌ها از فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود» باید فرابگیرند، همین نکته است.

۱۱

اکنون یکبار دیگر به هومانیسم مارکس، بعبارتی دقیق‌تر، به مقالهٔ مارکس، «در بارهٔ مسئلهٔ یهود» باز می‌گردم. من تاکنون در تزهایم به شکل سربسته‌ای بر علیه انتقاد ریشه‌ای مارکس از آموزه‌های انقلابی حقوق بشر بحث و جدل کردم. در پایان بخش اول این مقاله می‌خوانیم: «تنها زمانی که فرد واقعا شهروندی مجرد را فراچنگ آورد و به عنوان فرد انسانی در زندگی تجربی‌اش، در کار فردی‌اش، نوع بشر شده باشد، تنها زمانی که انسان نیروهای واقعی خود را به عنوان نیروهای اجتماعی دانسته و سازماندهی کند و ،از این روی، دیگر نقد اجتماعی را در هیئت نیروهای سیاسی از خود جدا نداند، تنها آنگاه رهائی انسان تحقق کامل یافته است». در رابطه با این عبارت بزرگ و ـ کاملا دو پهلو ـ مایلم رابطهٔ دورادور خود را با هومانیسم مارکس، چنان‌که از تزهای من در بالا استنباط می‌شود، یکبار دیگر روشن کنم: تبلور دو معنائی عبارت بالا را هم می‌توان در معنای چشم‌انداز پیشنهادی تزهای من و هم به مفهوم مارکسیستی راست آئین قرائت کرد. بافت تئوری مارکس به تاویل آخری قرابت بیشتری دارد، حتی اگر خود را به بافت نوشته‌های اولیهٔ مارکس محدود کرد ـ یعنی به هومانیسم مارکسی که، به عبارتی، هنوز توسط خصایل عینی‌گرایانه و سیانتیستی تئوری متاخر وی مسخ نشده است ـ در این عبارت، به هیچ روی، نمی‌توان هستهٔ مفهوم برداشت آزادی را کشف کرد که به لحاظ تاریخی فراخور جهان مدرن است. ایضا باید برای کشف هستهٔ چنین مفهومی این عبارت را از متن فلسفی آن جدا کرد و از چشم‌انداز سیاسی ـ فلسفی به آن نگاه کرد که برای مارکس کاملا بیگانه است.

ادامه در صفحه۶

www.iran-archive.com

# سومین کنگره «اتحاد فدائیان خلق ایران»

نشریه اتحاد کار در شماره اخیر خویش گزارش سومین کنگره این سازمان را انتشار داد. در این کنگره موضوعات زیر مورد بحث قرار گرفت:

نقد عملکرد رهبری این سازمان، گزارش سیاسی و اوضاع سیاسی و وظایف ما، سیاست‌های ائتلافی (ائتلاف و اتحاد عمل‌ها)، بحران چپ، اساسنامه سازمان، مسائل زنان، درباره خط مشی و در هر یک از موارد اسناد با قرارهایی به تصویب رسید.

## «اوضاع سیاسی»

بنا بر گزارش نشریه اتحاد کار، مهمترین موضوع مورد بحث این کنگره، مساله اوضاع سیاسی و وظایف ما در شرایط حاضر بود. در این رابطه دو سند یکی از طرف کمیته مرکزی این سازمان تحت عنوان «اوضاع سیاسی و وظایف ما» و دیگری توسط تعدادی از اعضا تحت عنوان «وظایف ما در شرایط کنونی» به کنگره ارائه گردید. در هر دو سند اهمیت تحولات یکساله اخیر مورد تاکید قرار گرفته ولی راجع به دامنه تاثیرات جامعه و اتخاذ سیاست‌ها و شعارهای مشخص با یکدیگر تمایزاتی داشته‌اند. در بخش‌هایی از سند اول (اوضاع سیاسی) آمده است:

۱ - جامعه ما، امروز به مرحله جدیدی از تحولات خود، پای گذاشته است. برای اولین بار در حیات جمهوری اسلامی، توازن قوای جدیدی بین حکومت و مردم ایجاد شده است. این تعادل به نفع مردم و گسترش نفوذ و نقش آنها در تعیین مسیر جامعه، در حال تغییر است. نقطه بارز بروز تحول جدید، انتخابات دوم خرداد و نتایج حاصله از آن بود.

...

۸ - امروز در جامعه ما تضاد مردم با استبداد مذهبی به مثابه عامل اصلی فلاکت اقتصادی و اختناق سیاسی در جامعه، برجسته‌تر از همیشه شده است. شعارهای تاکتیکی ما، در عرصه‌های مختلف باید متوجه تعمیق این تضاد و خواست حقوق دمکراتیک و آزادی‌های مردم در تمامی سطوح جامعه باشد.

تناقض بین جمهوریت و ولایت، در جمهوری اسلامی امری جدیدی نیست. این تناقض از همان بدو موجودیت این رژیم، وجود داشته و ذاتی آن است. اما آنچه که پرداختن به این مساله و طرح شعارهای مشخص در مبارزه بین خواست جمهوریت از سوی مردم و دفاع رژیم از ولایت از سوی دیگر را، ضروری ساخته است، تاکید یکپارچه مردم بر تفوق بخشیدن به جمهوریت، برای مقابله با ولایت بعد از رویداد دوم خرداد می‌باشد. این تناقض در بالا نیست که به صراحت خود را نشان می‌دهد، بلکه در تمامی سطوح جامعه از محله تا کل کشور، سیستم انتصابی حاکم، حی و حاضر است. مردم در سطح کل کشور خواستار تغییر این سیستم‌اند. امروز در عین مبارزه با تلاش خاتمی برای حفظ چارچوب جمهوری اسلامی، نوک تیز حمله متوجه ولایت فقیه، سرمنشا تمامی مقامات غیر انتخابی است.

در بخش‌هایی از سند دوم (وظایف ما) آمده:

۱ - در شرایط متحول کنونی در ایران که حرکت‌های فراگیر و وسیع توده‌ای مشخصه اصلی آن است، وجوه عمده بحران در رژیم سرمایه‌داری - مذهبی جمهوری اسلامی دیگر به تضاد جناح‌های آن بر سر تصاحب سهم بیشتر در قدرت حکومتی و غارت همه جانبه امکانات جامعه محدود نمی‌شود، بلکه چگونگی ساختار حکومت، مهار جنبش توده‌ای و ادامه حکومت ولایت در مقابل حرکت رو به رشدی که سازمانیابی و تداوم آن می‌تواند کلیت نظام را به مخاطره اندازد، به موضوع اصلی درگیری‌ها بدل شده و تضاد جناح‌ها را باز هم تعمیق داده است.

۲ - انتخابات دوم خرداد، تحقق اراده اعتراضی توده‌هایی است که قصد داشتند به دو دهه حاکمیت جمهوری اسلامی «نه» بگویند. (...) برخورد اصولی با این تحول اولا باور داشتن به روحیه و جهت حرکت جدید مبارزه مردم در مقیاسی گسترده و تقویت چنین روندی است، و دوماً جلوگیری از توهم بخشی از مردم نسبت به شعارهای تبلیغی جناح خاتمی است که خواسته‌های مبارزه مردم را در خدمت منافع خودغرضانه شریعت جمهوری اسلامی به کار گیرد.

پس از مباحثات هیچیک از دو سند فوق قادر نگردید ۵۰ درصد آرا کنگره را جلب نماید.

نکاتی که در نقد سند ۱ اوضاع سیاسی مطرح می‌گردید از جمله این بود که ظرفیت رژیم برای انجام رفرم خیلی محدود است و بنابراین به مسئله توهم‌پراکنی جناح خاتمی توجه کافی نکرده است، به شعارهای مستقل اقشار مختلف بهای لازم را نداده و تفاوت خواست‌های آنها را در نظر نگرفته است، شعار تمرکز حمله علیه ولایت فقیه حالا دیگر بسیج‌گر نیست و باید مطالبات دیگری را برای بسیج نیروها طرح کرد (...).

مواردی که در نقد سند وظایف ما مطرح می‌گردید از جمله آن بود که این قطعنامه سیاست مشخصی در بر ندارد، تحلیل روشنی از درگیری اصلی درون جناح‌های رژیم ارائه نمی‌دهد و جهت اصلی ضربه و مبارزه را که بایستی جناح ولایت فقیه باشد، مشخص نمی‌کند و برخی جاها تصویر غلو آمیز از حرکت‌های جامعه ارائه می‌کند و ...

پس از مباحثات فوق کمیسیونی انتخاب گردید و سند جدیدی بر مبنای نقاط مشترک دو سند فوق تنظیم نمود که به تصویب رسید.

در بخش‌هایی از این سند آمده است:

از کنگره دوم تاکنون، جامعه ما دستخوش تحولات مهمی شده است. حوادث و رخدادهای سیاسی با شتاب ویژه‌ای سیمای جامعه ما را دگرگون ساخته‌اند. شاخص اصلی تحولات دو سال گذشته، رویداد دوم خرداد و پیامدهای آن است.

۱ - انتخابات دوم خرداد نقطه عطفی در حیات سیاسی جامعه ما و در توازن قوای مابین مردم و حکومت و تغییر تعادل جناح‌های درونی رژیم بود.

(...)

۴ - رای مردم به خاتمی، نه توهم آنان به او و شعارهایش، بلکه در کلیت آن، رای «نه» به وضعیت موجود و جناح قدرتمند حکومت بود.

۵ - جناح خامنه‌ای - بازار که هم اکنون نیز قدرت فائقه را در جمهوری اسلامی دارد، مخالف هرگونه اصلاح و تغییری در وضعیت سیاسی موجود، و در صدد تشدید هرچه بیشتر سرکوب و اختناق در جامعه می‌باشد. این جناح، آماج وسیع‌ترین اعتراضات و مبارزات توده‌های مردم قرار دارد.

۶ - جناح خاتمی که هم‌اکنون قوه مجریه را در دست دارد، حفظ نظام و بقا حکومت را در پاره‌ای اصلاحات سیاسی جستجو می‌کند و بر آن است که تحت عنوان «توسعه سیاسی»، «قانون‌گرایی» و «جامعه مدنی» تغییراتی جزیی را در ساختار سیاسی حکومت در چارچوب قانون اساسی بوجود بیاورد.

در این شرایط چگونگی ساختار حکومت، چگونگی مقابله با جنبش توده‌ای، و آینده حکومت به موضوع اصلی درگیری‌ها مبدل شده و تضاد جناح‌ها را تعمیق بیشتر داده است.

رشد مبارزه مردم که هدف نفی حکومت مذهبی را در چشم‌انداز خود دارد، از چارچوب محدود به وعده‌های خاتمی فراتر خواهد رفت.

۷ - تشدید تضادهای درونی حکومت و رشد مبارزات مردم در شرایط بعد از دوم خرداد، وضعیت ناپایداری را در جامعه ایجاد کرده است که در آن مردم در موقعیت بهتر و رژیم در وضعیت ضعیف‌تری نسبت به گذشته قرار گرفته‌اند.

۸ - در شرایط حاضر در مبارزه علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی، در عین افشای تلاش‌های خاتمی برای حفظ چارچوب رژیم، نوک تیز حمله ما متوجه ولایت فقیه (جناح خامنه‌ای - بازار) است.

۹ - مبارزه برای رفرم نه تنها مغایرتی با مبارزه برای سرنگونی رژیم ندارد، بلکه در خدمت این هدف نیز قرار دارد.

## اتحاد، ائتلاف، همکاری

در رابطه با سیاست این سازمان در قبال دیگر نیروهای سیاسی قطعنامه‌ای در کنگره به تصویب رسید. در این قطعنامه آمده است:

برای تقویت صفوف نیروهای مدافع سوسیالیسم، برای گشودن چشم‌انداز یک آلترناتیو دمکراتیک در مقابل رژیم جمهوری اسلامی و توسعه مبارزات جاری مردم علیه آن، سیاست ما در همکاری با سایر نیروهای سیاسی، سه عرصه زیر را در بر می‌گیرد:

۱ - همکاری و همگرایی نزدیک و هدفمندتر نیروهای طرفدار سوسیالیسم و مدافع منافع اکثریت مردم یعنی کارگران و زحمتکشان، بر اساس خطوط کلی برنامه‌ای، با هدف رسیدن به یک جنبش فراگیر سوسیالیستی در ایران، جهت‌گیری جنبش چپ رادیکال در این راستا می‌تواند نقش قاطعی در تحولات سیاسی به نفع مردم ایران ایفا نماید.

این روند همکاری و همگرایی می‌تواند کلیه سازمان‌ها، محافل و عناصر طرفدار سوسیالیسم را در بر بگیرد و برای پیشبرد آن می‌توان از روش‌ها و طرق مختلفی از جمله برگزاری سمینارها، کنفرانس‌ها، ایجاد بولتن‌های بحث مشترک و ... در عین تشدید همکاری‌ها و مراودات متقابل استفاده کرد.

۲ - تلاش برای دستیابی به ائتلاف وسیعی از نیروهای چپ، مترقی و دمکراتیک اعم از احزاب، سازمان‌ها، محافل و شخصیت‌ها، با هدف ایجاد جبهه‌ای دمکراتیک، برای جهت دادن به مبارزات مردم برای:

- سرنگونی جمهوری اسلامی
- استقرار یک دولت موقت انقلابی
- فراخوان مجلس مؤسسان منتخب مردم برای تصمیم‌گیری در مورد قانون اساسی و سیستم سیاسی آینده کشور.

سازماندهی همکاری‌های پایدار فیمابین نیروهای سیاسی در سطوح مختلف و برای دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران، گامی در جهت رسیدن به تحقق چنین هدفی است.

ایجاد «اتحاد عمل پایدار سیاسی» که اخیراً توسط سه جریان، حزب دمکراتیک کردستان ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان ما تحت عنوان «کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی» فعالیت خود را آغاز کرده است اقدامی در این راستاست، گسترش و تقویت این اتحاد از وظایف مبرم ماست.

۳ - همکاری‌های موردی با تمامی نیروهایی که از مطالبات دمکراتیک مردم در این یا آن عرصه معین دفاع می‌کنند و در چنین مبارزاتی مشارکت می‌نمایند. معیار در این همکاری‌ها نه موضع نسبت به این یا آن نیرو، بلکه تقویت و گسترش بیشتر مبارزه مردم علیه حاکمیت جمهوری اسلامی است.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیامی به این کنگره ارسال نموده بود که متن کامل آن در نشریه اتحاد کار درج گردیده است. در این پیام آمده است:

رفقای عزیز! ما چپ‌های ایران را اهداف شریف و انسانی به هم پیوند می‌دهد. خواست‌های مشترک ما برای پایان دادن به ستم‌های طبقاتی و اجتماعی، برای برقراری دموکراسی در کشور، برای سربلندی و رفاه ایران، برای پایان دادن به ستم سرمایه و برای بنای جهانی همیشه و عادلانه، آن رشته نیرومندی است که ما و شما و همه مبارزین چپ را نه تنها در ایران، که در سراسر جهان در صفی واحد گرد می‌آورد و علیرغم اختلافاتی که در میان ما وجود دارد، به پیکاری مشترک برمی‌انگیزد. همین اهداف شریف و انسانی است که سرنوشت ما را به هم گره زده است و از همین رو هر موفقیت هر یک از ما، موفقیت همه ماست. ما موفقیت کنگره شما را پیروزی برای همه چپ‌های ایران می‌دانیم و از آن صمیمانه خرسند می‌شویم.

اهمیت کنگره شما را، شرایط حساس و سرنوشت‌سازی که کشور ما در آن قرار گرفته است، بیشتر می‌کند. شرایطی که چپ ایران می‌تواند و باید از آن سربلند و قدرتمندتر بیرون آید. ما کنگره شما را بخشی از تلاش نیروهای چپ ایران برای پاسخ دادن به مسائل مهم و فوری که در برابر جنبش ما قرار دارد می‌دانیم و با علاقمندی به نتایج آن چشم دوخته‌ایم. شورای مرکزی سازمان ما امیدوار است کنگره شما وظایف دشوار خود در این شرایط خطیر را با موفقیت هرچه بیشتری به انجام رساند و بتواند گامی در جهت نیرومندی بیشتر سازمان شما، نزدیکی بیشتر نیروهای چپ، همفکری بیشتر آن‌ها و مبارزه فعالانه‌تر آنان به خاطر حضور موثرتر چپ در کشور و مبارزه‌ای قدرتمندتر و متحدتر برای برقراری آزادی در ایران باشد.

# مصاحبه مرتضی الویری با نشریه توس

هفته گذشته مصاحبه مفصلی با آقای مرتضی الویری در نشریه توس منتشر گردید. الویری از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بوده و در دوران حیات خمینی در منازعات درونی رژیم به جریان چپ اسلامی درون رژیم تعلق داشت. در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی وی از جناح چپ فاصله گرفته و به دفاع از رفسنجانی پرداخت.

وی امروز مشاور رئیس جمهور و دبیر شورای عالی مناطق آزاد و از مدافعان دولت خاتمی است. در این مصاحبه در برابر این سئوال که تمایز نظرات وی با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی چیست پاسخ می‌دهد که وی امروز با این سازمان از لحاظ سیاسی - فرهنگی همسوئی و همراهی کامل دارد ولی از نظر تفکر اقتصادی اختلاف نظر جدی مابین وی و این سازمان وجود دارد و تصور می‌کند نظرات این سازمان ادامه روش‌های اقتصادی دوران جنگ بوده و در صورت اجرا موجب رکود اقتصادی و کسب ثروت‌های بادآورده برای اقشار خاصی می‌شود.

وی جریان انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در دوران خمینی و تجدید فعالیت آنرا چنین توضیح می‌دهد: در آنزمان نماینده امام در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آقای راستی بود. وی اعتقاد داشت: کنترل و نظارت‌های دولتی بر اقتصاد خلاف شرع است. بعنوان مثال ایشان سیستم‌های کوپن و سهمیه‌بندی را یک حرکت التقاطی و برگرفته از سیستم‌های سوسیالیستی می‌دانست و معتقد بود که دولت مسئول فقیر و غنی شدن گروه‌ها و اقشار جامعه نیست و ما باید کاملا شرایط را آزاد و رها بگذاریم و هرآنچه که اتفاق می‌افتد همان است که اسلام می‌خواهد. فقط کافی است که افراد خمس و زکات خود را بدهند تا تکلیف از آنها سلب شود. جناح مقابل آقای راستی به اختیارات ویژه‌ای برای حاکمیت اسلامی معتقد بود و می‌گفت: در شرایط جنگی، دولت و حاکمیت می‌توانند در کلیه فعالیت‌های اقتصادی، اعم از تولید، توزیع، مصرف، صادرات، واردات و دادن تسهیلات بانکی و نظیر اینها، برای به ثمر رسانیدن جنگ، و یا پایان دادن به شرایط بحران، دخالت کند و هیچ حد و مرزی هم برای این مساله قائل نبود.

در ادامه اختلافات طرفین به خمینی مراجعه کردند و ایشان گفتند کسانی که می‌خواهد با راستی کار کنند در سازمان باقی بمانند و کسانی که نمی‌خواهند با وی کار کنند می‌توانند از این سازمان جدا شوند. که متعاقب آن ۳۶ نفر از کادرهای بالا از این سازمان جدا شدند و افرادی که در سازمان باقی مانده بودند نیز پس از مدتی تداوم عمر سازمان را ناممکن دیده و آنرا منحل کردند و پس از مدتی آقای بهزاد نبوی به همراهی آقایان سلامتی و آرمین مجدداً این سازمان را احیا کردند.

وی در پاسخ به این سئوال که نظر وی در تقسیم‌بندی نیروها به سه نیروی راست و چپ و جناح جدید کارگزاران چیست گفت:

در یک تقسیم‌بندی کلی، بویژه بعداز دوم خرداد، می‌توانیم جامعه را به نحو دیگری تقسیم‌بندی بکنیم؛ ۱ـ طرز تفکر و دیدگاه آقای‌خاتمی و تمام کسانی که از او حمایت می‌کنند.این جمع به توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی معتقد هستند و توسعه سیاسی و فرهنگی را لازمه توسعه اقتصادی می‌دانند و حتی به توسعه سیاسی اندکی مقدم بر توسعه اقتصادی اعتقاد دارند. آنان عمیقا به مشارکت مردم معتقد هستند و آزادی و دموکراسی را لازمه انقلاب و حکومت می‌دانند. ۲ـ طرز تفکر دیگری هست که به اعتقاد من، به توسعه سیاسی و فرهنگی بهای لازم را نمی‌دهد و به تکثر سیاسی به گونه دیگری می‌نگرد. بعبارت دیگر، معتقد است که صرفا احزاب و گروه‌هایی باید اجازه فعالیت داشته باشند که در چارچوب‌های تعریف شده و محدودی که بعضی از مسئولان تعیین می‌کنند به فعالیت بپردازند. گروه اول در زمینه سیاست خارجی به تشنج‌زدایی اعتقاد دارد، در حالی که گروه دوم چنین باوری ندارد. یک تفکر معتقد به گفتگوی تمدن‌هاست و تفکر دیگر به جداسازی و ایجاد سد و دیوار برای مقابله با تهاجم فرهنگی اعتقاد دارد.

در ادامه مصاحبه سئوال کننده مطرح می‌کند: فکر نمی‌کنید که برای جریان‌های حامی دوم خرداد، حمایت قانونی کافی وجود ندارد، و یا به تعبیر دیگر، ابزار قانونی بیشتر در اختیار جناح مقابل است و به همین دلیل طرفداران دوم خرداد تا حدی خلع سلاح شده‌اند؟ سرنوشت روزنامه جامعه، استیضاح عبدالله نوری، محاکمه کرباسچی؛ همه اینها فرآیندهای قانونی بود. آیا برای این فرآیندها راه‌حلی وجود ندارد؟

آقای الویری چنین پاسخ داد: ببینید، من قبول دارم که حرکت‌هایی که برای مقابله با جناح دوم خرداد انجام شد در برخی موارد قانونی بود (این که می‌گویم در برخی موارد، برای این است که موارد متعددی را می‌توان برشمرد که این کار به صورت غیرقانونی و با شکستن قوانین و ضوابط صورت گرفته‌اند). این قوانین ساخته و پرداخته مجلس یا مجالسی در گذشته بوده‌اند که به مسائل توسعه سیاسی - فرهنگی توجه لازم را نداشته‌اند. به عبارت دیگر، فکر نمی‌کردند که در یک مقطع، از قوانین مصوب‌شان سوءاستفاده خواهد شد. بعنوان مثال، در مجلس اول یکی از نماینده‌های خیلی خوب و پرتحرک مجلس (آقای فواد کریمی) تاکید داشت که اعتقاد و التزام به ولایت فقیه باید بعنوان یکی از شرایط کاندیداها در نظر گرفته شود. در همان مقطع یکی از نماینده‌ها به او تذکر داد که زمانی در همین مجلس با همین اصل، همچون شمشیر، گردن افرادی را خواهند زد. و همین طور هم شد. زمانی نگذشت که آقای فواد کریمی در زمینه التزام به ولایت فقیه زیر سوال رفت و صلاحیت او رد شد. می‌خواهم بگویم که ما در بعضی از مواقع موضع‌گیری‌هایی می‌کنیم که اگر منافع کل جامعه در آن در نظر گرفته نشده باشد، ممکن است در یک مقطع دیگری علیه ما بکار گرفته شود. شما در مورد قانون دادگاه‌های عام نیز همین مشکل را می‌بینید. این قانون با هدف سرعت بخشیدن به رسیدگی پرونده‌ها در مجلس چهارم تصویب شد؛ اما چون جامع‌نگری لازمی در آن وجود نداشت در مقطعی دیگر یکی از فرزندان خودش، یعنی کرباسچی را که مدیری لایق بود قربانی کرد.

وی به سئوال در رابطه با تمایزات جناح چپ و کارگزاران و برنامه‌های اقتصادی آنها چنین گفت: اکنون به هر حال جریان کارگزاران و جریان چپ مشترکا کار می‌کنند. اختلاف نظرهایی در مسائل اقتصادی وجود دارد که من آنها را به ضرر اقتصاد کشور می‌دانم؛ یعنی بر این باور هستم که حرکت اقتصادی باید از انسجام کامل سیاستگزاری برخوردار باشد، ولی متاسفانه ما هنوز نتوانسته‌ایم به این انسجام در بعد اقتصاد دست یابیم و امیدواریم این دیالوگ، مباحثات و مناظره‌هایی که در زمینه مسائل اقتصادی بین حامیان آقای خاتمی و کل جامعه در جریان است، زودتر به ثمر برسد؛ زیرا در کشوری که در یک بحران اقتصادی به سر می‌برد، شرط لازم برای بر طرف کردن بحران، مشخص کردن خطوط اساسی اقتصادی و حرکت‌های جدی در این مسیر است.

فکر می‌کنم که ما بالقوه توان دگرگونی اساسی اقتصادی را در کشور داریم؛ اگر چه وضعیت اقتصادی نامطلوب است. منتها لازمه به فعلیت رساندن این توان، تدوین برنامه‌ای جامع برای حرکت‌های بلندمدت و میان‌مدت اقتصادی است و این مطلب هم یک همگرایی را در راس هرم تصمیم‌گیری اقتصادی کشور می‌طلبد.

در رابطه با فعالیت احزاب سئوال شد: ما در زمینه احزاب با کمیسیون ماده ۱۰ روبرو هستیم که قوه مجریه در آن تنها یک نماینده دارد و به همین دلیل برخلاف اعتقادات واقعی خود آقای خاتمی بر این مبنا که در چارچوب قانون اساسی، حتی گروه‌های مخالف نیز حق فعالیت دارند، توفیقی در زمینه آزادی احزاب و گروه‌های خارج از دولت هم به دست نیامد. در این زمینه نظر شما چیست؟

آقای الویری در پاسخ با اشاره به تصویب قانون احزاب در مجلس اول بقصد جلوگیری از فعالیت نیروهای برانداز، طرح نمود که علیرغم آنکه در قانون اساسی اساس آزادی احزاب است امروز درست برعکس شده. ما در مجلس اول کاسه داغ‌تر از آش شده و قانونی تصویب کردیم که امروز چنین عواقبی ببار آورد.

فرم درخواست اشتراک
اشتراک جدید ◻ تمدید اشتراک ◻ شماره اشتراک:
مدت اشتراک: شش ماهه ◻ یک ساله ◻ تاریخ:
نام: ..... Name:
نشانی: ..... Address:
.....
.....
.....
.....
فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)
به آدرس پست کنید!

www.iran-archive.com

# کار

چهارشنبه ۲۵شهریور ۱۳۷۷ - ۱۶سپتامبر ۱۹۹۸دوره‌سوم - شماره ۱۹۱
KAR. No. 191 Wednesday 16. Sep. 1998
G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln
Germany

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره تلفن: 0049 - 221 - 9322136
آدرس کار در اینترنت: http://www.geocities.com/CapitolHill/2902
آدرس پست الکترونیکی: fadai.aksariyat@magnet.at

تک فروشی: معادل ۳ مارک آلمان
بهای اشتراک:
اروپا: شش ماه ۴۵ مارک؛ یک ساله ۹۰ مارک
سایرکشورها: شش ماهه ۵۲ مارک؛ یک ساله ۱۰۴ مارک


# پریماکف نخست‌وزیر روسیه شد

پس از اینکه چرنومیردین به کفالت نخست‌وزیری روسیه گمارده شد دومای این کشور در دو بار رای‌گیری، از سه مرحله پیش‌بینی شده در قانون اساسی، از انتصاب وی به مقام نخست‌وزیری خودداری نمود و تا حد انحلال خود توسط یلتسین پیش رفت. از سوی دیگر تعدادی از اعضای دوما خواهان آماده‌سازی طرح برکناری یلتسین از مقام ریاست جمهوری بودند.

در این میان بیل‌کلینتون رئیس جمهور ایالات متحده به روسیه مسافرت نمود و از سیاستمداران این کشور خواست تا راه «رفرم‌های اقتصادی» را ادامه دهند. در نشست وزرای خارجه اتحادیه اروپا رسماً اعلام شد که این اتحادیه از پرداخت هر گونه کمک مالی به روسیه معذور است و قرار شد «ترویکا»یی به این کشور اعزام دارند.

در بحث‌های دوما، چرنومیردین در معرفی برنامه‌هایش برای مبارزه با بحران، صحبت از «دیکتاتوری اقتصادی» نمود. به گفته وی این دیکتاتوری به معنای تلفیقی از کنترل دولت بر امور مهم اقتصادی، از یک سو و ادامه راه بازار آزاد از دیگر سو، است. سرگئی یاولینسکی از حزب لیبرال (یابلوکو) در مخالفت با چرنومیردین گفت: انتخاب وی به معنای خاموش کردن آتش با بنزین است. کمونیست‌ها نیز از مخالفان سرسخت انتخاب چرنومیردین به سمت نخست‌وزیری بودند. زیگانف

**یوگنی پریماکف**

در مخالفت با چرنومیردین گفت: چگونه می‌توان به کسی رای داد که خود مسبب اصلی بحران و سقوط روسیه است.

این کشمکش بین کاندیدای انتخابی یلتسین و دوما در شرایطی بود که بحران اقتصادی همه‌جانبه‌ای این کشور را فرا گرفته است. قیمت روبل همچنان سیر نزولی طی می‌کند و کارگران ماه‌هاست حقوقی دریافت نکرده‌اند. مردم از ترس بی‌ارزش‌تر شدن پول‌هایشان به خرید و انبار کردن مایحتاج روی آورده‌اند. این امر به حدی پیش رفت که حتی مردم به داروخانه‌ها هجوم آوردند و داروهای سرماخوردگی برای زمستان سرد روسیه خریداری و انبار کردند.

پس از اینکه دوما از انتخاب چرنومیردین سر باز زد، یلتسین عقب نشینی کرد. هفته گذشته نام‌های مختلفی برای منصب نخست‌وزیری بر سر زبان‌ها افتاد. در این میان اسم یوگنی پریماکف از سوی یاولینسکی برای کاندیداتوری پست نخست‌وزیری مطرح شد. پس از موافقت ضمنی وی، کمونیست‌ها و سایر فراکسیون‌های دوما اعلام نمودند که به او رای مثبت خواهند داد. یلتسین از وی بعنوان «کاندیدای وحدت ملی» نام برد.

## پریماکف کیست؟

یوگنی پریماکف ۶۸ ساله وزیر امور خارجه روسیه بود. وی فعالیت خود را با خبرنگاری برای پراوا آغاز کرد و چند سالی را در خاورمیانه بسر برد. او به زبان عربی تسلط کامل دارد و با بسیاری از رهبران کشورهای عربی دوستی نزدیکی دارد. او چند سالی در سمت مسئول بخش شرق‌شناسی و سپس انستیتوی اقتصادی و مناسبات بین‌المللی آکادمی علوم شوروی بود. وی سپس چند سالی را به سمت مسئول بخش بین‌المللی ک.گ.ب. منصوب گشت. با دبیر کلی میخائیل گارباچف وی عضو هیئت مشاور دبیرکل حزب کمونیست و سپس به عضویت کمیته مرکزی حزب برگزیده شد. قبل از فروپاشی اتحاد شوروی رئیس بخش ضد جاسوسی ک.گ.ب. بود. پریماکف پس از کناره گیری آندره کوزیروف از مقام وزارت امور خارجه در سال ۱۹۹۶ به این سمت منصوب گردید.

## آیا بحران تمام شد؟

روز جمعه گذشته دومای روسیه به پریماکف رای اعتماد

**یوری ماسلکف**

داد و وی را با ۳۱۵ رای مثبت و ۶۳ رای منفی به سمت نخست‌وزیری این کشور برگزید. به نظر می‌رسد با انتخاب پریماکف بحران سیاسی روسیه پایان گرفت. اما هنوز این کشور در غرقاب بحران اقتصای گرفتار است. پریماکف هنوز برنامه اقتصادی ندارد و اعضای کابینه وی نامشخص هستند. همزمان با انتخاب پریماکف، ویکتور گراشچنکو به عنوان رئیس بانک مرکزی انتخاب گردید و از یوری ماسلوکف کاندیدای کمونیست‌ها و رئیس سابق سازمان برنامه بعنوان وزیر اقتصاد آینده این کشور نام برده می‌شود. پریماکف در اولین مصاحبه مطبوعاتی خود بعنوان نخست‌وزیر گفت: ما به رفرم احتیاج داریم. دولت آمریکا هم در بحران اقتصادی ۱۹۳۰ دخالت کرد، دخالت دولت به معنای بازگشت به دوران سابق نیست. من سعی خواهم کرد با همکاری همه نیروهای سیاسی، روسیه را از بحران خارج سازم و از دوما شش ماه فرصت خواست تا ثبات را به روسیه بازگرداند.

# بازار نفت در سالی که گذشت

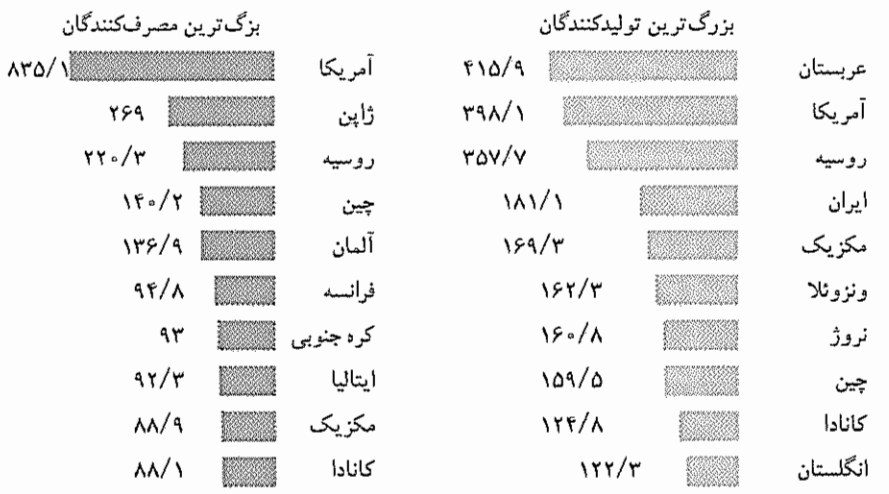


تولید نفت خام در سال گذشته ۱۰۰ میلیون تن (۳/۱ درصد) افزایش یافت. در مقابل آن بهای هر بشکه نفت خام (۱۵۹ لیتر) که بطور متوسط ۱۹ دلار بود اکنون به کمتر از ۱۲ دلار رسیده است. سال گذشته مصرف نفت خام در سراسر جهان بطور متوسط ۱/۱۴ درصد از خود افزایش نشان داد. افزایش میزان مصرف نفت خام در آمریکایی شمالی ۲/۲ درصد بود. اواخر سال گذشته بحران اقتصادی در کشورهای موسوم به ببرهای آسیا منجر به کاهش میزان تقاضا برای نفت خام شد.

**بیش از ۱۰۰۰۰ پلیس مسلح به کارگران اعتصابی کره جنوبی یورش برده‌اند تا مقاومت آنان را در هم شکنند. یک مادر کارگر در حالی که کودکش را بر پشت خود حمل می‌کند، در تلاش برای جلوگیری از یورش نیروی انتظامی به همکارانش می‌باشد.**

# آیا جهان با بحران اقتصادی روبرواست؟

محمود صالحی

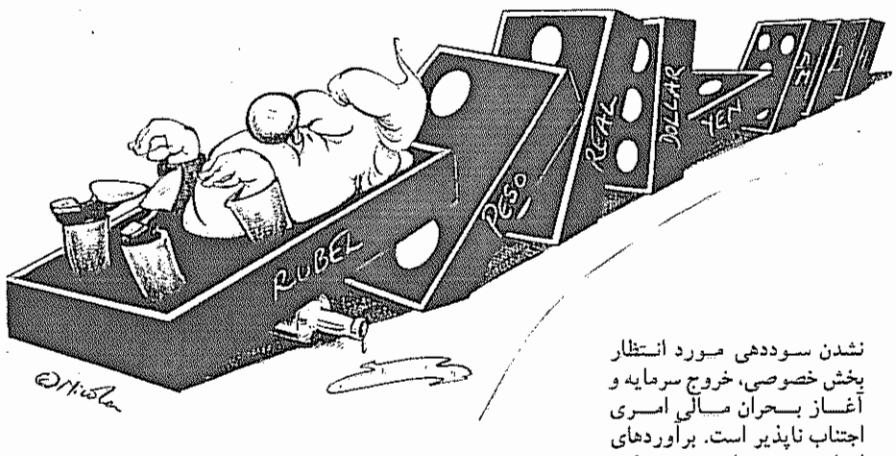


ده سال پیش کامسومول‌های جوان در انستیتوی تحقیقات استراتژیک مسکو، اقتصاد سرمایه‌داری را می‌آموختند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی آنان بعنوان مدیران بانکها، کارخانجات و صنایع سکان امور را بدست گرفتند و سوای اینکه برخی از آنها ثروتهای کلانی به دست آوردند، یک رکورد جهانی نیز از خود بجای گذاردند. آنان چنان کردند که تا طی چند ماه ارزش سهام در روسیه بیش از ۹۰ درصد سقوط نماید. برای مقایسه: در بحران اقتصادی که در روز معروف به «جمعه سیاه» سال ۱۹۲۹ آغاز و تا سال ۱۹۳۲ ادامه یافت، مجموع سقوط ارزش سهام ۸۵ درصد بود.

در بازار بورس ایالات متحده، فقط طی چند روز تمامی سود سرشار ۹ ماهه صاحبان سهام از بین رفت. در بازار فرانکفورت طی ۶ هفته بهای ۳۰ شاخص مهم بورس یک پنجم سقوط نمود و زیانی برابر ۳۰۰ میلیارد مارک برجای گذاشت. افت و خیزهای بازار بورس یک بار دیگر «بحران»، این معضل ذاتی سرمایه‌داری جهانی را به نمایش گذاشت.

## آیابحران‌مالی‌جهانی‌می‌شود؟

تا آنجایی که این سئوال مربوط به بحران مالی در روسیه و اثرات آن بر اقتصاد جهانی می‌شود، باید گفت: نه! هرچند جمعیت روسیه بطور مثال ۲۰ برابر سوئیس است، اما تولید ناخالص ملی آن دهها برابر کمتر است و درآمد سرانه مردم در روسیه حتی کمتر از نامیبیا و پرو است و وزنه جهانی اقتصاد این کشور در مقایسه با ژاپن دهها برابر کمتر است.

بحران‌های مالی طی چند سال گذشته چه در روسیه، چه در کشورهای موسوم به ببرهای آسیا و چه در آمریکای لاتین همگی دارای کلیشه و بافت مشابهی هستند: در آغاز بر اثر کسری موازنه تجاری و ارقام بالای بدهکاری‌های خارجی،ارزهای این کشورها تحت فشار قرار می‌گیرند. سپس بازار سهام عکس‌العمل نشان می‌دهد و سقوط آن آغاز می‌شود. دلیل آن نیز سرمایه گذاری بدون کنترل بخش خصوصی و کنسرن‌های مالی در بازارهای جهان می‌باشد.

تنها از سال ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۵ این سرمایه گذاری‌ها از ۱۵۸/۸ به ۱۶۷/۱ میلیارد دلار رسید که ۷۲٪ از مجموع انتقال پول جهان را در بر می‌گرفت. بیش از ۸۰٪ رقم یاد شده به دوازده کشور صورت گرفته است که غیر از چین همگی در بحران اقتصادی بسر می‌برند. کاهش سود سرمایه در آغاز سال گذشته میلادی به ۲۲ میلیارد دلار، دلالان سرمایه را دچار دستپاچگی ساخت. با کوچکترین تنش مالی و برآورده نشدن سوددهی مورد انتظار بخش خصوصی، خروج سرمایه و آغاز بحران مالی امری اجتناب ناپذیر است. برآوردهای انجام شده نشان می‌دهند که بحران مالی تا پایان امسال بر تولید ناخالص ملی اندونزی ۱۵٪، کره جنوبی ۷٪ و تایلند ۸٪ تاثیر منفی خواهد گذاشت.

صحت این برآوردها در مالزی اثبات گردید. تولید ناخالص این کشور در شش ماهه اول امسال ۶/۸٪ رشد منفی داشته است.

در آمریکای لاتین از آغاز بحران «بدهکاری» در سال ۱۹۸۲ تا به امروز، اوضاع تغییر یافته است و ما شاهد رشد اقتصادی ۵ درصدی می‌باشیم. اما حتی متخصصان صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که داعیه‌دار نئولیبرالیسم و مخالف هر گونه کنترل مالی هستند، در مورد وابستگی شدید مالی آمریکای لاتین به سرمایه خصوصی جهانی هشدار می‌دهند. در حال حاضر بهره سرمایه در برزیل و آرژانتین ۱۵٪ می‌باشد. بهره بالای سرمایه باعث کاهش سرمایه گذاری در زمینه‌های تولیدی می‌گردد و صاحبان سرمایه اقدام به «خواباندن» سرمایه در بانکها می‌کنند. این مسئله موجب کاهش تولیدات داخلی و بالطبع صادرات و نهایتاً ورود ارز به کشور خواهد بود. بنابراین دیر یا زود هنگامی که دیگر از بهره ۱۵ درصدی خبری نباشد، بحران مالی دامنگیر خواهد شد. از سوی دیگر بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین مانند شیلی وابسته به صادرات مواد خام هستند. بحران مالی در آسیا و سایر نقاط جهان، هم اکنون بر صادرات مس شیلی تاثیرات خود را گذاشته و دولت این کشور را با کمبود ارز مواجه ساخته است.

با این همه، ثبات اقتصادی آمریکا و اروپا حیرت‌انگیز است و تاثیرات این بحران‌ها بر اقتصاد کلان این مناطق محدود می‌باشد. چرا؟ زیرا برخلاف بازارهای مالی، که هم آمریکا و اروپا از صادرکنندگان سرمایه در آن هستند، بازارهای تجاری کمتر درهم تنیده می‌باشند. تجارت خارجی تنها ۱۰٪ از توان اقتصادی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. همین امر در مورد اتحادیه اروپا نیز صدق می‌کند. بخش اعظم تجارت خارجی این اتحادیه بعد از آمریکا در میان اعضای آن صورت می‌گیرد. بطور مثال صادرات آلمان (موتور قدرتمند این اتحادیه) به روسیه تنها ۱/۹ از کل صادراتش را تشکیل می‌دهد و حتی صادرات این کشور از ژاپن تا ژوئیه ۱۱/۵ درصد افزایش نشان می‌دهد. بنابراین حتی اگر مناطق و کشورهای بحران‌زده از واردات کالاها و خدمات صرف‌نظر نمایند، بازار داخلی آمریکا و اروپا این کاهش را جبران می‌نماید.

## چرابورس‌بازان‌ناآرامند؟

همه متخصصان مسائل مالی متفق‌القوند که اگر قرار باشد یک بحران جهانی و فراگیر آغاز شود، شروع آن از ژاپن خواهد بود.

ژاپن این غول بزرگ اقتصادی از بزرگترین صادرکنندگان سرمایه در جهان و صاحب بزرگترین ذخیره ارزی جهان می‌باشد که بخش اعظم آن از دلار آمریکا تشکیل شده است. از سوی دیگر اقتصاد ژاپن ۱۰ سال است که در رکود به سر می‌برد، بیکاری در این کشور از مرز ۵٪ عبور کرده و ۱۶ تریلیون ین تزریق شده از سوی دولت به بازار هنوز هیچگونه تاثیری از خود نشان نداده است.

بسیاری از بانکهای ژاپن ورشکسته هستند. آنها طی چند سال گذشته وام‌های کلان با بهره‌های بسیار بالا برای خرید سهام در بازار بورس پرداخت کرده‌اند و در عوض اوراق بهادار املاک و مستغلات دریافت نموده‌اند که ارزش واقعی آن بسیار کمتر از قیمت معاملاتی آن است. بی‌ارزش شدن اوراق بهادار، بازار بورس در ژاپن را تحت فشار قرار داده است و دیر یا زود شاخص‌های اصلی در این بازار سقوط خواهند نمود.

بدین ترتیب اگر ژاپن بخواهد بر بحران خود غلبه نماید مجبور است اقدام به فروش دلارهای خود نماید. سرازیر شدن دلارهای ژاپن به بازارهای مالی به معنی کاهش قیمت آن در جریان عرضه و تقاضا و آغاز یک بحران همه جانبه در اقتصاد جهانی است. ▣

www.iran-archive.com